دوست [illegible] و [illegible] صورت [illegible] معنی [illegible]

و [illegible] [illegible] بود [illegible] و [illegible] معنی [illegible]

ایران [illegible] وصف و تاریخ عمارت بنا و در ولایت آن حصول [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شود و چون [illegible] در قصیده گذشت آنچه [illegible] [illegible]

شعر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اندر [illegible] است و در بیت که گفته اند [illegible] [illegible] معروف [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] معتبر و تالیفات مشهور [illegible]

و گفتار [illegible] و عرض کردن از جانب [illegible] لطف فرمایند و در این [illegible]

[illegible] در این [illegible] پوشند و در [illegible] حال [illegible] گفته اند [illegible] زبان

[illegible] نشسته [illegible] باشد [illegible] و نیز این ضعیف را [illegible]

بوده که [illegible] سخن [illegible] باشد و چون [illegible] [illegible]

این قسم را از [illegible] سخن [illegible] اولی [illegible] معنی استاد

[illegible] نمودند و در [illegible] که البته [illegible] این [illegible] و این

اول آنها مقدمه است و آن مشتمل است بر [illegible] و ذکر [illegible]

[illegible] و آن مشتمل [illegible] و [illegible]

[illegible] است و [illegible] تشریح [illegible]

[illegible] و ذکر حیوانات و آن [illegible] نوع [illegible] حیوا

[illegible] و ذکر حیوانات بحری و آن بر پنج نوع است [illegible] حیوانات [illegible]

[illegible] حیوانات [illegible] شبیه [illegible] اعضا [illegible]

حیوانات [illegible] حیوانات هوائی [illegible] و [illegible]

[illegible] و ذکر نوع انسان و شبه [illegible] که [illegible] مشکل [illegible]

[illegible] الصورة و [illegible] معنی [illegible] منفعت [illegible]

و ذکر تشریح [illegible] انسان و تفصیل [illegible] و تفصیل قوا [illegible]

[illegible] و آن [illegible] و شرح اعضاء انسان [illegible]

ذکر قوی [illegible] خارجی و [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible]

[illegible]

[illegible] منقسم [illegible]

ما البدن و ما یلیها [illegible] الاذن و الانف و الفم

و [illegible] و اللسان و الفک [illegible] اللحیة و الحاجب و [illegible]

و ما یتعلق من العنق و الصدر و الثدی و الید و الکتف و [illegible] و الظهر و [illegible]

اگر به معنی [illegible] و زیر و زبر [illegible] و استاده [illegible] و معنی سبع آیات و سبع [illegible]
و [illegible] و آرام و [illegible] و هر چه از این [illegible] و [illegible] آورده [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible] جامع [illegible]
و دیگر آنکه [illegible] بخشیده [illegible] آنچه [illegible] آفرید [illegible] ما سوی الله همه مخلوقات آفریده
او [illegible] از عین [illegible] و [illegible] تسبیح [illegible]
و مخلوقات را درک توان کرد [illegible] او را درک [illegible]
و تشریح آن شروع [illegible] شروع در معنی [illegible]
[illegible] بیان [illegible] و همه آنها درک [illegible] و حقیقت [illegible]
[illegible] آن جمع کرده [illegible] آنچه [illegible] از عرش و کرسی و ملائکه
و [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] آنچه [illegible]
آن [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] افلاک و [illegible] و [illegible] نجوم و [illegible] و [illegible]
بروق و [illegible] و [illegible] و [illegible] از جبال و [illegible]
و حیوان و انهار [illegible] و [illegible] نبات و [illegible]
[illegible] و [illegible] ظاهری و باطنی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] صانع [illegible]
خالق و [illegible] صانع آن منزه [illegible] و [illegible] کل [illegible]
و [illegible] کل شیء [illegible]

محیط ارض [illegible] شش هزار و [illegible] سیصد و [illegible] بر یکی [illegible] و بیست و [illegible]

بیست و چهار [illegible] بر روی قطر [illegible] و جرم [illegible] و [illegible] و بیست و [illegible]

[illegible] و سی و [illegible] فرسنگ [illegible] بقول ابوریحان [illegible] قطر [illegible]

قطر [illegible] رشید [illegible] گفته [illegible] فرسنگ بود و [illegible]

[illegible] و دو فرسنگ [illegible] بعد اقصی [illegible] بقول ابوریحان [illegible] و [illegible]

[illegible] و پنج فرسنگ [illegible] فلک قمر [illegible] و [illegible]

و هشت هزار و [illegible] فرسنگ بود [illegible] باشد و چون حرکت فلک قمر

[illegible] شبانروز [illegible] دوری [illegible] سیر [illegible]

[illegible] گفته اند [illegible] و [illegible] قطر [illegible]

و فرسنگ [illegible] و اگر [illegible] قمر [illegible]

[illegible] سیر [illegible] آفتاب [illegible] فرسخ [illegible]

[illegible] فرسخ [illegible] خواهد [illegible] این [illegible] اما چون فلک

[illegible] هر چند [illegible] فرسخ [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] آن فلک قمر [illegible] و [illegible]

و فرسنگ گفته اند [illegible] قطر [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

قطر [illegible] بقول ابوریحان [illegible] و پنج فرسنگ [illegible] و [illegible]

[illegible] و پنجاه و [illegible] فرسنگ و [illegible] بعد [illegible]

شصت و نه هزار و چهار صد و هفتاد و فرسنگ شمرده‌اند و بحسب این بعد دور ثلث [illegible]

چهار صد و سی و شش هزار و سیصد و سی و هشت فرسنگ شد مرفوع [illegible] و اول

سیصد و سی هزار و [illegible] فرسنگ [illegible] یک هزار و چهار صد و هشت و نیم [illegible]

ابعاد [illegible] دو هزار و بیست و سه فرسنگ بود مرفوع [illegible] و از افلاک

سیاره [illegible] اول اند که حرکت زهره و مسطح آن فلک [illegible] صد

چهار هزار و دویست و چهل فرسنگ مرفوع [illegible] باشد [illegible] قطر [illegible]

آفتاب بیابند [illegible] و بزرگی [illegible] و مغول چون [illegible] و بعد [illegible]

ستاره و بخطای [illegible] خواهند قطر جرم بقول البرجانیان [illegible] ششصد و پنجاه و [illegible]

و پنج [illegible] دو هزار و [illegible] فرسنگ [illegible]

صد و هشتاد [illegible] سه هزار و ششصد و پنجاه و هفت فرسنگ [illegible] مربع [illegible]

و بشمار [illegible] مکعب [illegible] صد و پنجاه و چهار هزار و چهار صد و [illegible] فرسنگ

مرفوع [illegible] و چون [illegible] مرتبه [illegible] آفتاب [illegible] دو [illegible]

کسری نهاده [illegible] سه هزار و صد و نود و هشت فرسنگ [illegible]

[illegible] و مسطح آن فلک [illegible] هزار و هشتاد و [illegible] صد و [illegible]

و دو فرسنگ مرفوع [illegible] باشد [illegible] استخراج [illegible] و از افلاک [illegible]

اول [illegible] آنرا [illegible] آفتاب و [illegible]

[illegible] و بزرگی [illegible]

[illegible] خواهند قطر جرم بقول البرجانیان [illegible] یازده هزار و [illegible] صد و [illegible] فرسنگ

بود و قطر عرش [illegible] چهل هزار و پانصد و بیست و سه فرسنگ و نیم و بعد اقصی فلک [illegible]

[illegible] هزار و دویست و پنجاه و چهار هزار و ششصد و سی و نه فرسنگ [illegible]

مرکز عرش [illegible] و محیط [illegible] دو فلک [illegible] هفت هزار و [illegible]

ششصد و هشتاد و شش هزار و ششصد و پنج فرسنگ بود و مرکز عرش [illegible] و چون

آن نسبت [illegible] پنجاه و [illegible] هشتصد و هشت [illegible] و نیم

از این [illegible] بیست و یک هزار و پانصد و نود و پنج فرسنگ باشد و [illegible]

[illegible] آدمی کرد در [illegible]

فرسنگ [illegible] بود و [illegible] وقتی [illegible] بود

[illegible] فرسنگ بود و [illegible] آن فلک [illegible] هزار و [illegible]

هزار و [illegible] بود و مرکز عرش [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و زرگر [illegible] و معقول [illegible]

خواهند قطر عرش [illegible] یکهزار و [illegible] و دو فرسنگ

[illegible] بود و قطر عرش [illegible] هزار و [illegible] فرسنگ [illegible]

[illegible] هزار و [illegible] ششصد [illegible] سه هزار و [illegible] و شصت [illegible]

بود و مرکز عرش [illegible]

و ششصد و چهل و یکهزار و [illegible] بیست و شش فرسنگ [illegible] و چون

سیر وسط [illegible] در [illegible] و یک دقیقه [illegible]

[illegible] و سه هزار و [illegible] نوزده فرسنگ بود و مرکز عرش [illegible]

سیصد و ... از ... حرکت ترتیب و فلک ... و ... پنج کوکب از آن ... بزرگ ترتیب ...

آن فلک ... هفت ... هزار هزار ... و بیست و ... هشت هزار و سیصد

هشتاد و ... و ... فرسنگ بود ... و ... عرض ... باشد ... بجوال ...

... با ... شرقی ... فارس ... و ... و ... در ... گوینده بزرگ ...

... و ... بصد و ... فرسنگ ... عرض ... بقول ... [illegible]

... هزار ... و ... شصت و ... و یک ... عرض ... و ... و ...

و ... فرسنگ ... و ... اعتدال ... هزار ... و ...

هزار و ... صد و ... پانصد و ... فرسنگ ... عرض ... و ...

... و ... هزار ... و سیصد و ... هزار ... و ...

باشد و ... و ... چون ... مشتری ... و ...

ازین ... آن فلک ... هفت ... هزار هزار و ...

... هزار ... و ... صد و نود و ... فرسنگ ... و عرض ... باشد

... آنرا ... زحل ... و ... صوفی و ... و ...

... و ... بقول ... هزار و ... صد

... و ... و ... و ... سیصد ... و ...

... و بعد ... هزار هزار و ... و ...

هزار و ... و بیست و ... و یک فرسنگ ... عرض ... و ...

و ... فلک ... باشد ... صد و دوازده ... هزار و ... سیصد ...

شود و هفت و [illegible] و عشق [illegible] و چون [illegible] عدل صغر [illegible] و دقیقه

[illegible] از زمین [illegible] و [illegible] و بیست و [illegible] بود

در عشق [illegible] و [illegible] فلک [illegible] و چهار [illegible]

[illegible] و شصت و [illegible] باشد [illegible]

و دیگر [illegible] آنچه [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده آن [illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] و [illegible] در [illegible] اول [illegible] تحقیق [illegible]

در [illegible] و دیگر [illegible] و [illegible] و [illegible]

از قول ابو ریحان و در [illegible] از قول ابو معشر [illegible] صور الکواکب [illegible]

و عدد کواکب [illegible] در شرح [illegible] بطلمیوس [illegible] زمین [illegible] آید و [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] و [illegible] زمین [illegible] کواکب [illegible]

[illegible] از [illegible] آن [illegible] اند [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] کواکب [illegible] و [illegible] ثابت و بعضی منجمان [illegible]

از کواکب [illegible] و [illegible] بیست [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] گشته [illegible] و [illegible]

[illegible] و چهار [illegible] و [illegible] شمار [illegible]

[illegible] و [illegible] دارند [illegible] که کواکب [illegible] و [illegible]

عقیده بیشتر [illegible] بروی زمین [illegible] مشتری خوانده‌اند و دوین [illegible] و سعد [illegible]

[illegible] کردی [illegible] نوشته‌اند و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه [illegible] السلام [illegible]

گفته‌اند [illegible] الا [illegible] الا تقریب [illegible] آنکه [illegible]

مشرع [illegible] خوانده‌اند [illegible] فلک البروج [illegible]

[illegible] فلک [illegible] کواکب [illegible] را

[illegible] و چون [illegible] و در [illegible] فلک البروج

هست [illegible] کواکب [illegible] شود و [illegible]

بر خلاف [illegible] کرده‌اند [illegible] تمام

[illegible] حقیقت [illegible] الا [illegible]

شود و [illegible] و [illegible] نظر [illegible] شود و

[illegible] نه دور [illegible] دو [illegible]

[illegible] روشن [illegible] و بعد [illegible] از زمین [illegible]

هزار و [illegible] و سیصد [illegible] و دو هزار [illegible] و [illegible] و مرد [illegible]

و اگر چه نسبت اجرام کواکب [illegible] با زمین از قول بطلمیوس [illegible]

[illegible] اما چون در اکثر کتب [illegible] و این فن [illegible]

مرقوم بود [illegible] تصحیح [illegible] آن نقل در [illegible]

آن فلک را [illegible] فلک [illegible] بعضی نوشته‌اند که

و بر بالای فلک هشتم که مکان ثوابت است [illegible] فلک [illegible] توهم کرده‌اند

که حرکت ذاتی ندارد [illegible] و چون حرکت فلک نهم حرکت [illegible] و تا فلک قمر [illegible]

آن دایره را منطقة البروج گویند و آن نقطه که جدا شد و بروج شمس [illegible] و سمای بروج را

[illegible] و دو بیت گفته است شعر [illegible] مشرق [illegible]

حمل و ثور [illegible] جوزا [illegible] چون حمل [illegible] ثور و جوزا [illegible] سرطان [illegible]

میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت [illegible] و هر برجی سی درجه معلوم است [illegible]

و دقیقه شصت ثانیه و هر ثانیه شصت ثالثه [illegible] تا عاشره [illegible] چنانکه [illegible] در تقویم

و مساحت [illegible] هزار [illegible] فلک البروج بقول ابوریحان [illegible]

[illegible] صد و نود و [illegible] فرسنگ و [illegible] [illegible] اگر

[illegible] بطلمیوس [illegible] هزار [illegible] و [illegible] شصت [illegible] هزار

فرسنگ [illegible] و مساحت [illegible] موسی [illegible] شصت [illegible]

پانصد و ده [illegible] و هشتاد و پنج [illegible] سه هزار [illegible] شصت [illegible] و صد [illegible]

[illegible] هفت هزار و ششصد [illegible] چهارصد و [illegible] و نه هزار [illegible]

هشت فرسنگ [illegible] دو هزار و دویست [illegible] نود و پنج فرسنگ [illegible]

صد [illegible] هزار فرسنگ [illegible] هفتصد فرسنگ [illegible] چنانکه ذکر رفته [illegible]

[illegible] و دویست و شصت و دو هزار فرسنگ [illegible] ابوریحان [illegible]

[illegible] بقول [illegible] نتوان [illegible] و قطعه [illegible] ششصد [illegible]

دو فرسنگ [illegible] یازده [illegible] هزار [illegible] ششصد و هفتاد و پنج

و ششصد فرسنگ و [illegible] دوازده برج [illegible] البروج باشد

صد و چهل و هزار هزار و هفتصد و هفت هزار و دویست فرسنگ باشد و مرفوعش

باشد و این حساب بعد کواکب ثوابت از زمین که پیشتر یاد کردیم موافقست

و لاشک فلک بروج ازین خط منطقة البروج بدو قسم منقسم شود یکی را نصف شمالی و دیگری را

نصف جنوبی خوانند و نجوم ثوابت را ارسطاطالیس حکیم و بعضی دیگر گویند که ادریس پیغمبر

بر چهل و هشت شکل توهم کرده اند و هر یکی را نامی موسوم گردانیده تا معرفت کواکب آنجا

گردد و صورت اشکال و اعداد ستارگان و اقدار و اطوال و عروض و محل آن کواکب

بروج در کتب نجومی مسطورست و آنچه از کتب اکنون معتبر دارند و بران عمل می کنند

[illegible] حکیم ابرخس است که در سنه [illegible] احدی و ستمائه بخت النصری موافق سنه [illegible]

و مایه اسکندری کرده و از آن زمان تا اکنون که این کتاب تالیف میکنیم [illegible] الف

احدی و خمسون و ستمائه اسکندریست [illegible] حکیم مانالاوس که بعد از آن بدویست

و چهل و چهار سال در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بخت النصری موافق سنه [illegible]

عشر و اربعمائه اسکندری ساخته و کتاب حکیم بطلمیوس که بعد از زیج حکیم مانالاوس بچهل

و یک سال و بعد از زیج حکیم ابرخس بدویست و هشتاد و پنج سال در سنه [illegible]

و ثمانمائه بخت النصری موافق [illegible] احدی و خمسون و اربعمائه اسکندری بزمان شاپور

ذوالاکتاف پرداخته و اگرچه بنا آن هم بر قول حکما تقدم نهاده و در آن فن داد هنر

از کتب زمان اسلام [illegible] در عهد هارون الرشید خلیفه کرده

[illegible] که بعد از مجسطی بششصد و هشتاد و یک سال در عقب الف و ثلثین مایه اسکندری

موافق سنه [illegible] خمس مائتین هجری و سکه [illegible] تسع و ثمانین و مائه یزدجردی

حکیم محمد بن جابر شیبانی باتفاق حکمای خالد بزدوی و ملک بزدوی مساح و علم عیسی اصطرلابی و غیرهم

ساخته اند [illegible] که بعد از آن کرده اند و [illegible]

که [illegible] بصد و چهل و چهار ساله در سنه [illegible] الف و ست و سبعون [illegible]

موافق سنه [illegible] و خمسون و ثمانمائه هجری [illegible] ثلاث [illegible]

عبد الرحمن بن عمر بن معروف ابو الحسین صوفی جهت عضد الدوله دیلمی [illegible]

[illegible] بغداد که بعد از آن در سنه الف و ست و عشرون و ثمانمائه اسکندری کرده اند

[illegible] که بعد از صور الکواکب بشصت و پنج سال در سنه [illegible] الف و احدی و [illegible]

ثمانمائه اسکندری مطابق سنه [illegible] احدی و عشرون و اربعمائه هجری و سنه [illegible] ثمان و تسعون

و ثمانمائه یزدجردی و حکیم ابو ریحان محمد بن احمد [illegible] خوارزمی جهت سلطان مسعود غزنوی [illegible]

که بعد از آن بصد و سه سال در سنه [illegible] الف و اربع و اربعون و اربعمائه اسکندری موافق

سنه [illegible] سبع و عشرون و خمسمائه هجری و سنه [illegible] احدی و خمسمائه یزدجردی و حکیم [illegible]

سالار باتفاق حکیم اوحد الدین انوری و زاهد عبد الرحمن [illegible] که بعد از آن

به [illegible] و هشت سال در سنه [illegible] الف و ثمان و سبعون و اربعمائه اسکندری موافق

سنه [illegible] و خمسون و خمسمائه هجری و سنه [illegible] تسع و عشرون و خمسمائه یزدجردی و حکیم

فرید الدین ابو الحسین علی بن عبد الکریم الباکوهی کرده [illegible] که پس از آن بصد و چهار سال

در سنه [illegible] الف و ست و سبعون و خمسمائه اسکندری مطابق سنه [illegible] ثلاث و ستون

و ستمائه هجری و سنه [illegible] ثلاث و ثلثون و ستمائه یزدجردی استاد حکماء المتاخرین خواجه

نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی بفرمان هلاکو خان و ابقا خان باتفاق موید الدین

عوض و قطب الدین مراغی و فخر الدین اخلاطی و نجم الدین دبیران قزوینی کرده‌اند و از ایشان

[illegible] و جمال الشمسی [illegible] زیج [illegible] محی الدین مغربی هم در زمان خواجه [illegible]

[illegible] زیج [illegible] بوده [illegible] کتب [illegible] در علم نجوم [illegible]

[illegible]

در صور [illegible] اعمال [illegible] کواکب ثوابت [illegible]

الثوابت [illegible] اعمال [illegible]

صور [illegible] کواکب ثوابت [illegible]

نقل کتب [illegible] علم نجوم [illegible] کواکب آن بقول شیخ ابو ریحان بیرونی

الصغیرة [illegible] بقول ابو الحسن [illegible] الصغیرة [illegible] فی [illegible] الاول [illegible] فی

القدر [illegible] فی القدر الرابع [illegible] القدر [illegible] فی القدر [illegible] فی [illegible] بقول

ابو ریحان

و بقول ابو الحسین فی حوالیهم بقول ابو ریحان سوی الصغیرة و بقول ابو الحسین

فی الاول فی الثانی فی الثالث فی الرابع فی الخامس فی السادس

فی حوالیهم بقول ابو ریحان سوی الصغیرة و بقول ابو الحسین

في الاول في الثاني في الثالث في الرابع

في الخامس في السادس [illegible] اثنا عشر شكلا بقول ابو ريحان

سوى الصغيرة وبقول ابو الحسين مع الصغيرة ٢٤٩ في الاول في الثاني

في الثالث في الرابع في الخامس في السادس في [illegible] في الاول

في الثاني في الثالث في الخامس في السادس في حواليهم بقول ابو ريحان

سوى الصغيرة وبقول ابو الحسين معه ١٥ في

الثالث في الرابع في الخامس في السادس [illegible]

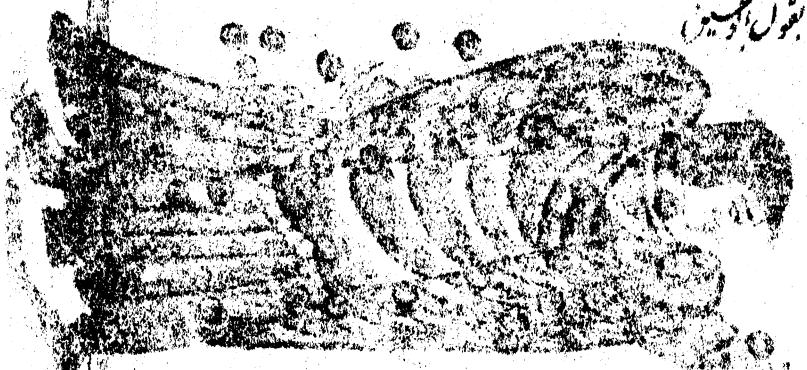

اول ثالث رابع خامس سادس

اول ثالث رابع سایره

سادس خامس سادس

خامس سادس میزان چون ماشا

ترازو است اما شکل مردی که دارنده ترازو بود بران افزودند

بقول ابوریحان نیز بقول ابوالحسین

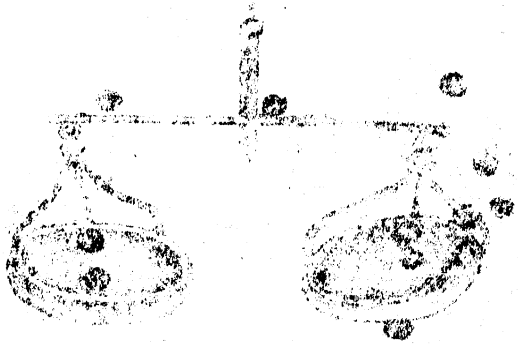

ثانی ثالث رابع خامس سادس [illegible] ثانی

ثالث رابع خامس ابوریحان از قدر دوم گرفته است الکوکبین

از قدر سیم گرفته است [illegible] ثالث رابع خامس سادس

[illegible] عقرب چون نامش کژدم است بقول ابوریحان

ابوالحسین [illegible]

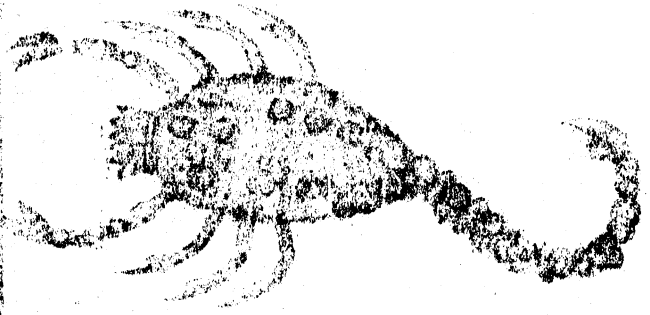

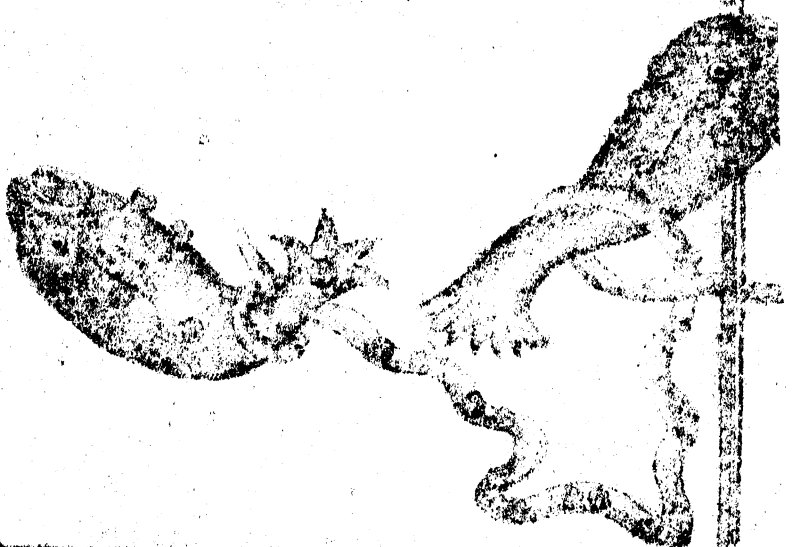

اول ثالث رابع خامس اکلیل شمالی آنرا [illegible]

و عوام [illegible] مانند [illegible] بر دست [illegible] علی [illegible] و [illegible] در میزان

عقرب [illegible] صورت [illegible] بقول ابو ریحان بقول ابو الحسین

ثانی رابع خامس سادس [illegible] اجاثی علی [illegible] مانند [illegible]

[illegible] در میزان و عقرب و قوس [illegible] بقول [illegible]

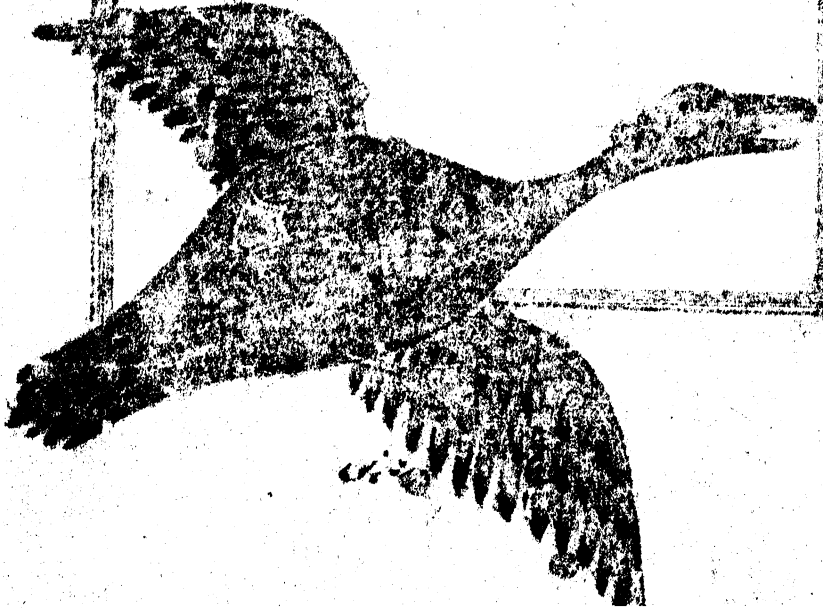

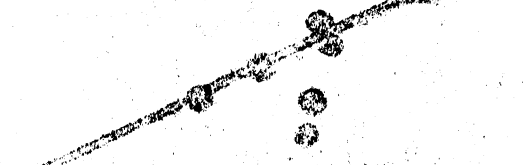

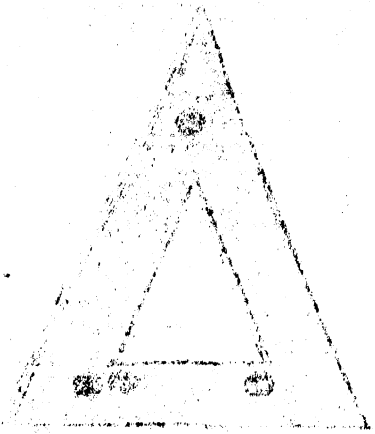

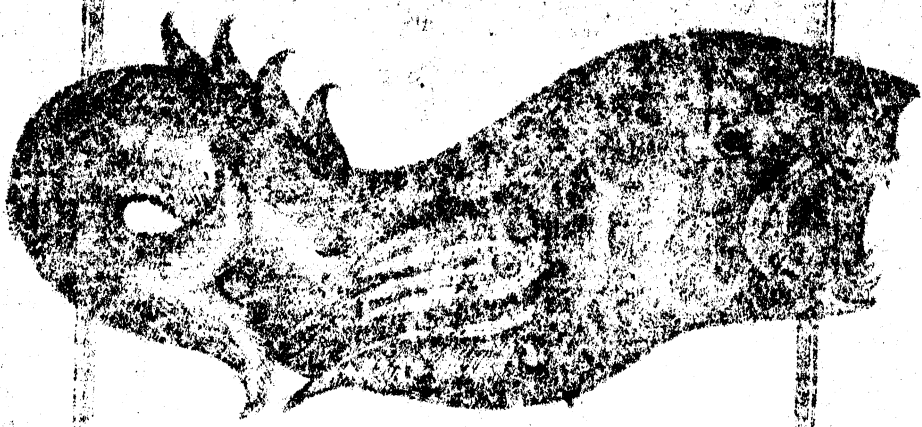

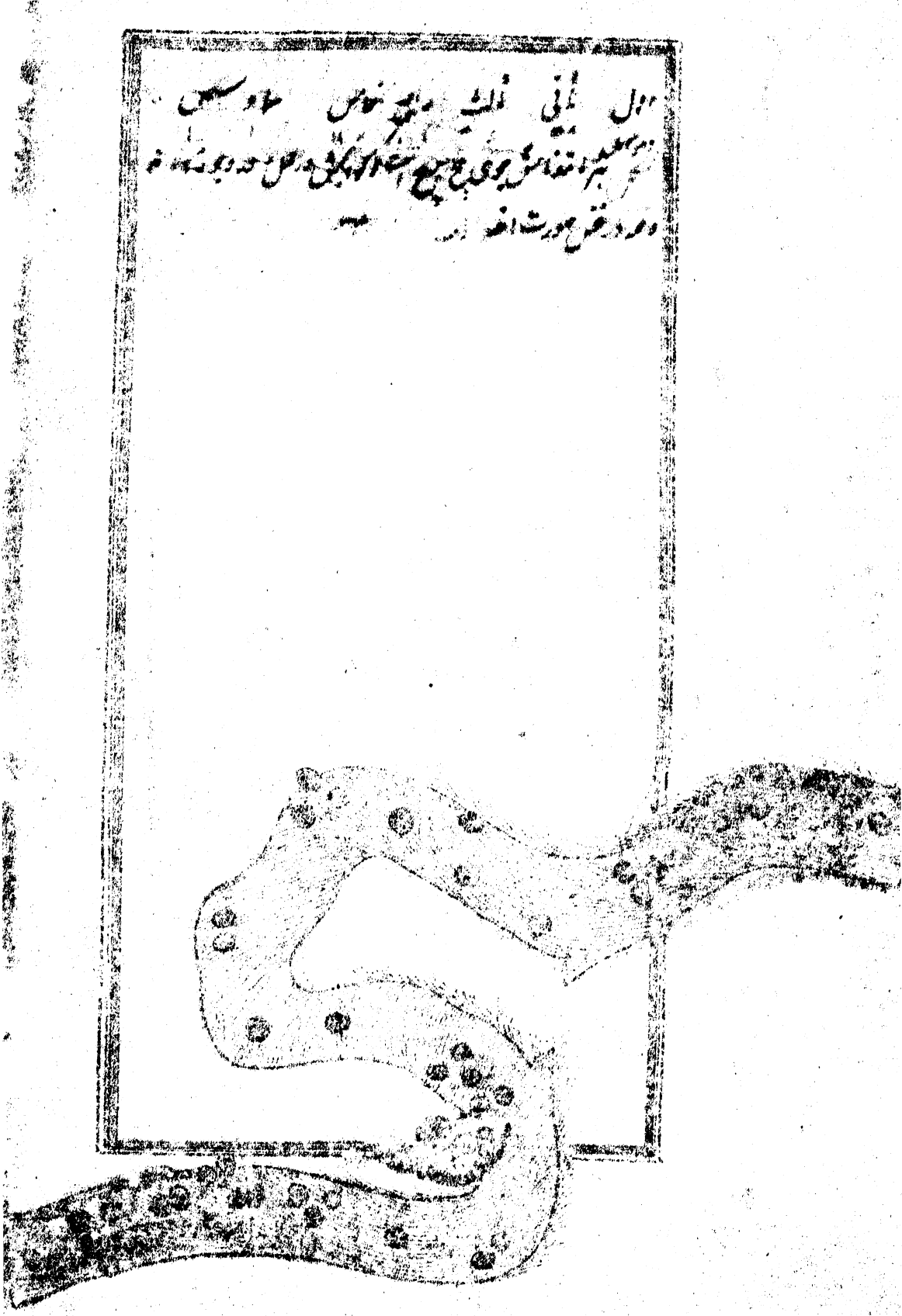

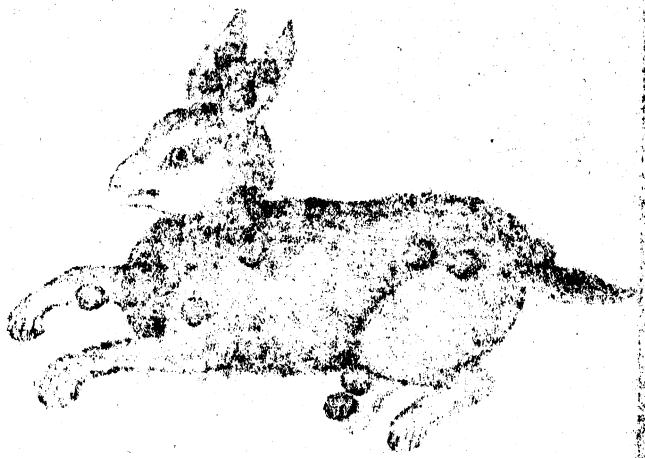

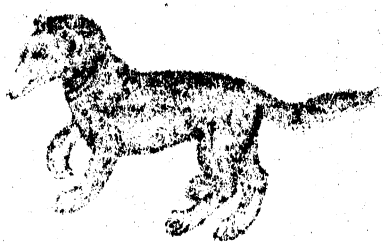

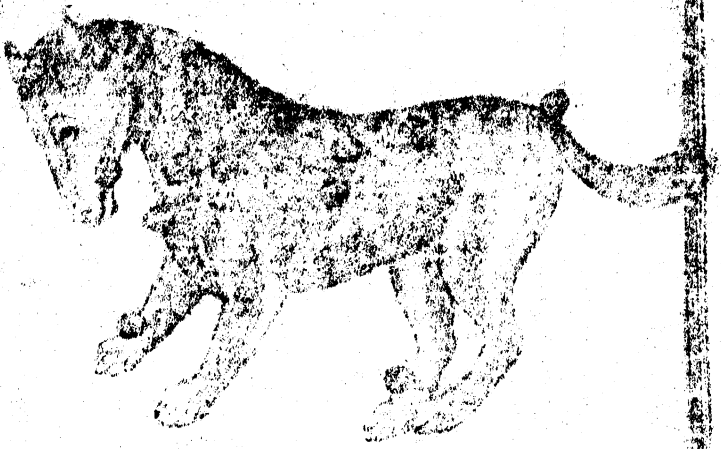

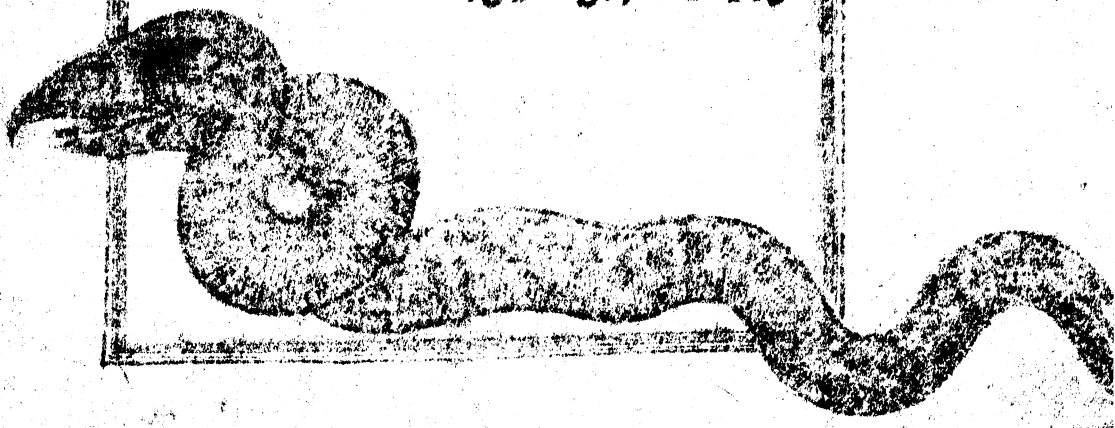

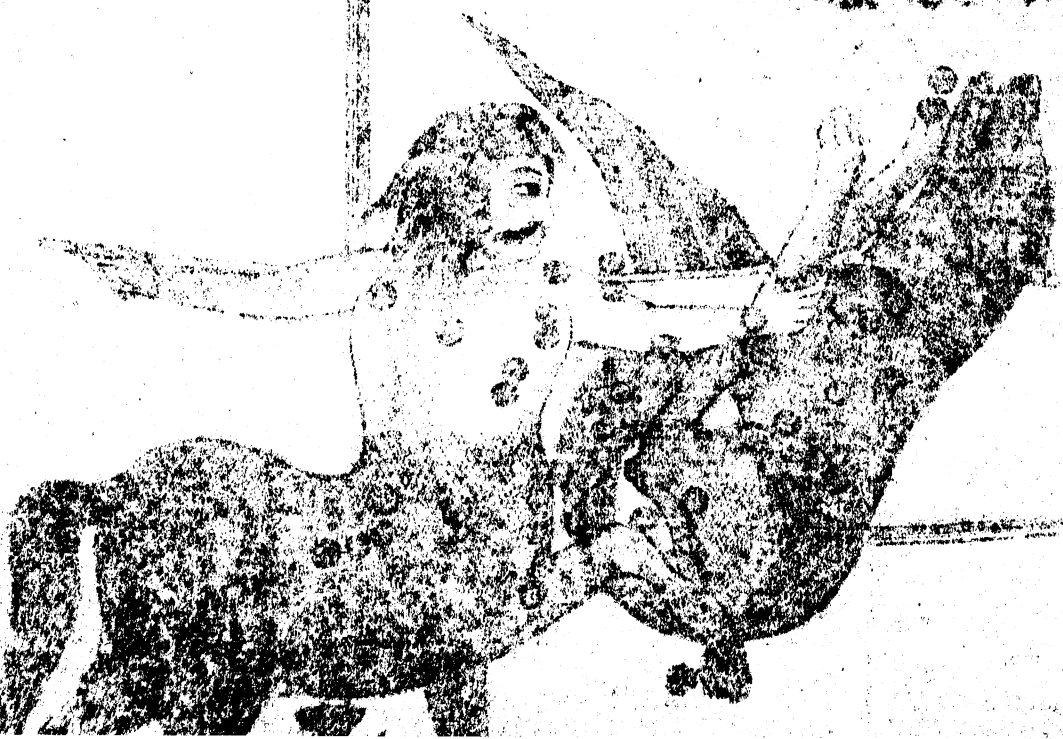

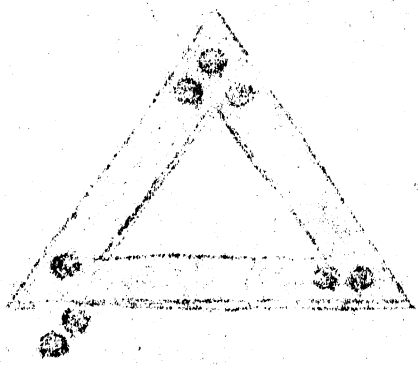

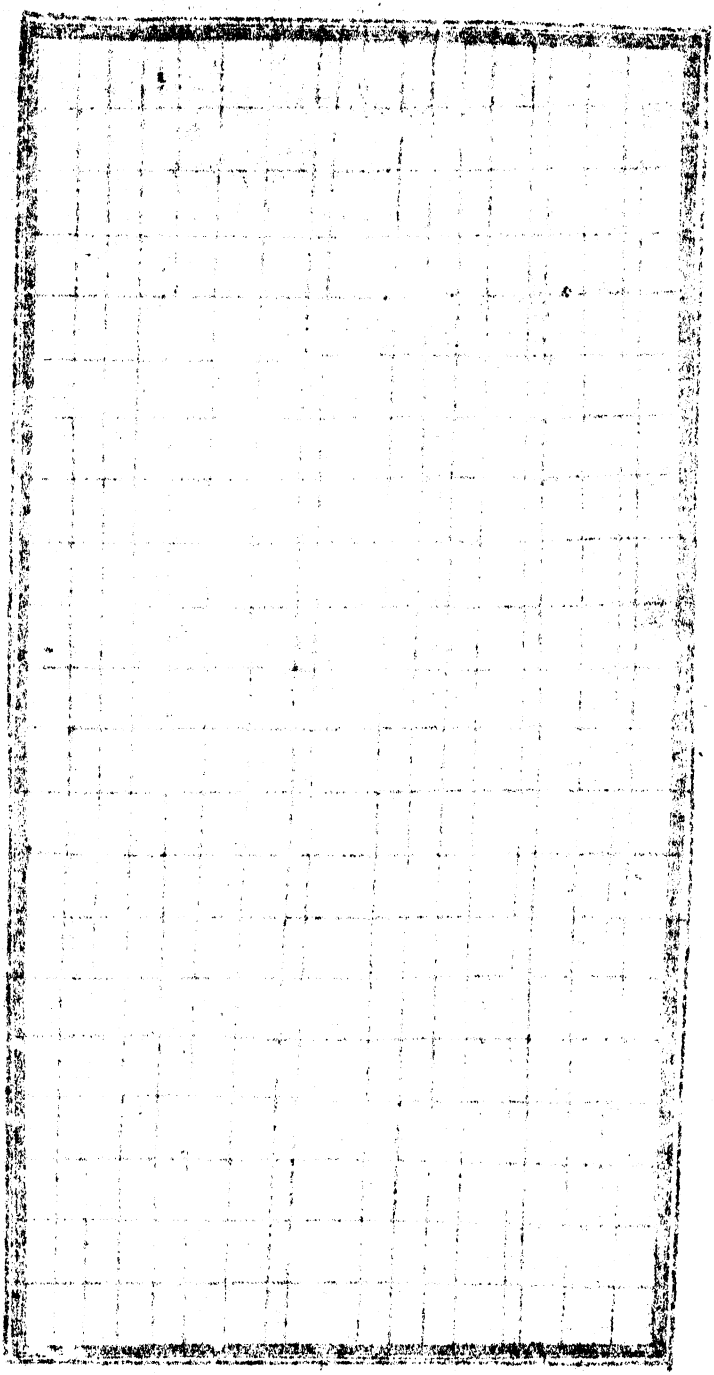

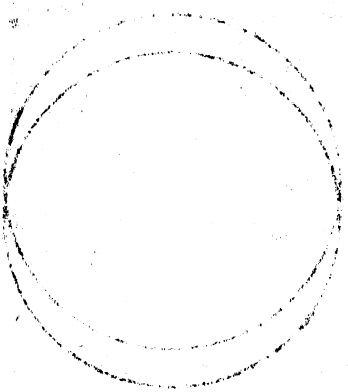

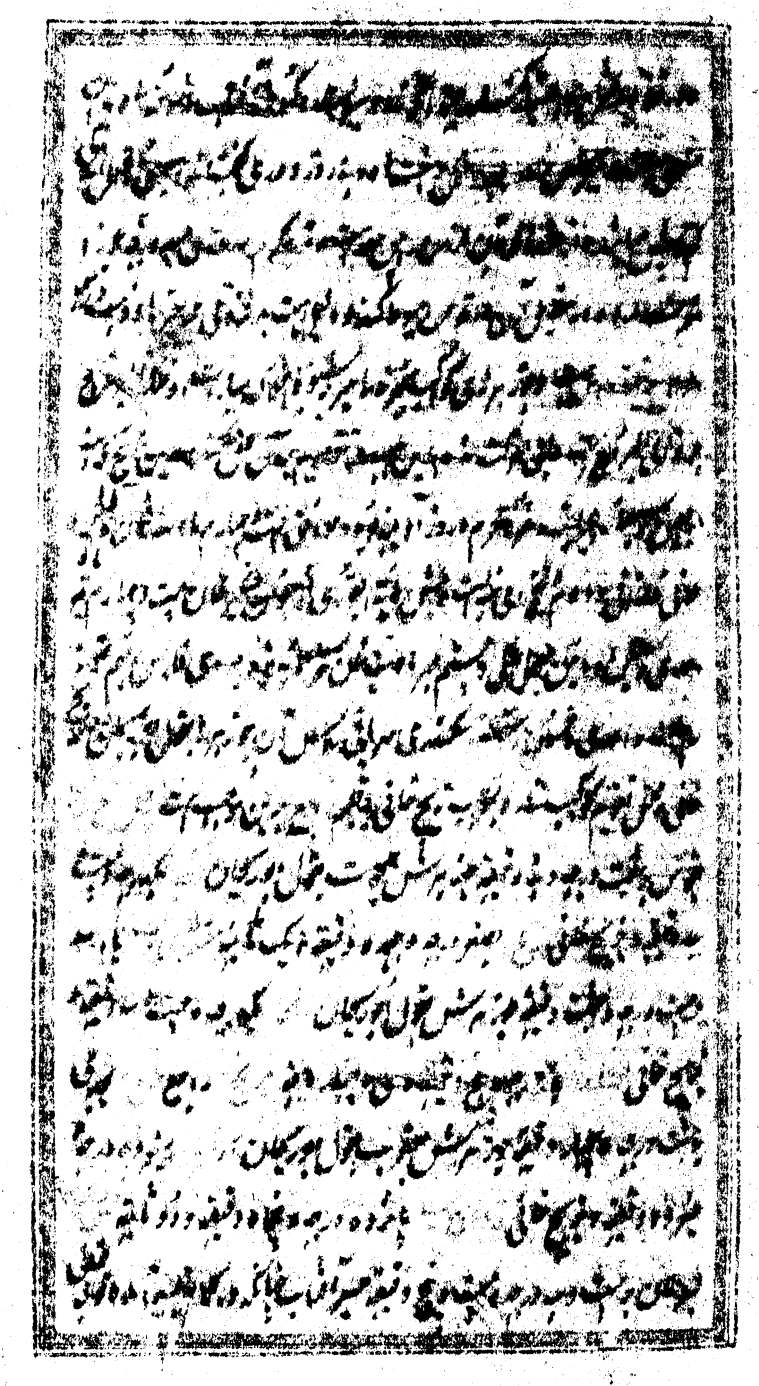

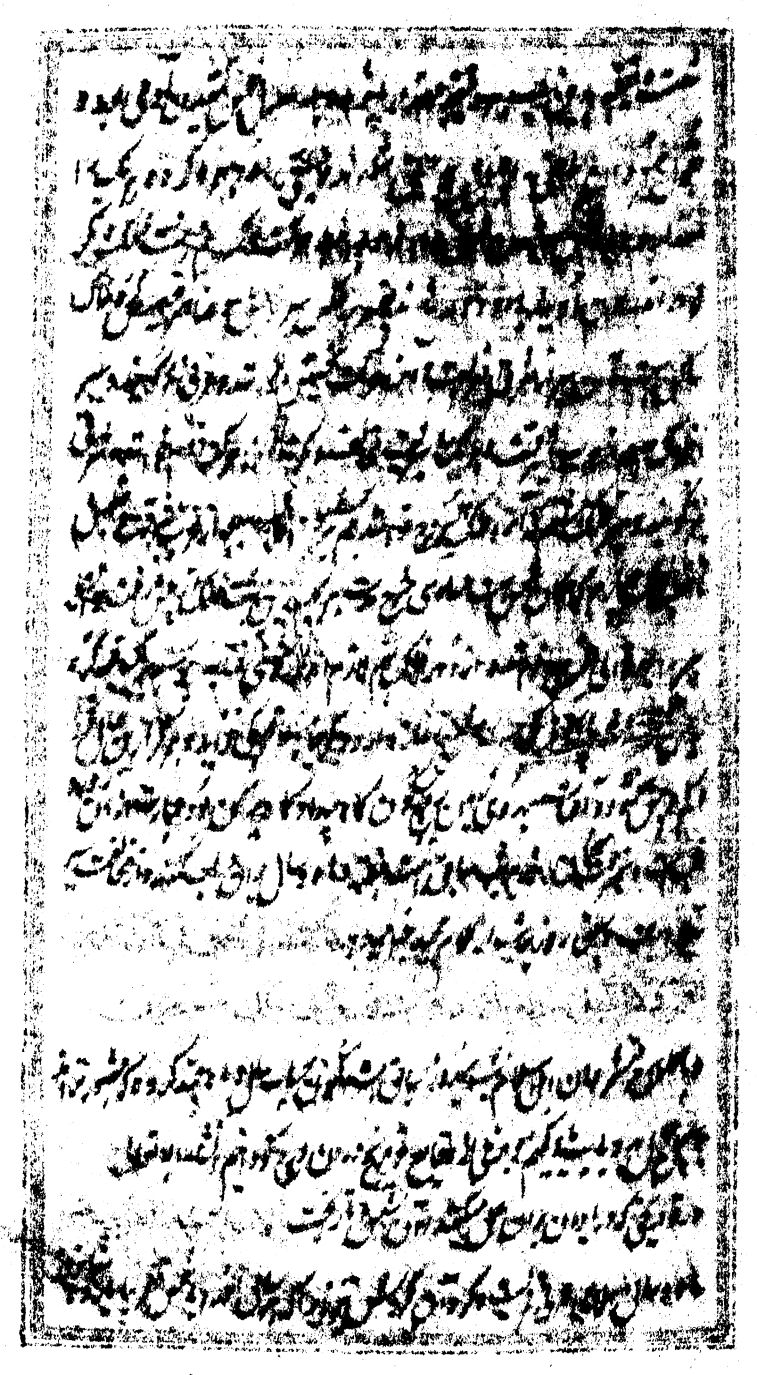

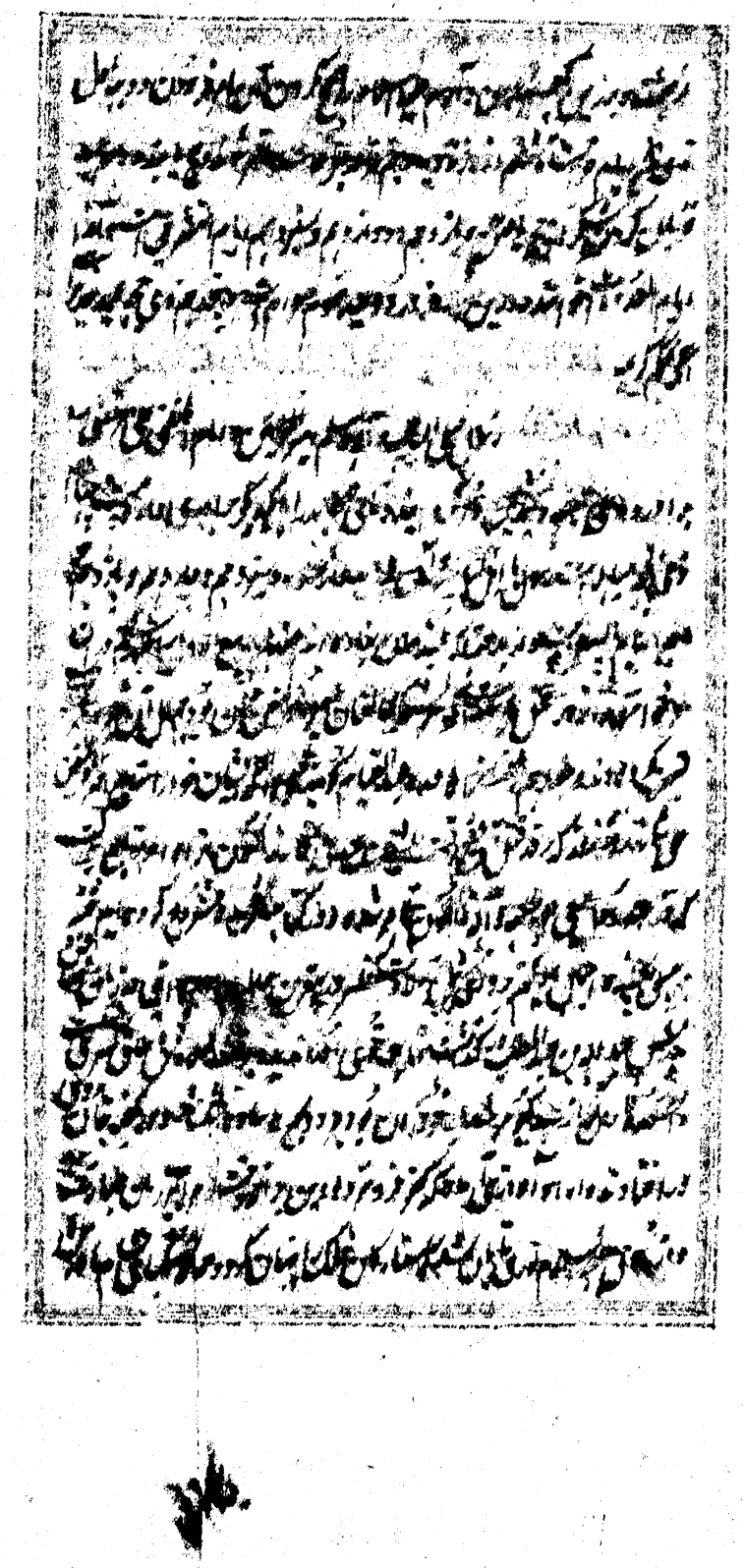

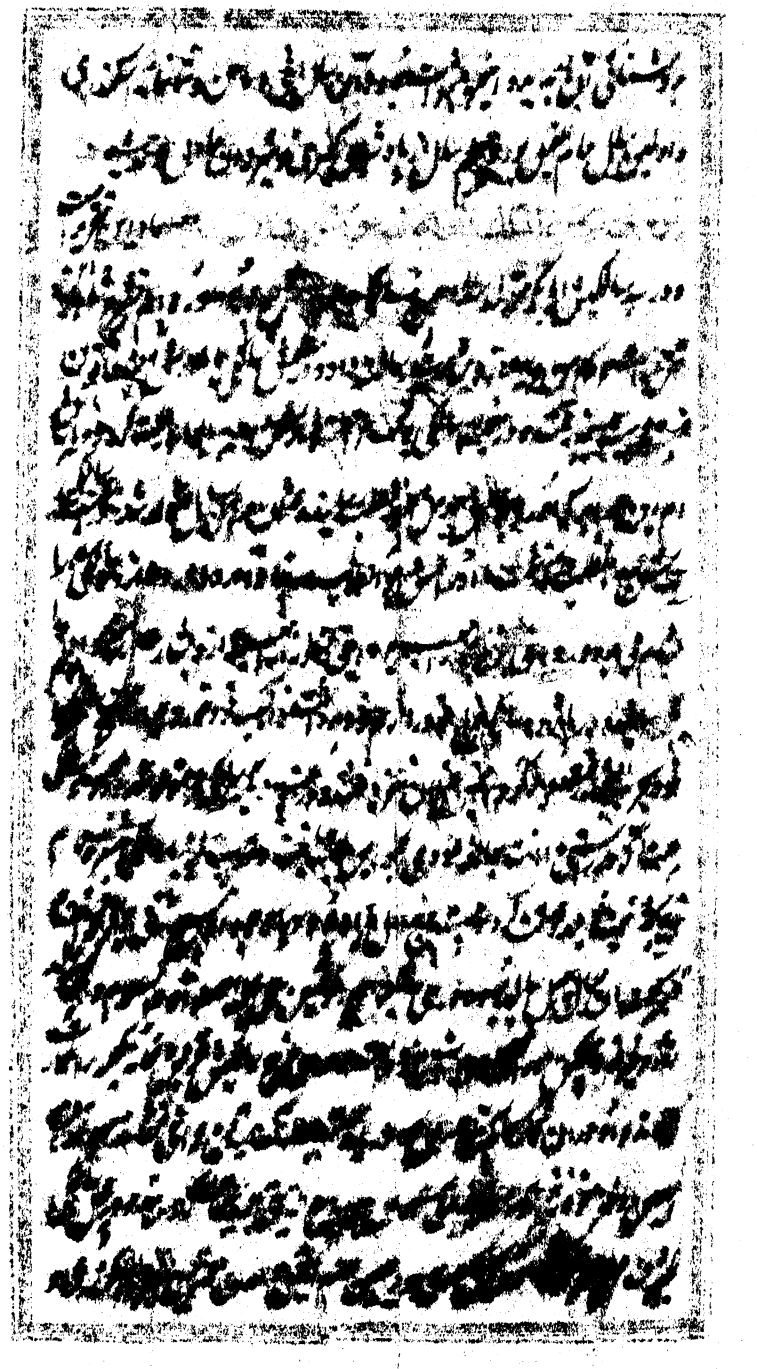

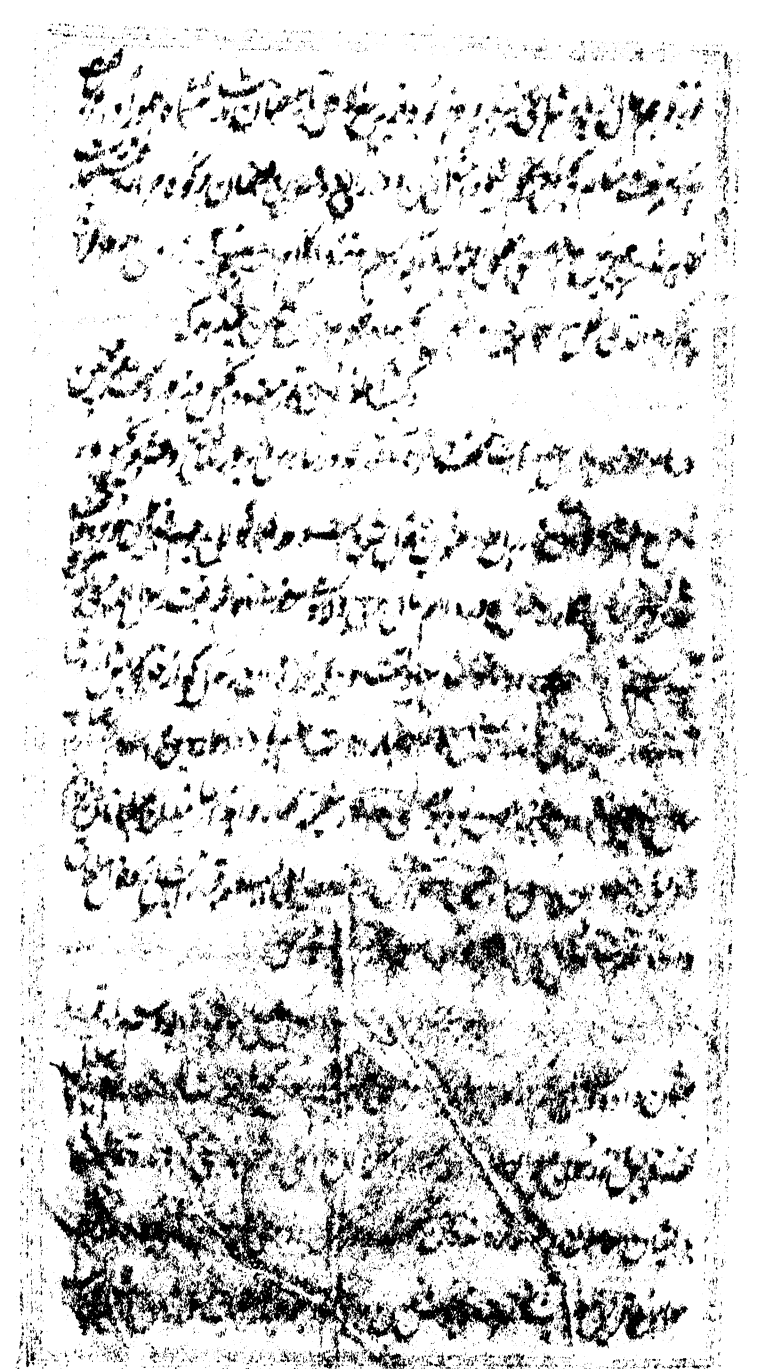

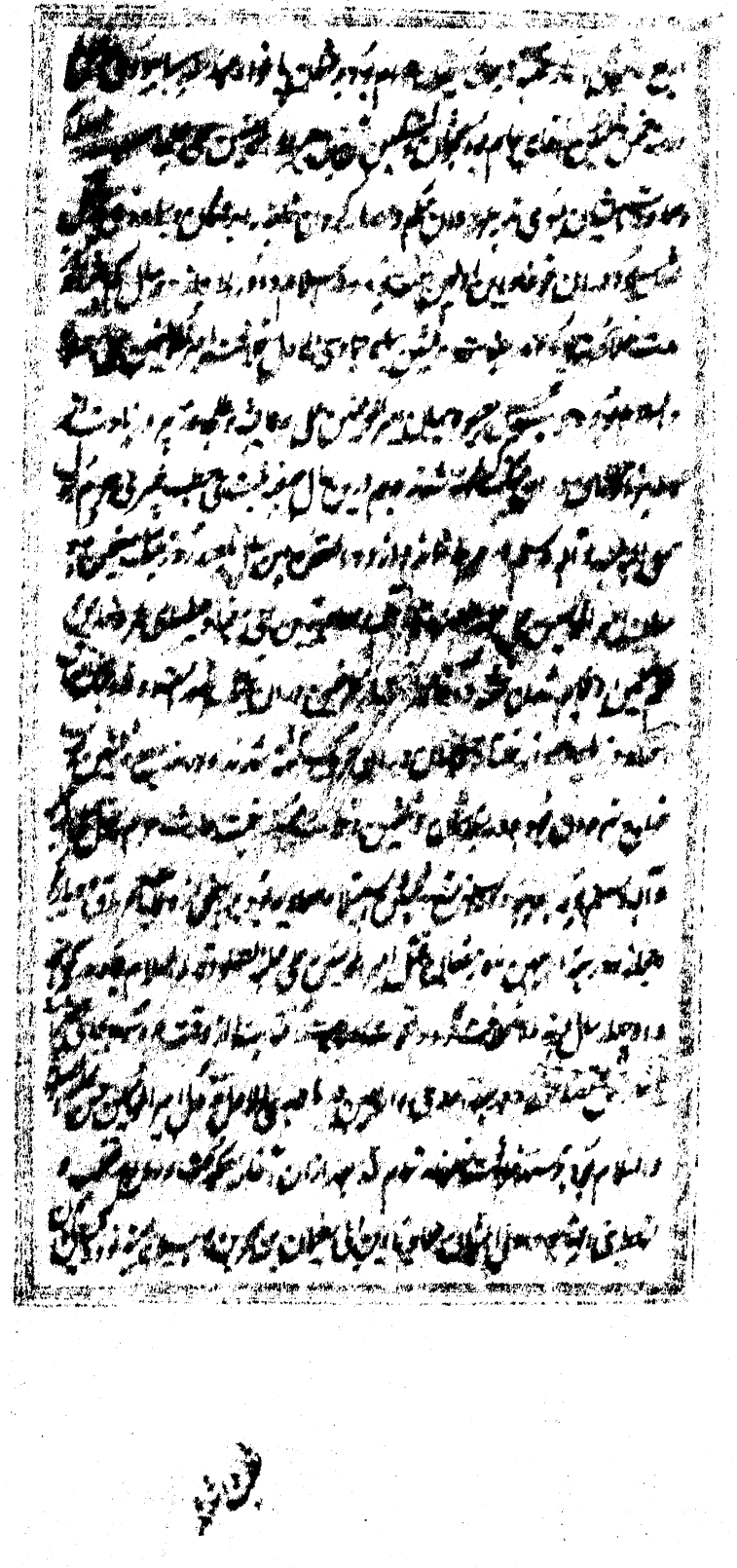

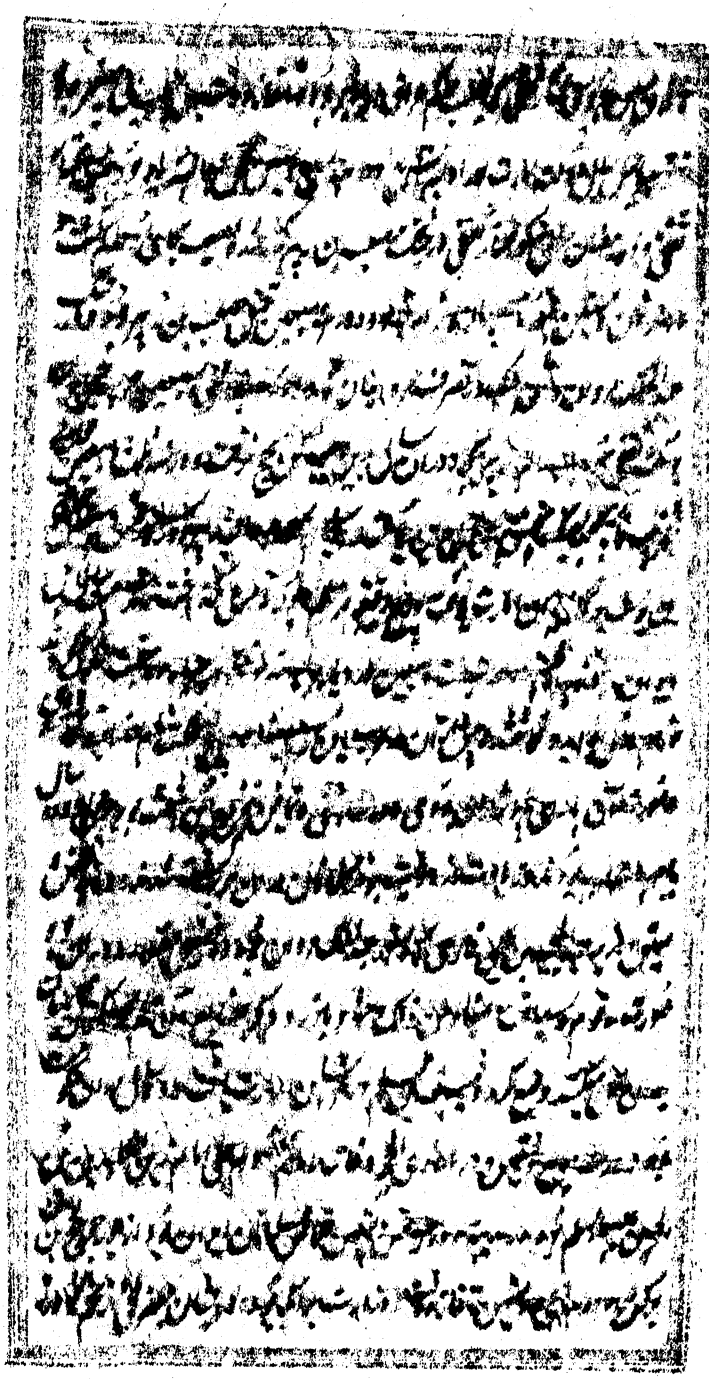

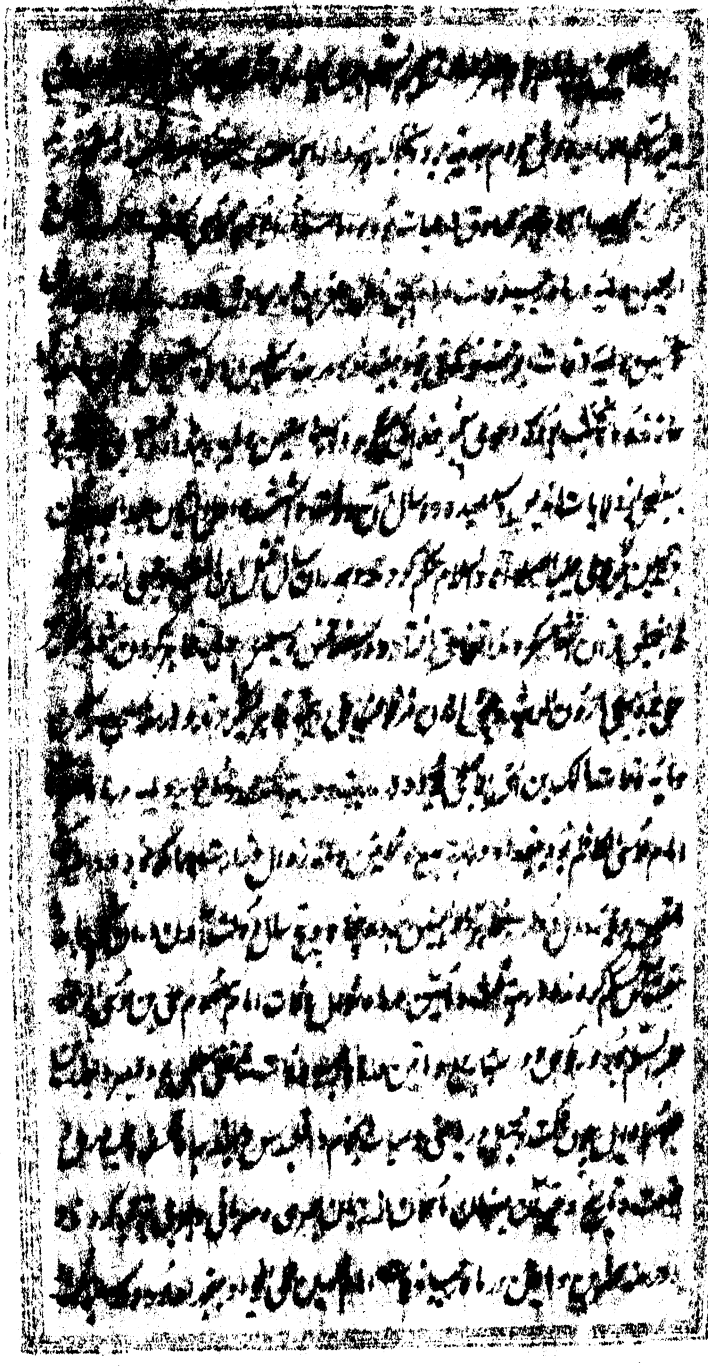

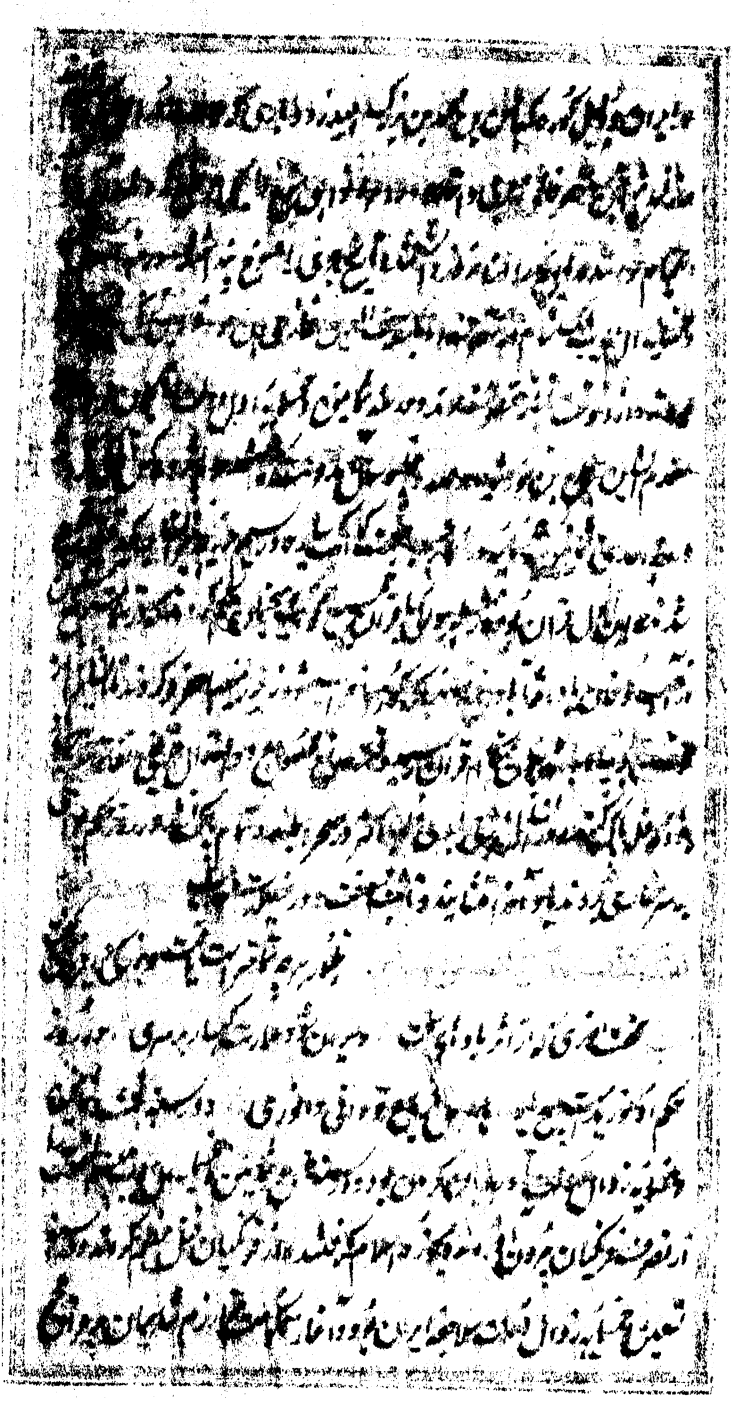

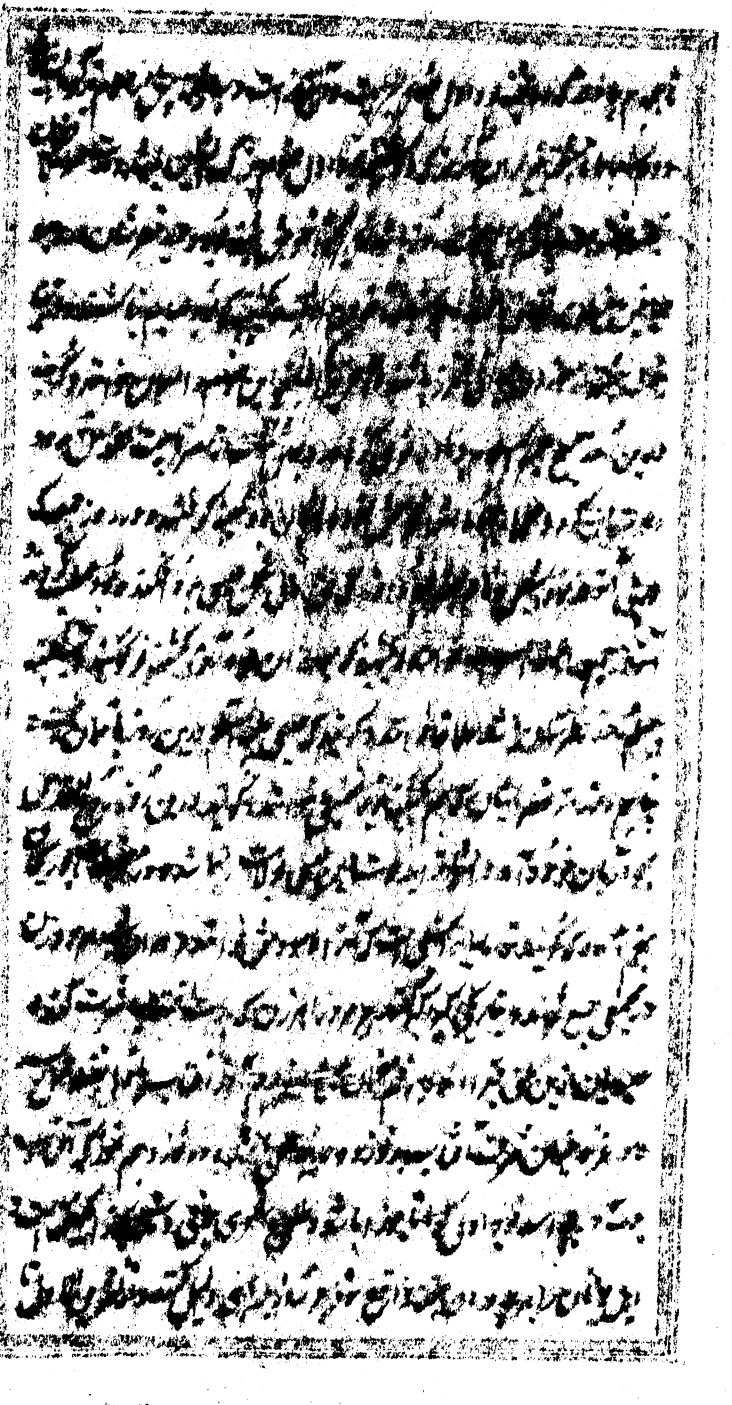

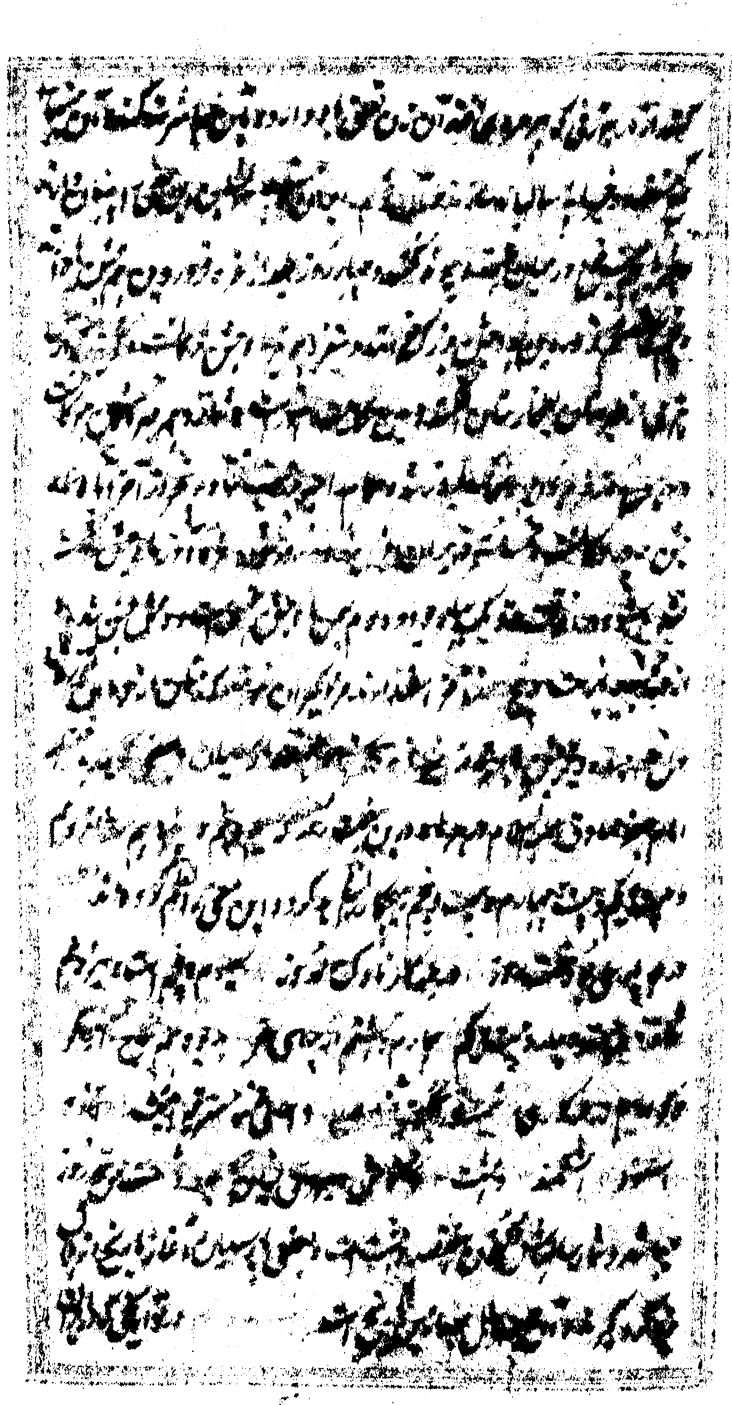

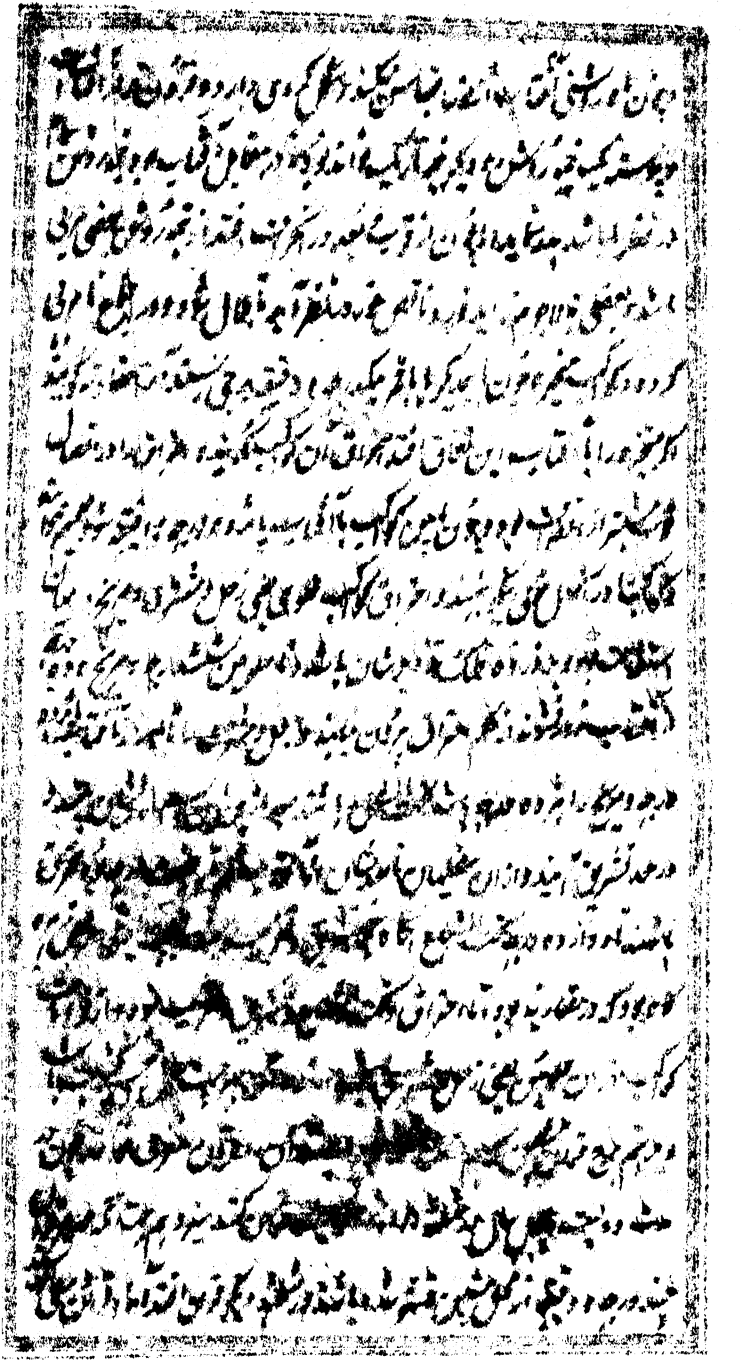

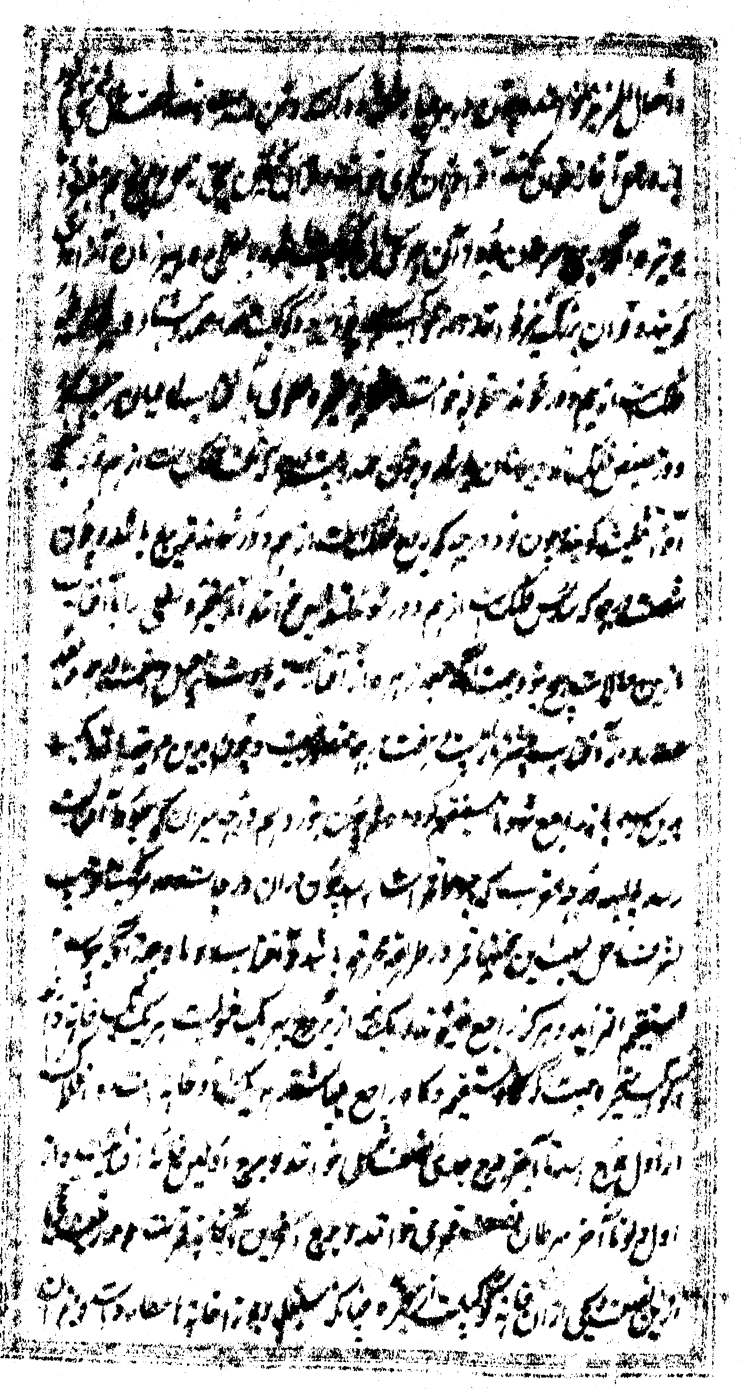

جمله ... [illegible] به حساب ... هزار و ... فرسنگ باشد که ربع ... [illegible] ... و اگر ... [illegible]

از ... [illegible] ... شد ... [illegible] ... اصطلاح اهل هیئت ... [illegible] ... [illegible]

و ... [illegible] ... مساحت ... [illegible] ... باشد ... هزار و ... فرسنگ ... [illegible] ... هزار ... [illegible]

به قول ابوریحان ... [illegible] ... فرسنگ ... هزار ... [illegible] ... [illegible]

... به قول ابوریحان ... اگر ... [illegible] ... [illegible] ... و ... [illegible]

... [illegible] ... شد ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... فرسنگ ... [illegible] ... کتاب ... [illegible]

... به قول ... [illegible] ... [illegible] ... اگر زمین ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... و مسکون ... [illegible] ... فصل

زمین ... [illegible] ... خط استوا ... [illegible] ... زمین ... [illegible]

... [illegible] ... مشرق ... [illegible] ... [illegible]

... که به قول ... [illegible] ... فرسنگ ... به قول ابوریحان ... هزار و ... [illegible]

ربع ... زمین باشد ... [illegible] ... [illegible] ... زمین

... [illegible] ... الارض ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

و این مساحت ... [illegible] ... که به قول ... [illegible] ... هزار ... و ... [illegible]

... [illegible] ... فرسنگ ... به قول ابوریحان ... [illegible] ... و ... اگر ... اقلیم

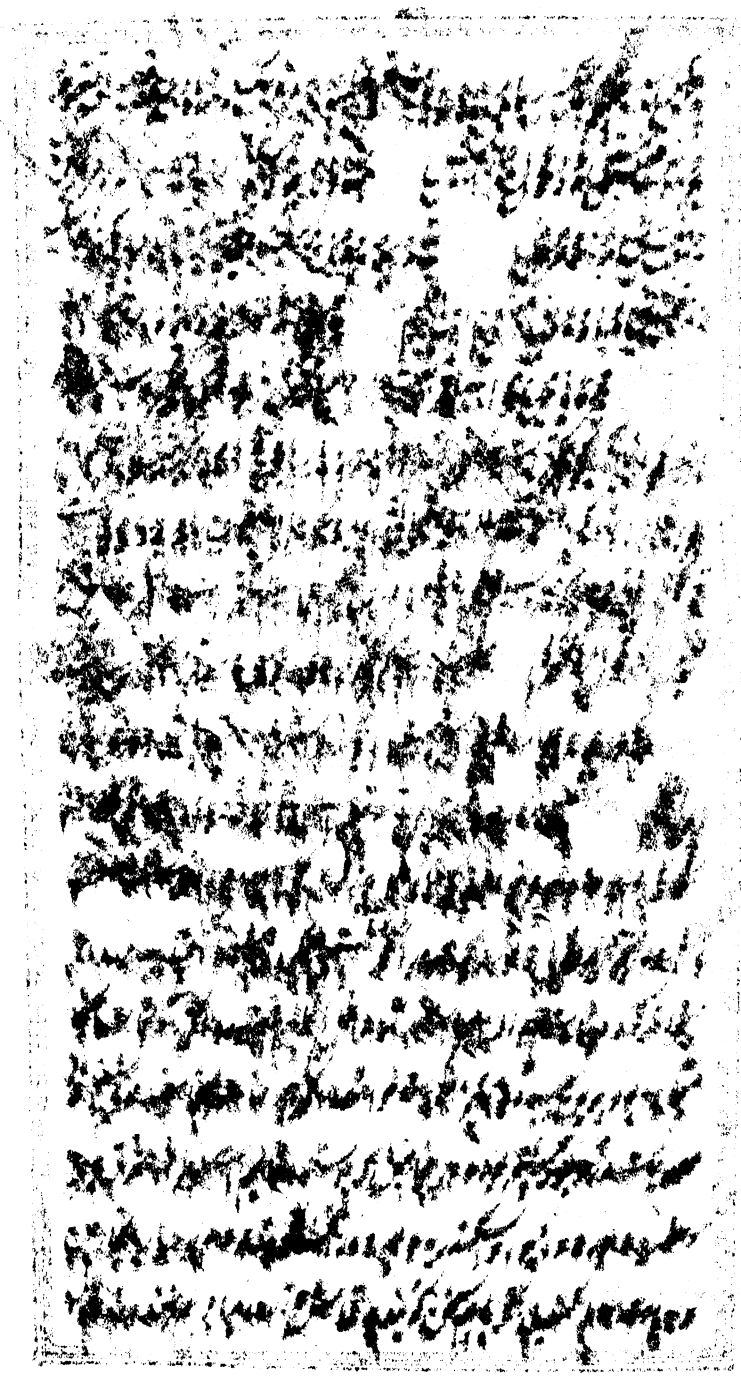

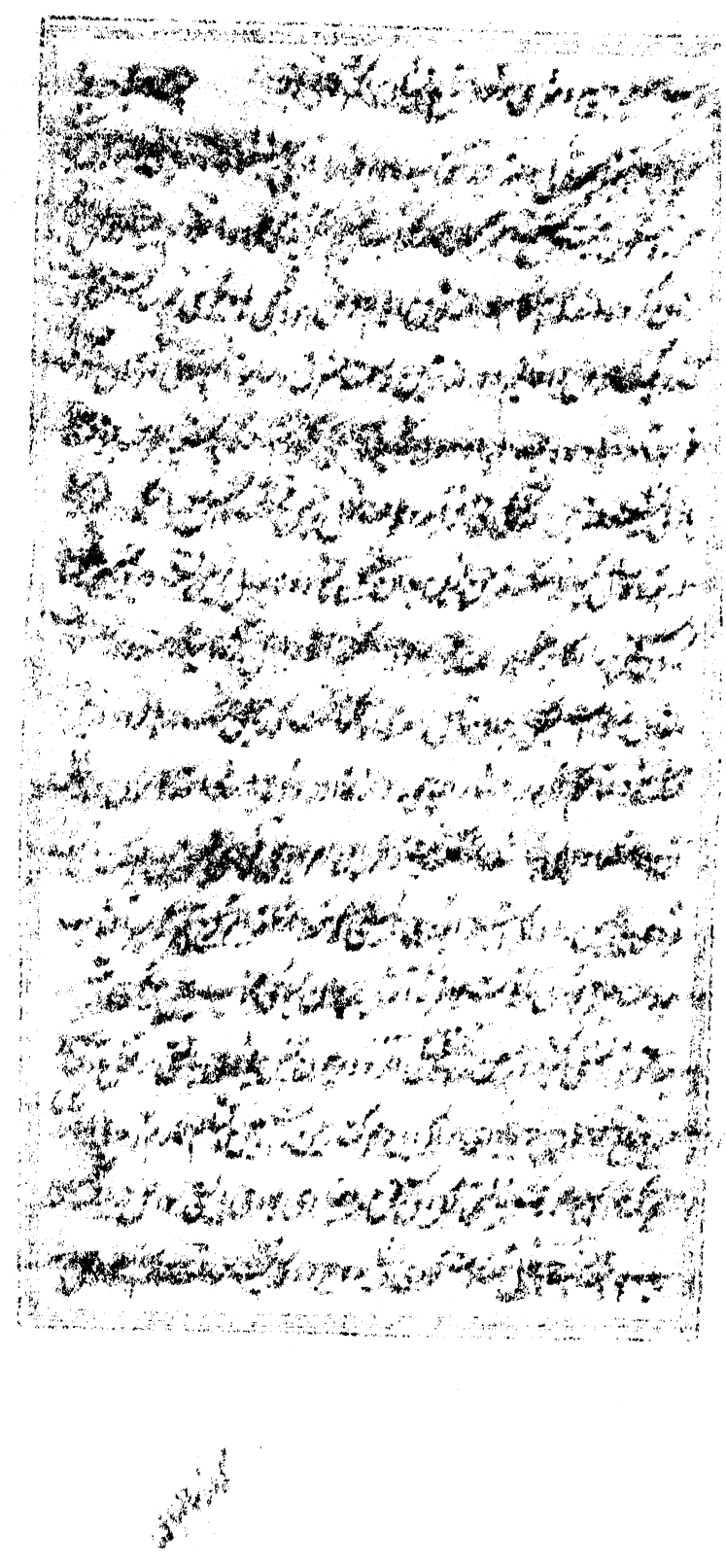

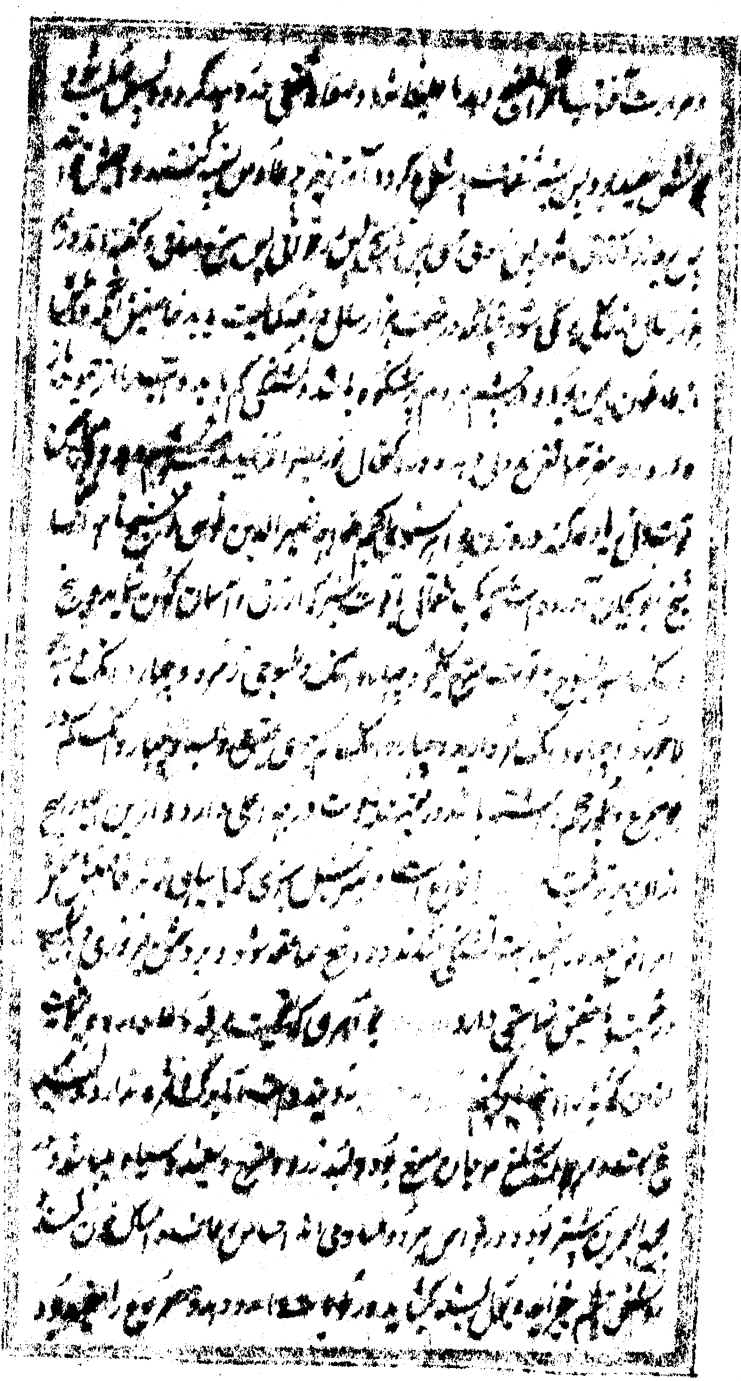

بحری است و ... دست مثقال باشد و ... سفید است و ... الماس ... برود و مشرقی
... نرم ... بلسیار با صلاح آورده و قلیما ... نرم بر ... عیب ... و ...
... و ماس ... و ... سفید است
سنگی سفید است ... مانند ... مشرقی در ... بسیار ... چون نظر ... کنی
سنگی ... سفید ... کبیر ... مغربی ... و ... سنگ
... سفید ... مشرقی ... جنس
... گویند ... چون ... سنگی ... سفید ... مشرقی ... سنگ
و بعضی گفته اند که ... [illegible]
... سنگ ... سفید ... آورده ... و ...
... سفید ... نظر ... مغربی ... سنگ
... و ... سنگ ... مشهور [illegible]
... سنگی ... سفید ... سنگ ... [illegible]
... مغربی ... الماس ... است
... سفید ... [illegible]
و بعضی ... مانند ... مشهور ... و ...
سنگی سفید ... الماس ... باشد و ... سنگ ...
... سنگ ... مشرقی ... نرم [illegible]
... و ... الماس ... باشد ... سنگ ... [illegible]

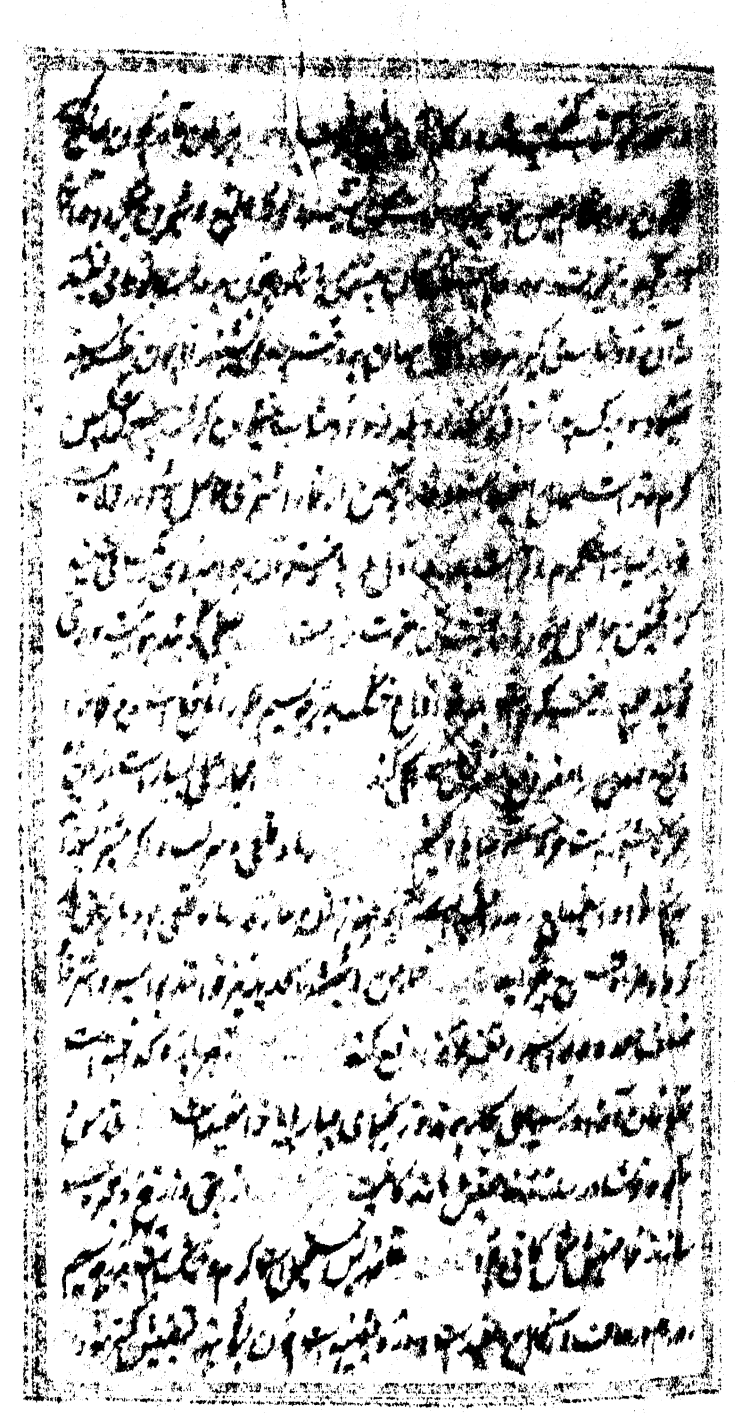

[illegible] چون [illegible] بگیرند [illegible] بکی [illegible]

بیرون آورد [illegible] و آن از اجسام متولد است که [illegible]

باشد و [illegible] حرکت [illegible] و بعضی [illegible] باشد از [illegible]

اعضا و آن اجسام [illegible] دیگر [illegible] از ترکیب قوی بود و [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] و اوراق [illegible] که [illegible] شود [illegible]

[illegible] شود [illegible] بعضی [illegible] و [illegible] آن [illegible]

ضعیف ترکیب باشد [illegible] هر چند [illegible] که [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] کلام [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] اگر [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] که [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] ترکیب [illegible]

[illegible] آورد [illegible] در [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] کثیر [illegible] قلیل [illegible] اگر [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] شود و اگر قلیل [illegible] بود [illegible]

و از آن نوعی دیگر است که قوباء خوانند و آن کرم خشک بود چون سم قاتل و از عرق ناخن [illegible]
و دو کشش [illegible] و چون بیرون باید کشید نافع بود و در اول [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و وقت بود و بسیار [illegible] [illegible] بیشک [illegible] بود و دفع [illegible]
[illegible] کنند و بعضی [illegible] چشم و در پوست [illegible] دفع [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بیشتر کرم از گوشت بیرون آید و [illegible] بود [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] موافق بود و دفع [illegible] بود [illegible]
[illegible] سبب [illegible] کنند [illegible] در [illegible]
[illegible] کوبد [illegible] سرخ [illegible] بود [illegible] [illegible]
[illegible] و خشک [illegible] پوست [illegible] نمره [illegible] [illegible] گرم و خشک
[illegible] و [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] و [illegible] بالا [illegible] فرو [illegible]
[illegible] نمره [illegible] و چند نوع گفته [illegible]
[illegible] سرخ [illegible] گشته نمره [illegible] رنگی [illegible]
[illegible] سفید و سیاه شود و اگر [illegible] با خون [illegible] [illegible]
گرم [illegible] [illegible] سر [illegible]
[illegible] قطره [illegible] از آن [illegible] شود و دفع [illegible]
[illegible] معده [illegible] در [illegible] دفع [illegible] نمره [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] آب [illegible] و [illegible] سرخ [illegible]

و نافع بوده سده باسهال ... آورد و حیض را فربه کند و اشتها و طعام بیفزاید و گوید ... شود

دمنی ... و کسی که ... بسیار ... خشک کرده ... پاره پاره کرده ... آورد ...

عرب را نافع بود و زردی ... روی را ... شده اگر انگور را در میان ...

برشته ... باشد ... گرم است ... و ...

سرفه کهنه را نفع کند و چون ... نافع ... شود ... که پیغمبر صلی

علیه و آله و سلم ... بوده

[illegible]

[illegible] ... درد ... و ... شکم را نافع بود ... روح

... خوانده ... بیفزاید ... و قوت باه ...

... در ... سخت ... نافع ... و ... گوید

حاصل ... و ... پاک کرده ... گوشت ...

... و ... بلغم ... و ...

و ... حضرت ... و ...

حضرت رسول ... خوانده ... و ... فرموده

... سرد و خشک ... در ... و ... حار ... و ...

تشنگی و ... را ... سرد و خشک است در درجه ...

کند و قبض آورد ... زبان ... گرم و تر ... و ...

کرده و بلغم را بگدازد ... سرد و خشک است در درجه دوم

و ترش او سرد و خشک باشد انواع بسیار دارد مشهور ترش و شیرین و میخوش

تشنگی نشاند و قوت معده دهد و صفرا ساکن گرداند و گرمی معده را تسکین آورد

... درجه اول و ... آنچه نفع کند ثمره ... شیرین باشد ... گرم و تر ...

... بیماری ... نفع کند ثمره ... سرد و خشک ... در سوم ...

در درجه اول تازه ... و سفید ... در ... بیماری ... شود و روشنی چشم ... دهد ... اول

... سرد ... و ... باشد ... درجه دوم ... نفع کند ...

... نفع ... شرب ... و ... معده ... در ...

... دیگر ... نفع ... و ... در ...

... قوت ... ثمره ... خشک ... و ...

در درجه اول و ... سفید ... نفع ... و ... شیرین ...

... سرد و تر ... در درجه دوم ... و ... دیگر ... باشد ... و ...

در عجایب المخلوقات گوید از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که رسول علیه السلام

است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اظهار زرد آلو

وقت بار است و سبب خوشی [illegible] معرش از این معنی است برگش بغرغره [illegible] شیره

تازه اش [illegible] آرد و [illegible] دفع [illegible] کند [illegible] معروف است و گرم [illegible]

اول در [illegible] میباشد [illegible] آدمی [illegible] و [illegible] دارد و برگش [illegible]

و نهالش هر یک [illegible] ثمر [illegible] شیره اش [illegible] خوشه [illegible] ابریز [illegible]

مغز باشد [illegible] چربی [illegible] و [illegible] و [illegible]

باه [illegible] و [illegible] اکلش [illegible] خوز [illegible] بعضی [illegible]

در [illegible] آن [illegible] مانند [illegible] شیره اش [illegible] دوم [illegible]

تازه و [illegible] پاک [illegible] و [illegible] آرد [illegible]

[illegible] دفع کند [illegible] معروف است بعضی فارسیان آنرا [illegible]

ظهیر الدین فاریابی [illegible] باریک [illegible]

[illegible] تاریخ کند [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] خوش [illegible]

[illegible] و تقویت [illegible] تاریخ [illegible] کند [illegible]

درخت [illegible] مبارک است [illegible] اسلام [illegible] آدمی [illegible] مانده است

[illegible] و [illegible] و بوی [illegible] مانند و شکل [illegible] بوی [illegible]

و نخل را نکاح با و درخت دیگر است چون تخم نخل تر با هم برهم بگذارند عاشق شوند و این از عجایب خاصیت نخل است

نخل است و هر گاه بسیار سوم چون آن و در بعضی روزها که شکسته شود بهی بر وی بگیرند و خرما

و در بعضی اخبار آمده که نخل را از فضل طینت آدم علیه السلام آفریده اند و در حدیث نبوی صلی الله

علیه و آله و سلم و مصداق این معنی است

و از رسول علیه السلام روایت کرده اند

و قال علیه السلام

و قال علیه السلام

و قال علی علیه السلام

و درخت خرما بعد از چهل سال ثمره دهد و هر جا که آدمی بعد از چهل سال ... رسد

رسد اهل صلاحیت ... و نخل را با ... بهشتی ... و ... نخل ... بر ... موجب

... نخل ... چوب ... نخل بر ... نخل ... چون نخل ... درخت

چون ... بسیار ... و ... کنند و ... بهم ... ثمره آن ... گرم است

... لذیذترین میوه ها و ... بسیار ... و ... وقت ...

... و ... گنند و طبع را ... و معده را ... و ... پاک کند

و ... مفید ... و ... دندان ...

... گرم ... بدرجه دویم ... معده ... بود ...

خرما را ... و ... دفع کردن ... مفید بود و ... گرم ...

و از و انواع چیزها حاصل شود چون ... خرما و شیره و لیف و سرکه و غیر آن ...

نوعی بود از کبر و ریشه و بات صحرائی و بستانی می باشد [illegible]

بست [illegible] که [illegible] بلند [illegible] و جامع [illegible] صحرائی [illegible]

و ثمره اش [illegible] و طعم [illegible] و [illegible] گرم و خشک [illegible]

و بعضی [illegible] و طبع [illegible] منفعت [illegible] و [illegible]

[illegible] و خوردن و ضماد کردن [illegible] و عرق [illegible]

و [illegible] چه [illegible] و [illegible]

رنگت سرخ [illegible] و سفید [illegible] و [illegible]

بیرون از زمین [illegible] و از آنجا [illegible] می توان [illegible] خشک می شود و

[illegible] و وقت [illegible] طبخ کنند [illegible]

طبع [illegible] دل [illegible] بر دوم [illegible] کنند و [illegible]

قوایه [illegible] گرم و خشک [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] اگر [illegible] مفید بود.

خواص [illegible] سرخ [illegible]

خورند [illegible] و [illegible] سرد و خشک [illegible]

اما چون اصل [illegible] ثمره است [illegible] که ثمره شود [illegible]

ثمره اش [illegible] شده است و گرم و خشک در درجه دوم و [illegible] بعضی گویند از

[illegible] قوی [illegible]

[illegible] مفید است [illegible] ثمره اش [illegible]

[illegible] را [illegible] قوت و [illegible] و از این جهت بدین نام مشهور شده و [illegible]
[illegible] بدین نام [illegible] معروف [illegible] آن [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] خوانند [illegible] و [illegible] گرم و خشک است در درجه سیم [illegible]
[illegible] و صداع [illegible] نافع است [illegible] [illegible]
[illegible] اگر چه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible]
کرده و معده را قوت دهد [illegible] و در جبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] درخت [illegible] و شکوفه [illegible]
[illegible] قوت دل [illegible] و تفریح خاطر دهد [illegible]
درخت بزرگی کوهیست در جبال [illegible] قطران از او گیرند و آن [illegible] که در آن [illegible]
میباشد و بعضی گفته اند که قطران روغن درخت شیرخشت [illegible] گرم و خشک است در درجه اول

چون گوشت مرده فربه [illegible] بیرون با زر دارد و [illegible] باد و هضم نکند و بیرون آرند و [illegible]
بیاشامند و دندان [illegible] گرم [illegible] قی آرد [illegible] و گرم [illegible] گفته [illegible]
را [illegible] سعال [illegible] کند [illegible] بلغم بر [illegible] مضطرب [illegible] بود
و قوت [illegible] صرع و [illegible] که [illegible] شود [illegible] گرم است [illegible]
و خشک [illegible] درم [illegible] ورم را [illegible] بود و ورم صلب را تحلیل کند [illegible]
و [illegible] کند و عرق النسا [illegible] و [illegible] نافع [illegible] عقرب [illegible]
[illegible] گرم و خشک است [illegible] و [illegible] کند [illegible] و [illegible]
[illegible] گرم [illegible] و [illegible] گرم است [illegible]
و عقارب [illegible] که آن [illegible] گویند [illegible]
[illegible] و آن گرم و خشک است [illegible] باشند و طعام هضم کند و بوی دهن خوش [illegible]
و [illegible] عرق النسا [illegible] شود و [illegible] کند و بوی دهن خوش کرداند و [illegible]
و برگ [illegible] سرد و تر است [illegible] و [illegible] دهد و صداع [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] است [illegible] بیشتر [illegible] است [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] گرم و خشک است [illegible]
[illegible] در آبی بینند که [illegible] باشند همه بر وجع [illegible] اعراض [illegible] دندان
و [illegible] البول [illegible] شده [illegible] بول [illegible]
و [illegible] را [illegible] بر [illegible] [illegible]

و رعفی بزرگ است و ثمره اش مانند نار طولانی پوشیده بود و چون رسیده شود اکثر زرد و سرخ باشد و بعد

سپید شود کرده بعضی این کرده اند و بعضی فاسد را باصلاح بیاورد و بعضی از آنها

سبست شده و به بسته که مستورش گشته در گشته و رسیده و اکرم و خشک شود

و بالیع و میوه و بستی و عقب و آن است و سپید است و چند برگ و از

عمر زیاد و طول عمرش گفته اند است از درخت ... بکلی ... پرستیده و

بود بر و رشته ... و نوشته ... سال ... [illegible]

گفته است روزی من از تو کند شده ام این ... که تو آخرین ... است و درختی چنار

پاسخ ... گله ... امروز با تو ام مصاحبت ... ولیکن فردا که من و تو در

... ... هوا ... چنار

را بوسیده کرده و آن از پوست خود بوی برگش مقوت ... و ... از آن

و بعضی ... و درختش از پوستش آویخته ... و ... سایند و ... دوا ...

سفید است طبعش سرد و خشک است ... و ... تر ... تا زیاده ... از آن

سازند ... و درخت با دو ... و درخت پسته ... و ... و ... ... تحقیق

... ...

زیاده ... خورند و آن را بوی خوش است ... برگش ... زیاده ... و ... است

و ... ... و ... ... و خون ... کشند و ... آن در

... ... برگش ... ... معروف است ... و ...

جمار است که بریزند و آن از بناهای عظیم بود و هزار سال بماند زیرا که در عمارت کسری

کرده‌اند و هنوز بر قرار است و در تسبیح عمل یافته تخصیص کشتی از آن سازند و انگور بر ...

و بقوت تمام است و معروف است بسوار و پیاده و پیشانی که چه آن را از و غطاهراه ثمره دارد و شش

گرده آن را انگور سرد و خوانند که ... در درجه اول و خشک در دوم قوت ... و دو با ...

سفید است و دو و ... بیخ ... اگر زیاده ... بر عسر البول ... سفید ... زرد و ...

... و ... چون ... گرداند ... بر کشش ... صحت و ... درخت سر و از قوت ...

در ... آن ... و ... درختی است گرم ... آن ...

... و ... سرد ... و ... خشک ... درخت ... دارد و ... و فالج ...

... درخت ... پوست و درختی ... و ... معده و جگر ...

و ... درختی ... در اشتها ... و کرکش ... باد و ...

... چون ... درختی ... گویند ...

... درختی است سرد ... و دوم ... خشک ... دار ... بار ...

... و ... چون ... بر ... چون ... تخصیص ...

از آن سازند ... و در تسبیح ... گویند درختی است ... و ... و ...

... قوی ... دارد ...

بود و با ... و ... دفع ... چشم ... معروف ... و در ... بعضی ...

... خوانند ... بیخ ... سرخ و سفید ... سفیدی که بر ...

... سرد ... در دوم ... گرده ... دفع ... و ...

کند و معده را قوت دهد و ... درخت ... و کرکش ...

خوردنش جهت قولنج ببرد [illegible] و بعربی [illegible] مأکول اللحم است و بعربی [illegible] و ترکی [illegible]
[illegible] پوستش است و [illegible] نرم و [illegible] خواص دانند [illegible] معروف است
[illegible] او را [illegible] پوستش [illegible] است و در خواص [illegible]
[illegible] همچون [illegible] و ترکان [illegible] ترکی [illegible]
[illegible] است و [illegible] بسیار و در [illegible] چشم [illegible]
[illegible] با کحل [illegible] چشم ببرد و روشنی [illegible] کنند [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] مأکول اللحم است [illegible]
[illegible] و چون [illegible] است [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] معروف است [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] چشم [illegible] عجایب المخلوقات [illegible]
[illegible] و چون [illegible] سال [illegible]
[illegible] بر دارد و جهت آنکه [illegible]
[illegible] روغن [illegible] چشم [illegible] و او را [illegible]
[illegible] خواص [illegible] قولنج [illegible] خلق [illegible]
[illegible] شفا یابد و اگر [illegible] کهنه [illegible]

و در بیان صانع حکیم که عقول عقلا و افهام اذکیا در عجایب اشکال و بدایع صنع آن متحیر

[illegible] و ضعیفه [illegible] آن عاجز اند و در هر یک قطعه زمین انواع مختلفه که هر یک بشکلی و لونی [illegible]

بکمال قدرت خالق تعالی و تقدس بنظر تحقیق و [illegible] کرده و در کلام مجید [illegible]

[illegible]

و در ماهیت شجر و نجم اختلاف کرده اند و بعضی گفته اند هر چه قایم تواند ایستاد شجر است و هر چه [illegible]

نجم [illegible] از کلام مجید [illegible] فرموده [illegible]

[illegible] و بعضی گفته اند [illegible] شجر است چنانکه از تفسیر [illegible]

شجر و نجم آنکه [illegible] ساق و شاخ [illegible] سال [illegible] و ثمره [illegible]

[illegible] شجر است [illegible] ساق و شاخ [illegible]

[illegible] بعضی از نجوم [illegible]

[illegible] حروف چهار صفت [illegible]

[illegible] خوردن [illegible]

حاصل [illegible]

[illegible]

[illegible] از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که [illegible]

[illegible] خوابها [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون شکسته باشد [illegible] شیرین [illegible] را بر تشنه [illegible] بدهد از [illegible] کند و [illegible] خربزه

را بر [illegible] [illegible] خورد [illegible] [illegible] درست [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و در آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از میوه‌ها خربزه را

دوست داشتی و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کنند

[illegible]

و قال علیه السلام [illegible]

[illegible]

در بیان [illegible] خربزه قزوینی

خربزه پاره کرد و بوی از آن برآمد چنانکه آنجا روشن شد و تا هشت روز بوی آن خربزه

نیافت و مردم فوج فوج بزیارت آن خربزه میرفتند و میدیدند خاصیت خربزه [illegible]

و بیرون از عفونات پاک کند و قوت [illegible] دهد و [illegible] آب پاک کرداند و [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible]

غسل [illegible] [illegible] و بوی [illegible] خوش کند و تشنگی [illegible] [illegible] و کلف ببرد و [illegible] از خربزه

که عرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و خاصیت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و زهر بیرون افکند و در نفع مالیدن جلای برنج دهد و بهق و کلف را ببرد و [illegible]

و نفع [illegible] نیم پخته و نفع سعال بر می‌بندد و اخلاط را دو پاره کرده بر زخم [illegible] زیره نهند

بیرون آرد و سیر [illegible] با عسل معجون [illegible] جهت [illegible] بعد از [illegible]

دوا [illegible] و اگر [illegible] و [illegible] است [illegible]

پوست [illegible] روغن [illegible] و [illegible]

[illegible] معروف است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امیرالمؤمنین علی علیه السلام مروی است

آزاد کوفه درختی است [illegible] مانند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قوت [illegible]

[illegible]

[illegible] و آن [illegible]

[illegible] معده را قوت دهد [illegible]

و گوشت را نیکو ... دافع ... سپندان گرم و خشک است و شستن موی ... او زرد و گو

باه ... و بدین سبب او را شب ... خورند ... و خشک است در درجهٔ دوم و ...

و گشادن بول و تقویت باه ... و ... سپید ... سپندان ...

و چشم ... سپندان کند ... و خشک است در درجهٔ سیم ... و قوت

زیادت کند ... سخت گرداند ... سپید و ...

و ... است ... و ... در درجهٔ ...

و ... و قوت باه ...

و ... سپید ... و نقش ... و ... فروج

و ... و خشک است در درجهٔ ... و ...

... و ... نشوید ...

... بود ... در درجهٔ اول ... و دفع ... و فروج ...

... و قوت باه ... گندم ... آن را ... و ...

و از آن جنسی است که عرب آن را ... که ... گویند ...

طبع گندم عموماً گرم و تر است در درجهٔ اول و بهترین اغذیه مر بدن را و هر چند ...

بود ... بهترین آنکه ... بود ...

... و ... که چون آدم از بهشت ... آمد ...

... گندم ... داد و گفت رزق تو و فرزندان تو ... خواهد بود ...

و ... کردن و حصاد و ... و آرد کردن و نان پختن آن را بیاموخت

گرم و خشک است منضج طعام گردد و قوت باه دهد و پشت سخت کند معرق بعضی

گفته‌اند [illegible] و [illegible] ساییدن و [illegible] مسلم گویند سرد است در درجه اول و تر در دوم [illegible]

[illegible] نفع بود [illegible] و اسهال آورد [illegible] چغندر سرد و [illegible] است در درجه

اول و [illegible] گرم و خشک [illegible] و [illegible] بکند [illegible]

[illegible] و زهره [illegible] ضماد کرده [illegible] و [illegible] سخت [illegible] . [illegible]

[illegible] سخت کند و [illegible] در ولایت [illegible] بزرگ [illegible]

حیوانات [illegible] گرم و تر است در درجه اول [illegible]

[illegible] شقاق [illegible] و [illegible] مفید است [illegible] با [illegible] و [illegible]

[illegible] قوت باه دهد [illegible] گرم و خشک است در درجه دوم

[illegible] چشم را [illegible]

[illegible] و امراض [illegible] گرم و خشک [illegible]

اول با گرم مزاجان موافق [illegible] سرد مزاجان و [illegible]

[illegible] و [illegible]

سبب آنکه چون حق تعالی گندم از بهشت بیرون آورد تا [illegible] کند [illegible] آدم [illegible]

جو [illegible] آنچه بر دست آدم بود [illegible] و آنچه بر دست حوا بود جو [illegible]

[illegible] در تمامت امراض مفید است [illegible] و [illegible]

پوست جو [illegible] اسهال صفراوی کند [illegible] را [illegible]

گرم است در درجه دوم و تر در اول [illegible]

گره و ... بتخم آن ... در عسل یا آب مویز ... زرع کنند شلغم شیرین ... دهد ... تشنگی برد

سینه و گلو را ... کند و منی میفزاید و گرده را قوت دهد و نقرس و شقاق ...

... صحرائی ... بستانی ... برگش ... است و آن ...

و ... [illegible] ... باشد ... میخورد و چون ... بر

سرد و خشک ... بدرجه سیم ... جامع ... و مضر بان ... [illegible]

... چشم و نقصان منی ... [illegible] ... و ...

... صحرائی را ... [illegible] ... عصاره ... [illegible]

... و ... گوشش ... مفید ... [illegible] ... بعضی ... [illegible]

گرم و خشک است ... [illegible] ... و اگر ...

... را ... کرده طلای ... [illegible] ...

و ... و دندان ... [illegible] ...

... [illegible] ... السود ...

... [illegible] ... موت و البته ... [illegible]

اشترغاز گرم و خشک است در درجه سیم و ... [illegible] ...

معده و جگر ... [illegible] ...

و ... و ... گرم و ... گوسفند ... گرم است ...

... [illegible] ... کند ...

... [illegible] ... گرم و خشک است در درجه دوم ...

در پا افگندن و اگر تخمش او را با عسل [illegible] باشد و اگر تخمش [illegible]

[illegible] شیرین در [illegible] بیشتر [illegible] بنشاند و [illegible] و [illegible] تازه کرده اند و [illegible]

[illegible] سفید [illegible] در [illegible] و دوم [illegible] منفع [illegible]

و [illegible] بنشاند [illegible] معمول [illegible] این کنند [illegible] تازه و [illegible] کرده اند [illegible]

و [illegible] تخمش گرم است در درجه دوم و خشک [illegible]

و [illegible] کرده اند و [illegible] کنند و [illegible] با عسل [illegible] در دوم [illegible]

[illegible] و چون [illegible] گفته [illegible] که بعضی عرب [illegible] و با خود [illegible]

خوانند [illegible] در درجه دوم [illegible] تخم [illegible] شیرین و [illegible]

علاج [illegible] و [illegible]

[illegible] که چون یونس [illegible] ز بطن حوت [illegible]

آنچه حقیقت [illegible] و [illegible] با عسل [illegible] و [illegible] گرم [illegible]

گرم [illegible] تخمش خوردن [illegible] و [illegible]

[illegible] بعضی عرب [illegible] گرم و خشک است [illegible] و [illegible]

و [illegible] و آن [illegible] و [illegible] انجبار [illegible] و [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه اول و چند [illegible]

[illegible] شود و اگر [illegible] زنده [illegible] و چنانکه [illegible] قوت

[illegible] خوابهای این [illegible] و [illegible]

[illegible] و اگر زن [illegible] بر [illegible] و منی [illegible] کند [illegible]

باه را و دفع کند و خفقان ببرد و قوت معده دهد و بول بگشاید و کرم شکم را بیرون آورد

[illegible] بعضی [illegible] گویند گرم است در درجه دوم و خشک [illegible] در بول [illegible] باه

[illegible] [illegible] گرم و خشک است در [illegible]

[illegible] و [illegible] با سرکه [illegible] کرده [illegible] بنشاند و چشم را روشن کند [illegible]

خفقان [illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible]

[illegible] و دفع [illegible] و قوت باه [illegible] [illegible]

کرم [illegible] معروف است بعضی [illegible] گرم و تر است در درجه اول

[illegible] و چون [illegible] پاک کند و [illegible]

[illegible] معروف است بعضی [illegible] گویند [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] قوت باه [illegible]

[illegible] گرم است در درجه دوم و خشک [illegible]

[illegible] معروف است گرم و خشک است در درجه سیم [illegible]

[illegible] و دفع [illegible] شکم و تقویت معده و

جگر [illegible] معروف است گرم و خشک است

در دوم [illegible] و قوت معده [illegible] و قوت باه دهد [illegible]

[illegible] با سرکه [illegible]

[illegible] گرم و تر است [illegible]

قوت باه دهد [illegible] و دندان [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] بعد از آنکه [illegible] و بر گرفته سرد [illegible] [illegible]

[illegible] باشند گویند بوی قیر دارد و مطلقا زنبور گزیده را و اورام حاره را مفید است [illegible]

گرم است در درجه سیم و خشک در دوم دفع [illegible] و سپرز کند و علل [illegible] [illegible]

[illegible] کند و رطوبات که در طبقه [illegible] بصر بود [illegible] گرم و خشک است [illegible]

[illegible] را مفید است [illegible] گرم و خشک است در درجه اول [illegible]

و [illegible] در [illegible] [illegible]

و چون [illegible] را مفید است [illegible] گرم است در درجه سیم و خشک در دوم [illegible]

[illegible] چشم و استسقا [illegible]

و اگر [illegible] دیگر [illegible] طحال [illegible] استسقا [illegible] اگر در خانه آویزند دفع [illegible]

[illegible] گرم و خشک است [illegible] و بول [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] را نافع است [illegible] گرم است در درجه اول [illegible]

خشک [illegible] دوم [illegible] پاره کند و صلابت جگر [illegible] بوی ناخوش [illegible]

[illegible] و اورام [illegible] گرم و خشک است در درجه سیم [illegible]

[illegible] و [illegible] ریح [illegible] دندان [illegible]

مفید است [illegible] گرم و خشک است در درجه اول و اورام صلبه را نرم کند [illegible]

[illegible] گرم است در درجه اول و خشک در دوم [illegible]

[illegible] است و معده را قوت دهد و دفع [illegible] کند [illegible] گرم و خشک است

در درجه سیم قوت باه دهد و معده و درد [illegible] را مفید است و بول و حیض را براند

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] گرم و خشک است [illegible] و [illegible]
[illegible] سرد و خشک است در درجه دوم و [illegible]
[illegible] گرم است در درجه دوم و خشک است در اول [illegible]
[illegible] گرم و خشک است در درجه اول و [illegible]
[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم و [illegible]
[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم و [illegible]
[illegible] گرم و خشک است در درجه سیم و [illegible]
[illegible] گرم و خشک است در [illegible]
[illegible] گرم و خشک است در درجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گرم و خشک است در درجه [illegible]
[illegible]

[illegible] حشیش [illegible] و رم [illegible] نافع [illegible]

[illegible] گرم است در درجه اول [illegible] و خشک [illegible]

[illegible]

[illegible]

خشت [illegible] گرم است در درجه دوم و تر [illegible] و قوت [illegible]

خشخاش [illegible] گرم است در درجه سیم [illegible]

[illegible] حشیش [illegible]

[illegible]

[illegible] گرم [illegible] در درجه دوم و خشک [illegible] و قوت [illegible]

[illegible] در درجه اول و خشک [illegible]

سرد و تر در درجه چهارم [illegible]

[illegible] گوشت [illegible] تخم [illegible] با آن [illegible]

[illegible] گرم است در درجه اول [illegible] معتدل است [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه سیم [illegible]

[illegible]

[illegible] گرم است در درجه دوم و تر [illegible]

[illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه سیم [illegible] گرم است در درجه [illegible]

بود و در اصل طبیعت او از بدن اخراج کند و بصر را جلا دهد و قولنج و مفاصل را نافع بود و گشنیز

بسیار آشامیدن ... باشند ... و سپید ... کند و باد را از معده

دارد و جوهر او دفع کند و در دفع چشم در سوختن سپید ... کند

در درجه اول گرم و ... و قولنج ... دفع زهر ...

ابلیس ... باشند دفع ... دیگر ...

در درجه دوم ... بگیرند و ... چشم ...

و ... قوت ... دفع کند و ... معده

... پهلو و رحم و مثانه ... نافع است ...

... در درجه سیم ...

... و ... باشد ...

کند و ... نافع است و اگر ...

... باشند ... و ... امراض ... و ... دفع

نافع است و ... در درجه سیم ... دفع کند و

... بول ... و ... از ...

... در درجه سیم و خشک در دوم ...

مفید است و ... از ... دیگر ...

و ... از ... هلاک کند و ... مفید است

... در درجه اول و ... در دوم ...

آب برگ او را [illegible] و [illegible] بجهت [illegible] واقع [illegible]

[illegible] نافع [illegible] و [illegible]

[illegible] گرم و خشک است [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible]

و [illegible] و بجهت [illegible] قروح [illegible] و دیگر امراض [illegible] و دفع [illegible]

[illegible] گرم است در سیم [illegible] و تر [illegible] در اول [illegible]

[illegible] مفید است [illegible] مصلح [illegible]

[illegible]

[illegible] قروح [illegible] است [illegible] نقصان [illegible]

و بعضی [illegible] گفته اند [illegible] معروفست [illegible]

[illegible] ماند [illegible] و [illegible] کند [illegible]

و [illegible] مفید است [illegible] و [illegible] کنند [illegible]

[illegible] واقع [illegible] بود [illegible] و [illegible]

و [illegible] باستفراغ [illegible] کنند [illegible]

[illegible] و خشک است [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] گرم کنند و [illegible] کنند [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم و [illegible] رفع [illegible]

ابرنج و درونه گرم و خشک است در درجه سوم باد را تحلیل کند و درد و جع رحم را [illegible]
بود و زایل گرداند و گزیدن کژدم را مفید بود [illegible] استسقا و [illegible] باشد و خشک است
در درجه چهارم و [illegible] عادت [illegible] پشت [illegible] بود و [illegible]
[illegible] برگش [illegible] در گرمی و سردی معتدل است و خشک در درجه دوم
و درد العصب را مفید است و [illegible] شکم [illegible] را [illegible]
[illegible] و [illegible] گرم و خشک است در درجه سیم [illegible] بود
[illegible] را بول کند و [illegible] شکم [illegible] دفع کند [illegible] در درجه سیم
[illegible] گرم [illegible] در درجه دوم [illegible]
گرم و خشک است در درجه دوم [illegible] و [illegible] مفید بود [illegible]
در درجه اول و خشک در دوم [illegible] و [illegible] مفید و دفع کند
[illegible] گرم و خشک در درجه سیم [illegible] گرم کند و [illegible]
[illegible] و [illegible] اعضا [illegible]
نقصان قوت باه [illegible] گرم است در درجه دوم و خشک [illegible] تحلیل کند
[illegible] گرم است [illegible] اول و خشک در دوم [illegible] مفید بود
[illegible] گرم و تر است [illegible] با آب [illegible]
[illegible] و خشک است [illegible] دوم قوت معده [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] گرم [illegible] و [illegible]
[illegible] را مفید بود [illegible] دو نوع است یکی را [illegible] گویند [illegible]

را طول بواسیر گرم و خشک است در درجه سیم و آنچه گفته اند حرارتش کمتر بود و گوشت بیشتر
برویاند و سده بگشاید و بادهای غلیظ را تحلیل کند و میکان از حرارت بدین باشند
را صرع و فواق و رعشه و طحال را و درد پهلو را منفعت است و آنچه مرده و بادی را از تو دارد
... گرم و خشک است در درجه دوم بادها بشکند و معده و جگر را مفید بود و اگر بر دو ...
بخت ... صرع ... گرم و خشک است در درجه دوم بادها بشکند ...
... و دفع زهر ... کند ... و تشنگی ... گرم است در درجه سیم
درد ... سینه و ... بگشاید ... شکم ... و باد را از معده و درد ...
... گرم است در درجه اول و ... دوم
در میان ... بی آنکه ... مشتعل بود ... گرم است ... قوت معده
زهر ... بول ... در میان جامه نهند از آفت کرم و غیره نگاه دارد و ...
بالین نهند بوی دهن خوش کند و قوت دل دهد ... گرم است
... و خشک ... و دفع ... بفارسی ... گویند
گرم و تر است ... گیاهست ...
در درجه دوم ... معده را ...
... گرم ... است در درجه سیم ...
و ادرار بول و حیض کند و نور بصر ... گرم
... گرم و خشک است در درجه دوم ...
دهن و سنگ مثانه را مفید است و حیض و بول براند و بادها بشکند و عروق ...

معده را و باعث گشت و بوی دهن خوش گرداند [illegible] گرم و خشک است

در درجهٔ سیم [illegible] که [illegible] مضر بود و بکار بردن آن [illegible] ملطف

[illegible] به جرب [illegible] نافع است [illegible] در درجهٔ اول [illegible]

[illegible] معده [illegible] و در [illegible] رسول الله صلی الله

علیه و سلم مرویست

اصول [illegible] مستعمل است و گرم [illegible] فاسده [illegible] بکار

[illegible] معروفست گرم

[illegible] در درجهٔ [illegible] و قوت [illegible] در اول [illegible]

برگش [illegible] کوچک است و ثمره اش مثل بادام [illegible] بود [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در اول درجهٔ چهارم و بعضی از [illegible]

وجع انواع مفاصل و نقرس و [illegible] و عرق النسا را مفید است برگش [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] و [illegible]

بعضی آنرا [illegible] خوانند [illegible] برگش [illegible] خون [illegible] قوت باه

و [illegible] زاید و دوری از آن [illegible]

[illegible] خوانند ثمره اش گرم و [illegible] در درجهٔ [illegible]

[illegible] و نزول آب چشم و [illegible] را مفید است و [illegible]

و [illegible] گرم است در درجهٔ سیم و در اول قوت باه را [illegible]

[illegible] خوانند گرم است در درجهٔ دوم و خشکی و تری معتدل [illegible]

حقنه ... از معده ... چون ... [illegible] ... دهد و ... [illegible]

در درجه دوم ... [illegible] ... و ... قروح ... [illegible] ... کند و ... [illegible]

... آن ... [illegible] ... آتش ... [illegible] ... و ... [illegible]

و ... [illegible] ... معده ... [illegible]

گرم و ... در درجه اول ... و ... قروح ... [illegible] ... و ... [illegible]

اول ... دوم ... معده و ... قروح ... [illegible] ... معده و ... [illegible]

... گرم و خشک ... در درجه دوم ... و ... [illegible] ... طرخشقوق

... از ... [illegible] ... و شاخهای ... [illegible] ... و ...

... چون ... [illegible] ... و ... [illegible]

... در درجه چهارم و ... سماق ... [illegible]

... [illegible] ... کند و ... [illegible]

... [illegible] ... از ... [illegible] ... بهترین ... [illegible]

گرم و خشک است در درجه سوم ... [illegible] ... و ... [illegible] ... کردن ... [illegible]

... آن را ... [illegible] ... در درجه اول و خشک ... و ... [illegible]

... [illegible] ... در درجه اول و خشک در دوم و ... [illegible]

... [illegible] ... تقویت معده ... و ... گرم ... معده ... [illegible]

... از معده ... [illegible] ... [illegible]

دوم و ... تقویت اعضا ... [illegible] ... شکم ... کند ... [illegible]

[illegible] بکند و [illegible] اوردن [illegible] تخم طرخان که آب آن را [illegible]
[illegible] پستان [illegible] بعضی [illegible] مانند کشک [illegible] بشاند
و [illegible] آرد و عصاره [illegible] فروع [illegible] که [illegible] بود و قطع [illegible] کافور [illegible]
[illegible] درجه سیم [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] سوزش [illegible] و [illegible] کند و فروع [illegible]
[illegible] درجه دوم [illegible] سیم [illegible] کند و
[illegible] شکم [illegible] ضعف معده [illegible] آن [illegible]
[illegible] انگور [illegible] تقویت [illegible] از [illegible] دوازده [illegible]
[illegible] دیوانگی [illegible] آرد و عصاره
[illegible] بعضی [illegible] آواز و [illegible]
[illegible] مصروع [illegible] رحم و [illegible]
[illegible] گرم و خشک است [illegible] سیم [illegible]
یرقان و مصروع [illegible] آن [illegible] کند
[illegible] قوت جگر و [illegible]
[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم معده [illegible] مصروع [illegible]
[illegible] گرم و خشک در درجه دوم تقویت معده [illegible]
[illegible] صفرا [illegible] سوزش [illegible] گرم و [illegible]
[illegible] درجه دوم [illegible] سودا [illegible] تقویت [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه اول [illegible] و [illegible] نفع [illegible]

خشک است در درجه دوم [illegible] معده و جگر [illegible] گرم است در درجه [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] و صداع [illegible] و فتح سده و جگر و معده [illegible]

[illegible] گرم است در درجه [illegible] خشک در دوم [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible] معده [illegible]

[illegible] گرم و خشک در درجه [illegible] تقویت معده [illegible]

[illegible] صفرا و سودا [illegible]

[illegible] گرم و خشک

[illegible] و خشک در درجه اول [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible]

[illegible]

[illegible] و خشک در درجه سیم [illegible]

[illegible] در درجه [illegible] و خشک در دوم [illegible]

[illegible] گرم و [illegible] تقویت معده و [illegible]

[illegible] کردن نافع بود [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible]

[illegible] گرم و خشک

[illegible] و دوم حب القرطم [illegible] گرم است در درجه سوم و خشک در [illegible]
[illegible] اگر قند [illegible] بخیسد [illegible] خورد [illegible]
[illegible] دو قسم [illegible]
[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible]
از [illegible] و سرفه [illegible] دفع کند [illegible]
[illegible] در درجه سیم [illegible]
[illegible] گرم و خشک است
در درجه سیم قوت دل و معده [illegible]
[illegible]
[illegible] گرم و غیره [illegible] در درجه سیم [illegible] مجرب [illegible]
[illegible]
[illegible] معروف است [illegible]
[illegible] از [illegible] چنانکه [illegible] حاصل می‌شود
[illegible] دفع [illegible] دفع کند [illegible]
زیتون [illegible] باشد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت

و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible]
کند و مسهل [illegible] و اول [illegible]

[illegible]

[illegible] و زهر [illegible] قتال بود و [illegible]

دوم قتال است [illegible] [illegible] گرم و خشک است در [illegible]

[illegible] و [illegible] و خشک است در درجه اول [illegible]

[illegible] گرم و خشک است در درجه دوم [illegible]

در [illegible] بود [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و گرم و خشک است در درجه [illegible]

[illegible] و گرم [illegible] در درجه سیم [illegible]

[illegible] کند [illegible]

[illegible] سر [illegible] گرم و خشک است در [illegible]

[illegible] گرم [illegible] و خشک [illegible] در درجه دوم [illegible]

[illegible] گرم است در درجه سیم و خشک [illegible] قوت دهد [illegible]

کند [illegible] گرم است در [illegible]

مدام قوت معده و جگر [illegible] گرم و خشک است در درجه سیم

[illegible] و درد [illegible] و شراب [illegible]

[illegible] گرم و خشک است [illegible]

[illegible] معده و جگر را قوت دهد [illegible] گرم و خشک [illegible]

چهارم [illegible] کرده [illegible] [illegible]

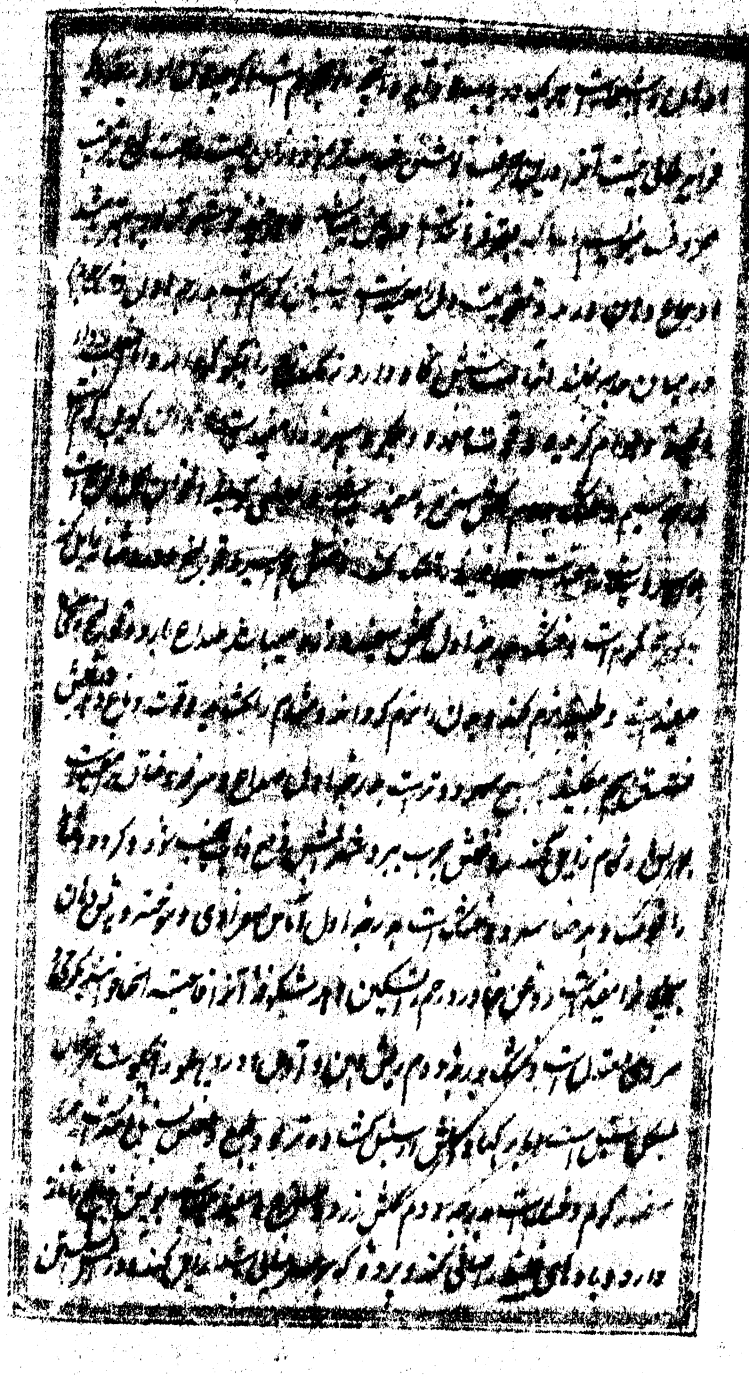

هم تجویز آن و هم بو میندن هم تجویز کرده اند سنبل معروف است گرم در درجه اول و خشک

در دوم ... [illegible] ... آهوی ... سنبل خوشبو

بوی مشک نکرده و اکلش زبان روان گردد و بوی دهن خوش کند و تقویت معده و جگر

دهد و مرض خفقان سود دارد ... بول و دفع مواد فاسده ... کند ...

... سنبل هندی ... [illegible] ... معروف است ...

... زرد بود گرم است در درجه اول خشک در دوم و استعمال کردن ... شده ...

هوام را بگریزاند و ... آرد و صداع و کلف ببرد ... [illegible]

و حیض را ... روغنش را اگر برای ... [illegible]

را دفع کند ... استعمال ... [illegible]

... معروف است ... گرم و خشک است در درجه

دوم ... مانند صداع ... بوییدنش هوام را بگریزاند ... [illegible]

بسیار ... ببرد ... [illegible] ... بچه مرده ... [illegible]

... بگشاید و حیض و بول براند ... گرم و خشک است ... [illegible]

وجع المفاصل ... [illegible] ... گرم و خشک است در درجه

چهارم ... [illegible]

داء الثعلب را دفع کند ... [illegible]

... [illegible] ... هوام بگریزاند و اکلش ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] سرب [illegible] از [illegible] خواهند بر کشتی [illegible] اطلاع [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] بر [illegible] دهد [illegible] اشتقاق [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] کند [illegible] بر کوشش [illegible] تحقیق [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و جسم [illegible] و [illegible] وادار [illegible] و نوع [illegible]

[illegible] در [illegible] زند [illegible] کشتی [illegible] بر [illegible]

[illegible] و [illegible] روایت [illegible] جهاد [illegible]

[illegible] باشند [illegible] مشاغل [illegible] و ساق [illegible] و [illegible]

[illegible] قوت [illegible] میشود [illegible]

[illegible] شد و [illegible] از حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله و سلم روایت [illegible]

[illegible]

[illegible] نهاده اند و در [illegible] [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] چشم [illegible] که در [illegible] و زبان [illegible]

[illegible] و [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] خواهند مرد و [illegible] [illegible]

[illegible] بود [illegible] شد [illegible] گفته اند [illegible] [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] پیدا [illegible] و [illegible]

اگر [illegible] کشتی [illegible] گفته [illegible] کرده [illegible] آن [illegible]

آدمی را در را شغب ببرد و اما قوت باه و منی کم کرد و انبرنج مثلو فرمودی تا [illegible] گرم و

بدرجه دوم او بجماع با [illegible] دارد و اعصاب را و اعضا را [illegible] هر که [illegible] کرد

غذائی و دوائی کمتر است و مطلوب ازان دیگر [illegible] و شاخ آن است و هر چند [illegible]

[illegible] است و درین حرف نوشتن مناسب تر است ازان [illegible] بهتر است [illegible]

[illegible] است بر شکل [illegible] قوت باه [illegible]

[illegible] بجماع [illegible] بوقت [illegible] هر که [illegible] کرد [illegible]

[illegible]

گرم و خشک است بدرجه دوم [illegible] و در دو سفید [illegible]

[illegible] باب [illegible] در [illegible] کنید و دو درم [illegible] است [illegible]

بوام را [illegible] و آن [illegible] است و [illegible] نوشته [illegible] است [illegible]

[illegible] گوشت را مفید است و چون با سیر [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

بدرجه اول [illegible] و [illegible] و چون با سرکه [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] است [illegible]

در ولایت [illegible] باید [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] و آن با پوست [illegible] و [illegible] است و [illegible] بخورد

[illegible]

ودر دهن بعد حصرم و در بعضی از آنچه بماند ... از زمین ... شیر شود برکنار

مشهور است گرم است در درجه سیم و خشک در دوم و بدلش کشته ... و روغن ... برکه

کشته ... در جای ... تا ... چون ... کرده و در ...

... و ... شده و بشنید ... بعد ... برکش ...

صاحب ... و در ... که ... است ... ...

بود ... و سیر ... را پاک کنند و ... بکشند ... آن را ... است ...

... آن گوشت ... و ... کیا ... گرم و خشک است در درجه دوم ...

... حب ... است و ... را مفید است ... و زدن ...

... نیم ... است ... گرم است در درجه ...

... چون ... و ... آنرا ... برکشد ...

... گوشت ... و ... شیر ... بعضی ... خواند ... ۲۰

... گوید گرم ... است در درجه اول برکش ... بال ...

... چون ... گرم ... را ... افکند ... پوستش ... و سر ...

... سرد ... را مفید است ... قوام ...

و از ... است ... بلغم و ... آنرا ... بعضی گویند ...

... بعضی گویند ... است و ... طبعش ...

... بسبب ... اقتضا حکمت ازلی ...

... گوشت ... والله اعلم

... جهت دفع آفت ... هوا ... شده ...

و موجب تعدیل مزاج انسانی که محل کمالات است شود اگرچه وجود حیوانی موجودی است آن قوت

مزاج انسانی را اشتهای بسیار بچیزی داده و از جهت ترتیب مرکب کمال ... و

حیوانات را حس و حرکت داده طلب غذا بجهت بقای شخص خواهند کرد و بسبب ...

آن قوت مزاج انسان را ... رفع شود و بعضی را ... که ... بقای

ایشان شود و ... احتیاج ایشان را ... وجه ...

معرفت ... داشت ... سبب بقا او کرده

... زیادت و نقصان ایشان ... جهت انسان را ... و ... حقیقت ...

آلت معرفت بسیار ... طبیعت ... روحانی ... دو مرکب ... و ...

گشتند کمالات ...

و بعضی را ... تعلیم ... داشتند ... جمع شده ...

گشتند و چیزی را که مخالفت کردند و ... مردم ...

... دست ... تمامت را ... از فواید ... ایشان ...

... و ... حیوانات زیاده ... از آنکه عقل ... وهم ... بیان ...

شد قوله تعالی ... ما ... تعلمون

... و هوای ... و گفته اند ...

... کنند ... باشد آنچه ... دل ...

و هرچه ... از سر ... آمده باشد ... و آنچه ... بیرون نیامده باشد

عشی را آفتاب بر دیده طلا کنند جهت سفیدی و پیه و زهره اش برص و ریش مالند گرم در زهره اش سپیده

با تخم کتان بکوبند و ضماد کنند جهت صلابت طحال طلا کنند و پیه با سرکه گوش بچکانند نافع قولنج و ششها

و پیه و ورم حار مانند بیره چون زهره گاو و با عسل و چرب مانند نافع داء الحیه و پیه اش بر داء الثعلب

جهت جذام و بهق و گوشت شیر و دیگر سرکه چرب آن با زیت و روغن بسرکه طعام

گرم بود و گوشت گوسفند تر زهره دوشیده و حرارت غالب باشد و ... خنازیر دفع کند

دفع وجع و درد القولنج از وی و سپید سرکه کوسالان کرده و گوشت به و نقوع افزاید

در ممسک معده مسهل بود جهت ضعف مثانه این دارو سرکه و گوشت ترکیب و سپیده در دواء گرم کرده هر

نوع اسپست دهد و گرد و شقاق زیر ... بستر و سعفه و بول را نفع دهد گرد آن بر تخته دست و بر بدن

بپوشند جهت نزع گردن پیره و زهره کوکب ... اوجاع مفاصل و ورد و اسهال آن دهد

مانند سقطا با عسل و گوشت را محلول زرد و قوت دهد جماع و قوت ... و ورم ...

دهد و در نزع گردن بود ... حیض ... و رقت ... سبب خواب کم کند و پیه را با عسل

و تسکین درد دهد و غالب مزاج و غالب سوداء ... ورم ... و به سرکه گوشت

اما گوشت ... غالب ... ضعف ... دفع ... و جوانی آورده و تسکین ... جهت

گرده و معده و بر سر ... گوشت ... عرق ... نه ... خوردن ...

و ترکان ... و معمولان ... کرده ... و در حرارت ... فولنج ...

... در بستر ... و ... دیگر ... و ... بر ...

بر ... و ... و ... گرده ... چون گوشت

بر ... بر ... و ... روان ... دارد ... بر ... زیت ... در

داشتن جانور سلیم پر برکت است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در برکت [illegible] بوده

[illegible] داشتن در سالی یک بار زاید و یک بچه آرد و در چهار ماه و [illegible] تا سال [illegible]

منافع [illegible] و شیر [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible] [illegible] سال [illegible]

[illegible] [illegible] بچه آرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] گوسفند [illegible] آمده [illegible] [illegible]

[illegible] گوسفند [illegible] [illegible] [illegible] گوسفند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گوشت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] گوسفند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] گوشتش [illegible] گوسفند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شیر [illegible] گوسفند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گوشت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گوشت [illegible] از حضرت [illegible] گوسفند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و ترکی [illegible]

[illegible] [illegible] بالعربی [illegible] و ترکی [illegible] [illegible] [illegible] بالعربی [illegible]

[illegible] مقبولی بودن و کراهیتش [illegible] و مقبولی [illegible] ترکی

[illegible] بهشت [illegible] دو سال [illegible] بود [illegible]

[illegible] و سنگ [illegible] بهشت [illegible] جست و [illegible]

[illegible] گرم و خشک [illegible] و آب [illegible] خوش [illegible]

[illegible] بود و [illegible] اخلاق [illegible]

[illegible] مصاحبت [illegible] مرکوب آدمی [illegible]

قوله تعالی [illegible]

[illegible]

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده

در [illegible] آمده است که [illegible] در [illegible]

[illegible] یکی آمده که [illegible] عربستان [illegible]

[illegible] کودک [illegible]

[illegible] از آن خانه [illegible]

[illegible] آلوده [illegible]

[illegible] خویش [illegible] بزرگان [illegible]

[illegible] خواند [illegible] گوسفند [illegible]

جانوری [illegible] گرم و خشک [illegible]

[illegible] زیر سر [illegible]

مفید است شحمش بر موضع تشنج مالند شفا دهد و بر قضا زیره و دمل طلا کنند جهت ... و اکار دیده

مفید شود و در میان مرغ [illegible] نهند خوک بدان مرغ را نه آسیب نرسد ... و آشامیدنش ما بود ...

و پوست شیر بپوشد ... و مرا ... بول او اگر آتش [illegible] نجهت در مار ... چون ...

تشنج برد و چون با ... بخورند شکم ... را او و کرده ...

ثمره شیرخ و بسیار ... در ... رطوبت ... برود ...

صرع را دفع کنند ... سنگر ... ترکان ... خوانند و ... ماکول ...

خاریست ... فارسیت ... زرگر است چون ... ازان ... را که ...

... از ... و ... چشم ...

پوست ... آتش بر موضع موی برآمدن ... دیگر موی ...

با کبریت ضم کرده ... طلا کنند زایل کردانند ... کرده ...

شفا یابد ... آتش ... با آب ... و سیاه ...

... بر ... طلا کنند ...

دفع امراض ... و ... تشنج و دیگر ... باکشد بول الاغ آتش

مفید است ... [illegible] ... کرده

بخور ... قوت ... تب ربع و ... ماکول اللحم است

و ... بیماران ... است گویند که ...

... تب ربع ... زایل شود ...

... و ... ربع ... شد ... ودیم ... شفا یابد ...

و هر روز پوستش [illegible] ایشان گفته اند [illegible] اوست [illegible] مرد و چشم [illegible] کشش شود [illegible]
معروفست [illegible] و [illegible] آتش بود [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] او [illegible] و چون پوستش [illegible] شود [illegible] کنند [illegible]
خاصیت [illegible] صحت [illegible] [illegible] معروفست [illegible]
کبک [illegible] گوشتش [illegible] خورند [illegible] [illegible]
[illegible] گوشتش [illegible] [illegible]
اما از قبیل [illegible] چون [illegible] از وی جدا شود [illegible]
[illegible] معروفست
و مانند [illegible] خورند [illegible] پوستش [illegible]
و اگر گوشتش [illegible] کنند [illegible] مرض [illegible]
[illegible] زیاد [illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] معروفست [illegible] حیوانات بری است [illegible] چشم [illegible]
که [illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم آید خاصیت [illegible] بود و این خاصیت [illegible]
بود [illegible] سبب [illegible]

و مشک را همان ولایت بیرون می‌آرند و بولایت بیرون می‌برند بوی او خوشتر از
جمیع مشکها بود و مشک تبت بدرجه نسیم [illegible] بوی نسبت [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] مشک [illegible] و [illegible] زهر [illegible] و [illegible] [illegible] زر [illegible]
[illegible] و [illegible] مشک [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] بود و انواع [illegible] در وقت [illegible]
[illegible] و قامت [illegible] آهو را [illegible] بود [illegible]
و [illegible] جانوری [illegible] و [illegible] بود و [illegible]
[illegible] و [illegible] تا [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
جانوری [illegible] و [illegible] و [illegible] و انواع [illegible]
از فواید [illegible] و [illegible] است و [illegible]
[illegible] آن [illegible] [illegible] است [illegible]
و [illegible] که [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] چون [illegible] [illegible]
و موشی [illegible] که [illegible] [illegible] و [illegible]
صنفی [illegible] خورند در هم و [illegible] دارد و صنفی [illegible]
[illegible] خورند [illegible] از قوت باصره [illegible] و در قوت [illegible]
و صنفی [illegible] مانند غزال مشک [illegible] [illegible] [illegible]

و خرگوش و خرس مشهور است و شکل عجیب دارد و [illegible] بوده باشد [illegible]

[illegible] که [illegible] را [illegible] و [illegible] دارد و [illegible]

چون [illegible] شاخ [illegible] و [illegible] کیسه [illegible]

[illegible] است چون [illegible] و [illegible] تر [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] است و [illegible] را [illegible] دارد [illegible]

[illegible] کنند [illegible] خاصیت [illegible] دارد [illegible]

[illegible] است که چون [illegible] خورد [illegible] و [illegible]

[illegible] او [illegible] فرو برده [illegible]

و [illegible] حیوان [illegible] است و [illegible] و [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] گوشت [illegible] پوستش [illegible]

و [illegible] و [illegible] گوشتش [illegible] و پوستش [illegible]

[illegible] آدمی [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] و در عجائب المخلوقات گوید [illegible] است [illegible]

[illegible] چون [illegible] و [illegible] و [illegible] کند [illegible]

[illegible] در میان [illegible] خلاص [illegible] مردم [illegible]

صید کنند گوشتش [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] کنند [illegible]

[illegible] گرگ را بعضی عرب سرحان و ترکان قورت [illegible]
[illegible] شود [illegible] و همه شب [illegible]
[illegible] چون آدمی [illegible] الا آنکه [illegible] آید اگر [illegible] چشم [illegible]
[illegible] آدمی بود و اگر چشم گرگ [illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] گوشت هیچ حیوان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و چنانکه [illegible] خواهر [illegible]
[illegible] هیچ حیوان [illegible]
[illegible] گوسفندان [illegible]
[illegible] بر [illegible] شفا [illegible]
[illegible] با خود [illegible] چشم [illegible]
و [illegible] و اگر زن با خود [illegible] شود و اگر [illegible]
[illegible] چشم گرگ [illegible] روغن [illegible]
[illegible] و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و بر [illegible] و [illegible]
[illegible] شفا [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] گرگ که هیچ حال [illegible] نشود و در جامع الحکایات
گویند اعرابی گرگ بچه را بشیر گوسفندی پرورد و چون بزرگ شد آن گوسفند مادر را

به کنار دریا گذشت ... شهرها و دشت ... عزی ... ایشان کاه ...
بسیب و کرک ... بوده و ... بوده و کرک ... داشته که ... بی‌شمار
شود و بسیار خواستند که ... بود و ... [illegible] ... و در حق
و ... [illegible] ... آمده و ... دست ... بود و ... شده که ...
بود و بر پشت او ... کرد و گشت ... [illegible] ...
پوست ... کرده ... [illegible] ... چون ... [illegible] ...
را صید کنند ... [illegible] ... گرم ... ازین ... پشت ... [illegible] ...
کنند ... [illegible] ... و آواز ... خود را ... [illegible] ...
گوشت و پوست ... استخوان او ... [illegible] ... همه ... [illegible] ...
گویند که ... [illegible] ... دارد و ... [illegible] ... دارد ... [illegible] ...
... [illegible] ... حیوانات جمع باشند و ... [illegible] ... بشنوند ... [illegible] ...
بعضی را صید کنند و ... و در ولایت ... [illegible] ... شد ... [illegible] ...
و ... [illegible] ... گویند که ... دارد ... [illegible] ... هیئت ... [illegible] ...
و میان ... [illegible] ... و در ... [illegible] ... چون ... [illegible] ...
... [illegible] ... حیوانات ... جمع شوند ... بشنوند و آن ... [illegible] ...
صیدی و دریا ... [illegible] ... و مردم ... [illegible] ... و ایشان ... [illegible] ...
... [illegible] ... آواز ... وقت ... آوازی ... [illegible] ...
... [illegible] ... و ... [illegible] ... گوشت ... [illegible] ... شود ... [illegible] ...

[illegible] و مولان نوعی خوانند و اگر چه اصلی ندارد اکثر ان و معنا قرینی میباشد از جای [illegible]

دانا دارد و صاحب [illegible] تعیین و کرمستانی بودن [illegible] زرد و دوا [illegible]

[illegible] ش و از حق [illegible] شیشه و از روی [illegible] و در [illegible] و صاحب او [illegible]

[illegible] و خوانند [illegible] ست [illegible] و خوارش [illegible]

[illegible] کی [illegible] و شعرا [illegible] شعری گفته اند [illegible]

[illegible] و از [illegible] و [illegible] بیرون [illegible] شده [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] اجتناب [illegible] شود [illegible]

و در [illegible] از [illegible] زمین [illegible] شهر [illegible] تاریکی چشم [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] شعر [illegible] و بر [illegible]

[illegible] بر [illegible] شود و [illegible] باهم [illegible] کنند [illegible]

و بسیم [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] اگر [illegible]

[illegible] خود [illegible] بود و بعد از [illegible] و [illegible] اکه [illegible]

[illegible] از [illegible] و ذکر [illegible] حیوان [illegible] آنکه از [illegible]

و در [illegible] میش [illegible] و میش [illegible] عرب [illegible] و در [illegible]

[illegible] میباشد و [illegible] و اورا [illegible] عربی [illegible]

[illegible] تکبر [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] بعد کا [illegible] کرد و او را [illegible]

[illegible] و [illegible] و دارد و [illegible] در [illegible]

و دود [illegible] پوستش [illegible] هر جا که دود کنند موشان بگریزند و صرع [illegible]
اگر اکتحال کنند روشنی چشم افزاید و منع نزول آب کند و شحمش [illegible] کنند [illegible]
و [illegible] تقطیر [illegible] و مرض [illegible] قطران [illegible] و [illegible]
استخوانش [illegible] گردن [illegible] بیاویزند [illegible] پوستش [illegible]
کنند [illegible] ایشان [illegible]
حروف [illegible] گرمی [illegible] بعد از [illegible] برآرد [illegible]
[illegible] و [illegible] پوستش [illegible] ذبح کنند [illegible]
[illegible] و [illegible] در زمین [illegible] و چون [illegible]
کور [illegible] و [illegible] شود و [illegible]
[illegible] روشنی چشم [illegible]
آب چشم [illegible]
چشم [illegible] کند و [illegible] و چون [illegible]
بالند موی [illegible] و پوستش [illegible]
[illegible] آن [illegible] گردن [illegible] شفا [illegible]
[illegible] بویی ناخوش دارد [illegible]
[illegible] خون آدمی [illegible]
[illegible] بوی [illegible]
[illegible] گویند جانوری عظیم [illegible]

[illegible] ولایت دور او این [illegible] بوده [illegible] باشد [illegible] و در [illegible]

[illegible] شود [illegible] صاحب عجایب المخلوقات آورده که چون [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] شود [illegible] و [illegible] او [illegible]

[illegible] که [illegible] بود [illegible] و [illegible]

[illegible] شود و چون [illegible] و [illegible] او [illegible] گرفته [illegible] بوده [illegible]

[illegible] از [illegible] آن قوم [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] گوشت [illegible] چنین است [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] پوست [illegible]

[illegible] کرده و [illegible] در عالم [illegible] و [illegible]

[illegible] گویند [illegible] که قال النبی صلی الله علیه وسلم

مرغ [illegible] بعضی [illegible]

و بعضی [illegible] باشد [illegible] مرغ پای [illegible] بر [illegible]

و [illegible] مرغ [illegible] و [illegible] گوشت [illegible]

آفتاب [illegible] پیوسته روی او با آفتاب بوده و در اول [illegible] و [illegible] بود [illegible]

[illegible] شود و چون [illegible] گشته [illegible] و [illegible] کل گرفته [illegible]

[illegible] آتش نهاده و بر [illegible] مرغ [illegible] و [illegible] پوست [illegible]

و در عجایب … بر بلندی … و بچه … از سرما و آفتاب ایمن بود و

در عجایب المخلوقات گوید که از عجایب … آنست که … دو بچه … را … و …

و آن را … در عجایب … مرد … [illegible] …

… [illegible] … آنست که در میان … [illegible]

… [illegible] …

… [illegible] … و در … [illegible]

و … [illegible] … و بسیار … و کم خورش … [illegible]

… و عجب … و در میان … مشغول … [illegible]

… [illegible] …

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم … [illegible]

… [illegible] …

و قال علیه السلام … [illegible]

یعنی شیطان … و … پنجاه … و بهشت رفقا را و … آدم علیه السلام را وسوسه کرد و …

… و گفته هر که … را … باشد چنان بود که … فرشته باشد و هر که کافر … باشد

… و … [illegible] … و بیشتر … که کافر … باشد

… [illegible] … و …

سیاه و سفید … دم … دم … [illegible]

و کشنده … گویند و … هر سال یک بار … و لقلق … [illegible]

خوش بود و نقطه‌ها در پشت سر او پیدا شود و عمرش هزار سال می‌رسد تا آنکه بعد [illegible]

[illegible] شود و [illegible] در منافع او [illegible] که [illegible] او [illegible] و [illegible] اگر گوشتش [illegible]

و [illegible] بار [illegible] و چون [illegible] و [illegible] زند [illegible] بجهت [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] شود و [illegible] صفت ضبع اول آنکه [illegible] نظر [illegible] از [illegible]

[illegible] آن [illegible] و در [illegible] [illegible]

[illegible] حیات [illegible] [illegible] باشد و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] قسم دوم آنکه [illegible] [illegible] سیم

[illegible] سیم آنکه [illegible] و [illegible] [illegible] اول آنکه

چون [illegible] [illegible] شده و [illegible] دوم آنکه [illegible]

خواب سیم آنکه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] پیش [illegible] سیوم [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] پوستش [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] پوستش [illegible] [illegible]

[illegible] و چون [illegible] گوشتش و روغنش [illegible]

پوستش [illegible] کرده [illegible] چشم [illegible] [illegible]

[illegible] چشم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیخ نوعیست از حشیش که پهن شده و فراوان آنرا و بد رنگ باشد چون با شام آمیخته
در دیوار [illegible] بر جهت آنکه دوست و پیشانی باشد [illegible] و وزن [illegible] دارد رنگ سرخ زند و [illegible]
و در دست [illegible] آرد و [illegible] باشد که [illegible] آرد و [illegible] کند [illegible]
و نشان [illegible] باشد و [illegible] تا [illegible] کند [illegible]
و نوعیست [illegible] و [illegible] فراوان [illegible] چون [illegible] نوعیست که [illegible]
[illegible] که [illegible] گفته اند [illegible] آن [illegible] کرده [illegible]
که زعفران [illegible] و اگر آنرا [illegible] تب ربع [illegible]
[illegible] بیرون آرد و اگر [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سخت و [illegible] دارد که [illegible]
[illegible] نوعیست [illegible] نوعیست [illegible] و [illegible] نوعیست که در جاهای [illegible]
فراوان آنرا [illegible] شود [illegible] که [illegible] آنرا [illegible]
[illegible] تا [illegible] را وضع کند و [illegible]
[illegible] که [illegible] شده [illegible] اورد [illegible]
[illegible] اگر آنرا [illegible] و [illegible]
[illegible] اگر آنرا [illegible] شود و [illegible] باشد
[illegible] و [illegible] دارد [illegible]
[illegible] و [illegible] بیرون آید و چون [illegible] شود
[illegible] و اگر آنرا [illegible] و [illegible]

[illegible] و شود [illegible] دندان [illegible] و بجو [illegible] نشانه خوش [illegible] کرده [illegible] آن هم [illegible] دو روز

[illegible] هر جا بیند موی برآرد و [illegible] کلیه [illegible] اقلاج [illegible] و [illegible]

[illegible] بکرد [illegible] مشکل کرده [illegible] کرده [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] جوان [illegible] خوش شد [illegible] آن [illegible] جست [illegible]

[illegible] کرده [illegible] و [illegible] سازد و اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] گردد [illegible] شود [illegible]

[illegible] جوان [illegible] و [illegible] بیش

[illegible] چون [illegible] بر آرد [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] بر آورد [illegible] از [illegible]

[illegible] کرده [illegible] و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] از [illegible] کند [illegible]

و در وقت [illegible] چون آن [illegible] در [illegible]

و [illegible] آن [illegible] کند و [illegible] شد [illegible]

کند [illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] جا [illegible] گوید [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] شود [illegible] آن [illegible]

[illegible] گوید [illegible] خواهد [illegible] شد که [illegible] زن حامله [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible]

بپسر باشد زیرا که شیر زن و خمر را ی غلط بود و گذر نه دهد و این امر قیاسیست و حقیقت کدا

تعالی داند قوله تعالی [illegible]

[illegible] مانند کرست شتر و خر را نیش زند و از آن زخم بر پوستش دام

انگیزد و نمل مور را ترکان جوالی و مغولان قمور قفا خوانند و در کلام مجید قصه [illegible]

مور با سلیمان علیه السلام تطویلی دارد و در سوره نمل مشهور و مشهور است و مور مخبوث الاکل است و جانوری

حریص و مدخر است بمرتبه که اگر چه داند که عمرش یکسال بیش نخواهد بود و چند ساله غله جمع کند

انس بن مالک در رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و از آن نوعیست

کوچک که بعربی ذره بفارسی مورچه خوانند و مور را قوت شامه در غایت تیزیست

و بدان برزق میرسد و اگر ایشان ببینند که یکی از جمع کردن رزق کسالت مینماید بر او

غلبه کنند و او را بکشند و اگر جای نمناک باشد غله را پاره کنند تا نروید و در روزهای

آفتاب بیرون برند تا خشک شود باز بجای خود برند و دانه گندم را دو نیم کنند و کشنیز

را در سبب نهند بسبب آنکه گندم شکسته و کشنیز درست سبز نشود [illegible]

دو پر دارد که همه رنگ رقص میشود و در کتاب هم در اینجا آمده است که از نوعی آدمی تولد
میشود و بشکل و نطق مانند آدمی و به سبب بیگی مردی برابر باشد عرض اندازه عقل و تمیز
بهره دارد و سخن نیز مفهوم میشود و در کتاب هم در اینجا آمده است که در جزایر چین نوعی عجیب
از حیوانات که تکلم دارد و دو سر و چهار دست و چهار پای جانبها که در آدمی که بهم نسب بسته
پشت بهم کرده اند و آواز ایشان بلند مرتفع است از عجمی دارد و زبانی ایشان مفهوم
میشود و در سیر بر میشود و دو آن بر چهار دست و پای راه میروند و ایشان با شعر که حیوانی دیگر جنس
خفته باشد و چون بیدار شود پای خسته شوند آن دیگر روان شود و در عجایب
المخلوقات و در جامع الحکایات آمده که از جهت خلیفه مستعصم تحفه آوردند که شکل
بشکل آدمی و تن مانند ماهی بود و کلمه چند تلفظ میکرد

در عجایب المخلوقات و مسالک الممالک آمده که جزایر بحر هند و نوعی حیوان است
بشکل سگ و تن مانند آدمی باشد و در روی وی رویها بر سر سگ و بعضی مانند
باشد حیوانات خورند و بعضی حیوانات نیز بر ایشان غالب شوند و ایشان را نیز طعمه خود سازند
و در عجایب المخلوقات آمده که در جزایر هند نوعی حیوان است روی مانند آدمی و
تن بر شکل سنگ پشت و او را دو پر است و در عجایب المخلوقات و مسالک
الممالک آمده که جزایر بحر چین نوعی حیوان است صورت آدمی و دو پر و دو دست دارند
و ناطق اند اما سخن ایشان مفهوم نیست و بجثه بقدر کودکی باشند و در جامع
الحکایات گوید که در ولایت نوبه نوعی حیوانست رویش مانند آدمی دو پر و دمی دراز
دارد و دیگر دم بر سینه و طاووس سایبان خود سازد و با دیبان انس گیرد

در نقل گشته [illegible] در عجایب المخلوقات آورده که در صحرای یمن جنسی نوعی حیوانست بشکل یکی

که بر خود موی دارد و در سر هم مهتران هم چنان باشند و هم به دو پای رود و هم بچهار دست و پا

و بعضی گفته‌اند که این حیوان از گروهی از جن مسخر شده‌اند [illegible] آخر [illegible]

و [illegible] در عجایب المخلوقات و در جامع الحکایات آورده که پیش پادشاهی [illegible]

پادشاه مصر شنیده بود [illegible] رسولان فرستاد و دختر [illegible]

[illegible] معروف [illegible] و شاه [illegible] خواست که [illegible]

[illegible] و حرب کردن میسر نبود [illegible] شد و [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] مصر [illegible] و تا آن [illegible] مصر [illegible]

و هر که با ایشان مباشرت میکرد [illegible] میکردند تا چون [illegible] شد [illegible]

[illegible] میدید [illegible] و [illegible] و آن [illegible]

و [illegible] بشکل آدمی و [illegible] باشند [illegible]

[illegible] هلاک میگشت [illegible] مصر و [illegible] شدند و [illegible]

[illegible] بدستور پادشاه مصر [illegible] چند [illegible]

[illegible] ازان [illegible] و [illegible]

[illegible] آمدند و بدین سبب [illegible]

[illegible] در مصر [illegible] آدمی [illegible] مینت [illegible]

[illegible] در تفسیر [illegible] و قصص الانبیا آورده که [illegible]

[illegible] آدمی [illegible] مجموعه شکلی [illegible] ناطق و [illegible]

و مردم ایشان را بگیرند و بایشان دخول کنند و ایشان را فرزند آید [illegible]

و [illegible] ولایت مصر نوعی از بوزینه است که صورتش به آدمی ماند ایشان را نسناس گویند

بچه چون بوزینه بزرگ است اما همه بر اندام او موی است و دم دارد [illegible] گوش [illegible]

[illegible] این نوع بوزینه اند و در مشرق می باشند و دم ندارند و موی [illegible]

[illegible] مردم است و بشکل [illegible] نسناس [illegible] مشهور [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible] و [illegible] اند و [illegible] هر حیوان که [illegible]

[illegible] هوا [illegible] و [illegible] ایشان

آنچه [illegible] یافته ایم و دیده [illegible] ایم [illegible] نوع ضعف [illegible] بیاریم

آدمی [illegible] همه چیز [illegible] آدم [illegible] الا آنکه دم دارد و [illegible] و از [illegible]

و دیده [illegible] دریا [illegible]

[illegible] اول چند چیزی را [illegible] مقدم [illegible] اما [illegible] لفظ [illegible]

مقدم [illegible]

[illegible] گرم است در درجه اول و خشک در درجه دوم [illegible]

جراحات کهنه [illegible] چون [illegible] و بر موضع خون [illegible] خون [illegible]

دارد [illegible] حیوان [illegible] گرم و خشک در درجه دوم [illegible] غلیظ را [illegible] کند [illegible]

[illegible] و جگر و خفقان و امراض [illegible] سودمند بود [illegible] بیهوش [illegible]

[illegible] هر چند ضعیف است و گویند [illegible] ضعف [illegible] عنبر است [illegible]

زیرا که عنبر از موم عسل است که [illegible] در دریا [illegible] وقت [illegible]

حمل او هشت و سوم آن بیش بر نه ماه میرود و این روش به تحقیق آنست [illegible] و نیکو [illegible]

حیوانات ملکوتی خواهند ممنوع [illegible] است و [illegible] کرده منتظر است و بعضی [illegible]

[illegible] فرج دارد و [illegible] با [illegible] دندان و [illegible] زیر [illegible] است و دندان [illegible]

[illegible] و [illegible] است بخلاف دیگر [illegible] مانند [illegible] و [illegible]

[illegible] طولانی دارد و [illegible] دارد طول [illegible] و [illegible]

[illegible] بود و [illegible] دم [illegible] افتد و باشد و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] است از [illegible] کرم [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] بود [illegible] بیشتر [illegible] باشد و [illegible]

و [illegible] قدر [illegible] دارند و [illegible] کرده [illegible] است اما [illegible] دارد و [illegible]

و بعضی حیوان [illegible] چهار [illegible] و [illegible] انسان [illegible] که [illegible]

و [illegible] ربیع [illegible] و [illegible] با [illegible] قوت [illegible] و [illegible]

[illegible] دندان [illegible] و ساکن کند [illegible] با [illegible]

[illegible] بود [illegible]

و بعضی [illegible] کند و [illegible] و [illegible]

[illegible] در عجایب المخلوقات گوید که [illegible] چهار [illegible]

[illegible] کند و [illegible] و [illegible] بود و [illegible]

[illegible] حیوان ضعیف [illegible] را گوید [illegible]

و [illegible] است و [illegible] دارد و [illegible] و ممنوع [illegible]

بواسطه و از پوستش برابر هوا بیا و نیز بدو ساکن شود و اگر آنرا در وقت [illegible]

و از آفت ایمن باشد و بعضی از حکما گویند که هر کس [illegible] بیرون آید [illegible]

[illegible] آید [illegible] بجهت [illegible] خوابهای خوش [illegible]

از [illegible] آن او نیز [illegible] خوشبوی شود و اگر [illegible]

پای [illegible] مرض [illegible] شفا یابد [illegible]

[illegible] مانند شفا [illegible] چشم [illegible]

و [illegible] که [illegible] خوشبو [illegible]

[illegible]

هم [illegible] بزرگ [illegible] شود [illegible]

[illegible] و خواص [illegible] خوانند و [illegible]

[illegible] گویند و آن [illegible] که [illegible]

گویند که [illegible] میکند و [illegible] نمیشود و [illegible]

و گوشت [illegible] بجهت [illegible] اوراق [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible]

و در [illegible] را که مشهور است [illegible] الآفاق [illegible]

[illegible] مانند [illegible]

و [illegible] و [illegible] مانند [illegible]

و [illegible] مانند [illegible]

[illegible] و [illegible] تیز [illegible] است و [illegible] میان [illegible] بزرگ [illegible] کشتی [illegible] ماهیان [illegible]

در [illegible] کشند [illegible] گوشتش [illegible] عظیم طولش [illegible] گز است و [illegible] دارد [illegible] بزرگی [illegible] ماهیان [illegible]

[illegible] با جان [illegible] گوشتش [illegible] و [illegible] طعم [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] بخورند [illegible] است [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] بیرون آید که [illegible] است [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] مشهور [illegible] المقدس [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] و گوشت [illegible] چون [illegible]

[illegible] و [illegible] ماهی [illegible]

[illegible] شود و [illegible] ماهی [illegible]

[illegible] استخوان و لذیذ [illegible] گوشت [illegible] ماهی کوچکی است [illegible] است بقدر یک گز [illegible]

[illegible] شب بیرون آید [illegible]

[illegible] گوشتش [illegible] مشهور است [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] چشم [illegible]

[illegible] دارد [illegible] و [illegible] کند [illegible] عروس [illegible]

[illegible] مانند [illegible] دارد و [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] است در دریاهای [illegible] اقلیم [illegible]

عظیم [illegible] است و کشتی را [illegible] دریا [illegible] چون او [illegible]

چون بر کشتی رود آویزند آن ماهی برود و کشتی را آسیب نرساند * ماهی بزرگ عجیب
چهار [illegible] استخوان او را برود و ماهی قطره سازند و آن بر صید نبرد * ماهی بحری عظیم دارد
که کشتی را بدان سوراخ کند چون دریا و دران آن از مهیب هست * ماهی که آن را [illegible] می‌خوانند
او را [illegible] شود [illegible] سبج بر پشت آن [illegible] چون قبضی بود و میوه‌ها را بدان [illegible]
[illegible] و میان دریا [illegible] نمی‌بیند [illegible] چون [illegible] زیر [illegible] و میوه‌ها
[illegible] زنده و او را [illegible] همان [illegible] شیر را [illegible] که آمد و [illegible] چکر شده
[illegible] بود و [illegible] روغن بود و اگر در روغن [illegible] سبج [illegible] * [illegible] برگ [illegible]
مانند سنگ و مار است و در آتش [illegible] است و [illegible] باشد فرح زنان [illegible] از [illegible]
بر [illegible] و [illegible] ماهی [illegible] است هر یکی [illegible] و [illegible] و سر [illegible] و هر یکی [illegible]
به هر جای که آید [illegible] پاره کند کشتی را از آن [illegible] عظیم است و در بحر [illegible] * موسی
[illegible] است [illegible] که موسی و یوشع ماهی بریان [illegible] در کنار بحر مغرب [illegible]
از آن بخوردند و یکی نیمه در آب [illegible] و [illegible] زنده [illegible] و آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] * و در بحر [illegible] ماهی [illegible] که اگر
[illegible] و [illegible] شب [illegible] بود و بروز [illegible] باشد * و در [illegible]
[illegible] ماهی [illegible] طول [illegible] و [illegible] کشتی [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] دریا و دران [illegible] از چوب که [illegible] * ماهی است [illegible]
[illegible] معلوم از دریا بیرون آید [illegible] و چون از آن [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] * ماهی است [illegible] مانند آدمی و [illegible] ماهی در بحر [illegible] * ماهی

است هم در بحر قلزم میباشد طولش زیادت از دویست گز است کشتی را بدم زدن غرق
گرداند [illegible] شکل عجیب دارد و بدنش سرد است و دمش گرم و مویها دارد و اگر
بوقت الم بر دندان گیرند درد بنشاند [illegible] در عجایب المخلوقات آورده اند که
در بحر مغرب حیوانیست رویش مانند آدمی و ریش سفید دارد و تنش بر شکل [illegible]
شب سینه از آب بیرون آید و تا شب یکشنبه در خشکی بود هر تشنه که بدو کنند و هر زحمت
که بدو رسانند تحمل کند و قطعا بآب نرود و چون روز یکشنبه شود بآب فرو رود و دیوش
سبب او را یهودی خوانند و چون ریش سفید دارد شیخ گویند پوست او را صاحب [illegible]
بر موضع الم بندند در حال درد ساکن شود [illegible] ذکرش در احجار آمده گوشتش بضماد افزونی
افزونی گوشت را بپوشاند و جراحات را مداوا کند و پیکان از قعر بدن بیرون آورد
و ریش امعا ببرد و چون سوخته او بر مستسقی ضماد کنند نافع بود [illegible] بزغ را فارسیان
غوک و ترکان غوریقا و مغولان برغوت غر خوانند هم بر خشک تواند بود و هم در آب
و از آب کنده متولد میشود و از عفونت حاصل آید و کثرت آن در ولایت مازندران
و گیلان و جزایر است استسقا را نیک مفید است زبانش [illegible] خفته [illegible]
باز گوید چون او را بآتش نی بسوزانند و بر موضع موی بر آمدن مالند دیگر موی نروید
خونش در روی مالند هر کس او را بیند دوست دارد شحمش [illegible] سرما در آن
موثر نبود دل و زهره اش زهر قاتل است و گوشتش ممنوع الاکل و غوک بمقدار گاو
بزرگ میباشد و سرخ و بر و نقطهای سیاه [illegible] سیاه و دراز است بزرگیش بقدر
درازی انگشت بود فراوانتر آنرا نمل خوانند و یک نوعش را [illegible] گویند و فارسیان

دو وجه خوانند [illegible] را بر موضع مشام [illegible] تا خون فاسد بکشد چون بسیار شود باز او فصد کنند

اگر شد هر چه [illegible] می‌شد با [illegible] تا بکشد چون خون فاسد تمام اصلاح کنند و اگر زلو

وقت [illegible] و دو دو [illegible] رو [illegible] بیرون [illegible] و اگر [illegible]

کنند [illegible] و [illegible] و سود و بر موضع مو [illegible] طلا کنند دیگر [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] گوشش از [illegible] آن [illegible]

[illegible] کنند چون آن [illegible] و [illegible] و [illegible] دارد و یک [illegible]

از گوشت [illegible] و پوستش [illegible] نرم [illegible] خوانند [illegible]

[illegible] و گوشش [illegible] و [illegible] و [illegible] بیکو [illegible]

[illegible] گرم و [illegible] پوستش [illegible] کنند [illegible]

پوست او [illegible] چند انکه پوست او بر قرار [illegible] و [illegible]

[illegible] بر [illegible] و دشمن [illegible] پوستش [illegible] و [illegible]

و [illegible] پوست [illegible] المحلوق [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] آدم [illegible] و الفت [illegible] و [illegible] چشم [illegible]

از [illegible] و [illegible] باد های [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] جندبیدستر گرم و خشک است [illegible] و [illegible]

[illegible] را [illegible] کنند و [illegible] را [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] معروف است و [illegible] تمام [illegible] تواند بود

[illegible] و آنرا [illegible] و [illegible] پوست [illegible] موی بسیار [illegible]

ورنگین و چو هر دارند و از زن بهادرم فروتر بود و گوشتش فالج و لقوه و [illegible] سودمند بود ودلّه
حلیمه و مشبع و [illegible] کشنده و رنگ سفید است [illegible] خار لیست آبی باشد خار پشت بحری
سر و دم آن بماهی ماند و گوشتش او را بول سفید است و پوستش [illegible] روی [illegible]
بیند ما ننده [illegible] هر چند اگر آواز ش بر او دستمال بگریزد و هوام [illegible]
بگوش الیم است [illegible] سر و گردن [illegible] دست [illegible] مانند شیر [illegible]
جانوری [illegible] سیاه و دم و گوش [illegible] و بر روی آب بود [illegible] گوید [illegible]
[illegible] شنا و در آب [illegible] چون [illegible] بستر [illegible] چو [illegible]
[illegible] بر گوشت آب آن [illegible] شنا و [illegible]
[illegible] اگر بعضی از این [illegible] او [illegible]
[illegible] او [illegible] گمیت [illegible]
کرد از [illegible] چنانکه معلوم گشته هشتاد و سه [illegible] بر سبیل [illegible]
[illegible] مرغی نیکو صوت است [illegible] و مرا [illegible]
و [illegible] و از رنگ کبود [illegible] و [illegible]
از رنگ او استخراج کرده اند [illegible] مرغی خوش آواز است و [illegible]
[illegible] جمع شوند [illegible] از خوشی آواز ش از [illegible]
[illegible] مرغابی را [illegible] مشغولان قوت و [illegible]
[illegible] و گوشتش گرم و تر [illegible] مرغی بسیار تخم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] آنرا [illegible] کنند

در آب و [illegible] تا [illegible] بار [illegible] خوب [illegible] نباشد [illegible] از اعضا [illegible] پرنده [illegible]

[illegible] حوالی [illegible] مقرر [illegible] شد [illegible] باز [illegible] و [illegible]

[illegible] گوشتش [illegible] و [illegible] [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] بود [illegible] شد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گوشتش [illegible] سال [illegible]

[illegible] و عجم [illegible] گویند [illegible] گوشتش [illegible]

ترکان [illegible] گویند مرغی [illegible] و [illegible] [illegible] بود [illegible]

بود با رنگ [illegible] سبب [illegible] [illegible] سپید [illegible] شده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و اگر [illegible]

زهره [illegible] [illegible] [illegible] چشم کند [illegible] [illegible]

و زهره [illegible] مرغان [illegible] [illegible] ترکان [illegible] [illegible]

و مرغی [illegible] [illegible] [illegible] گوشتش [illegible] [illegible] سودای [illegible]

و [illegible] که [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] بسیار بود

و بعضی گویند [illegible] [illegible] قاز [illegible] [illegible]

گوشتش گرم و تر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] واقع شده [illegible]

و قوت [illegible] از [illegible] [illegible]

... با مشک خلط کرده حامل ... در چشم مردم شیرین بود و ... نزد وی [illegible]
... است گویند و همچنین است و در خلافت ... چشم ... آید و ... [illegible]
و ... خورد ... زهره ... چوب ... خلط کرده ... [illegible]
... الفرس ... [illegible]
... و ... بود ... پیوند ... کرده ... [illegible]
چشم ... [illegible] ... شکست ... [illegible]
... کنند ... اگر ... مانند ... [illegible]
... در عجایب المخلوقات گوید ... [illegible]
... [illegible]
گفت در ... [illegible]
و ... زهره ... زبان ... کنند ... [illegible]
و ... خوش ... [illegible]
... وقت ... [illegible] ... کنند ... [illegible]
و ... خاصیت دارد ... مرغی ... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible] ... چشم ... [illegible]
... چشم مردم ... [illegible]
... دوم ... جانوری بسیار ... [illegible]

خاصیتش آنست مرغ بیابانست [illegible] و اکثر در بیابان و دشت [illegible] و هر [illegible]

خوش آواز [illegible] گوید بیت چو خورشید زرد [illegible] بر پشت [illegible]

در [illegible] چیزی را [illegible] و عذری [illegible] و [illegible] گویند [illegible]

[illegible] گوشتش گرم [illegible] بود [illegible] اگر [illegible]

او سفید [illegible] و [illegible] باشد [illegible] و اکثر مرغان [illegible] باشند صلاح او [illegible]

[illegible] چنان [illegible] مرغان را [illegible] کرده [illegible]

با آنکه [illegible] گفتند [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] اسهال و [illegible]

در [illegible] و [illegible] مرغی بیابانست [illegible]

[illegible] مرغ [illegible] و [illegible]

چون [illegible] نام خوانند [illegible]

[illegible] گویند و [illegible] ممنوع الاکل است [illegible]

مرغیست سالی [illegible] روز [illegible]

[illegible] چون [illegible] سالی [illegible] سالی [illegible]

[illegible] با آب کنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] و [illegible]

[illegible] کبوتر [illegible] گویند و [illegible]

[illegible] گویند ماکول اللحم است و گوشتش گرم و [illegible]

[illegible]

اندر معنی [illegible]

با بوده [illegible] دست [illegible] نشیمن [illegible] طلوع [illegible] بعد از عروس [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] خود [illegible] و بچه [illegible] و مصنوع الاکحل [illegible] اگر [illegible]

[illegible] واگر [illegible] از آن [illegible] و [illegible] سرخ [illegible]

[illegible] و اگر در زیر بالین نهند [illegible]

[illegible] را منع کند [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] گوشت [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] مصنوع الاکحل [illegible]

[illegible] خوانند [illegible]

گوسفند و بچه [illegible] و گوشت [illegible] گرم و تر [illegible]

[illegible] و وقت [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] بسته شود [illegible]

[illegible] و اگر پیش از [illegible]

[illegible] خفته [illegible] آواز [illegible]

[illegible] و [illegible] اگر [illegible]

[illegible] سرد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بول [illegible] و اگر [illegible]

و آفتاب خشک کرده شب و به وقت طلوع کنند زایل شود و ماده منی بیفزاید و قوت باه دهد

و سپیدی آن در زمستان و در صیف ماده و دیدن خروس بسیار باشد و در خواب سیاه

... مانند در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] معروف است و [illegible] بسیار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و دوم [illegible] لطیف است و سوم [illegible] عرب [illegible] [illegible]

عرب صدق و صندلی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مانند اکلش قوت دماغ و تیزی فهم و [illegible] [illegible] [illegible] افزاید

خروس [illegible] خروس [illegible] اللحم است گوشتش [illegible] معتدل و [illegible] معروف [illegible]

[illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صلی الله

علیه و آله و سلم روایت

خروس عرش گوید که سبحان الملک القدوس خروس [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظیم است و از خروس [illegible] [illegible]

و خروس چهار [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کردن [illegible]

پیری که چهل سال و مدتی باشد و جزوی از عمر خود بکار ببندند و کوچک شود تا چشم بچه را

سوده عوام ابصارش را سود دهد و دیوانه را بعقل آرد و زهره اش با اکتحال بیاض چشم

ببرد و دفع ... دهد و پیه اش بر ... ضماد کنند ... شود و اگر زهره اش با خود و ...

رعشه ... شود و خونش با اکتحال بیاض العین را ببرد و اگر ... شود ...

در میان ... صرف ... و اگر خونش بجهت ... کنند ... قوت ...

و لذت جماع بفزاید و پیشت خروس قولنج ... برابند و ... با ...

ساق ... بیند و ... نرگس ... و ...

ورشکم ... و ذکرش ... اگر ... بعقل آید و اگر ...

... بفزاید ... حیوان گویند ... الاسم ... و جانوری ...

... شود ... رطوبت ... و خونش ...

در خون ... سبب ... بهیمان ... و ... اگر ... خود ...

... و اگر ... الم ... و سبب هلاک جانور گردد

... و اگر ... سعفه ... و اگر ... بیند و اگر ...

کشته ... و ... اگر ... بر آتش ... بود ...

... گردد ... کشند موی ... و ... سوده ... گرد

... کشند موی ... و ... سوده با اکتحال ... چشم ...

... بیفزاید ... گرده ... گرده بیرون آورد ...

گردم ... طاقت ... و ... سلم ...

تند و تیز و دان آن [illegible] گرم [illegible] با روغن گل آمیخته و از بیخ [illegible] که از سعال [illegible]
روا [illegible] خوردن [illegible] کرده بود [illegible] نو [illegible] مفید است [illegible] بیخ [illegible]
و [illegible] در [illegible] سوزان [illegible] مفید [illegible] بیخ [illegible] روده [illegible]
[illegible] آید [illegible] گرم [illegible] نفع است [illegible] بیخ [illegible] و خشک [illegible]
[illegible] از [illegible] مفید است [illegible] با بیخ [illegible] برد [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] پوست [illegible] [illegible] کنند [illegible] رنگ [illegible] گویند [illegible]
[illegible] و [illegible] ترکمان [illegible] [illegible]
[illegible] موسم [illegible] بیرون آید [illegible] خورد [illegible]
از [illegible] کنند و اگر [illegible] [illegible] سرد [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] [illegible] مفاصل [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] با وجود [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دارد و [illegible] بشرح و در کوه [illegible] بلند [illegible] شکل [illegible]
[illegible] و [illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] شکم [illegible] رفتار [illegible] خوش [illegible]
[illegible] شهوت [illegible] و در [illegible] تعلیم دارد [illegible]
[illegible] و [illegible] در ولایت [illegible] بسیار بود و [illegible] بیشتر [illegible]
کنند و چند [illegible] باشد [illegible] اگر کم [illegible] کند [illegible]
[illegible] که [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] ممنوع الاکل است و جانوری [illegible]
[illegible] و [illegible] ممنوع الاکل است و [illegible]
دارد و [illegible] حیوانات وحشی و هوای [illegible] و تعلیم [illegible]
[illegible] و بچه [illegible] گفته اند

[illegible] خوش [illegible] است [illegible]
الوان [illegible] و [illegible] است که [illegible]
[illegible] صورت [illegible] شد

[illegible] ممنوع الاکل است و [illegible]
[illegible] دفع قولنج [illegible] کند [illegible]
[illegible] گوشتش [illegible]

بعضی را عضوی سرد و زود هلاک گردند یعنی و در مجلس بر سبیل تملق بنشیند و در حال گوشت بجهانند

جهت معالجه کبوتر که مرغیست از مرغان تیز و شکاری بعد از آن اللحم آب و گوشت گرم بدهند

تقویت قوت طعمه و دوش و زرکند و قوت باد و معده گنجشک بعد از آن ساعتی گوشت قوی تر

خوانند تا اکول اللحم است و گوشت گرم و خشک و در اعضا زاید است

در علاج ضعیفی بسیار شدن و پریدن

کوتاه عمر باشد و در زیر تعهد است این سان زهر از هم دیگر مرغان و از مردم دور کنید و او را

با بستن بست مسعد بار را ابتدا آورد و بمقدار کار تربیت رساند و در راه ها که جای رود تا که

بچگان و را که زود گوشت قوت باد و بهره و باد و نابست مد و بعرق قوت باد با زاد آن

عجیبه از تن بسیار و زرد و رنگین باد ده ما موررا اعتماد کرده و از قوت ما تا در بر هوا آورد

تر کان زر قوی و فولاد برگزیده بمنزله الاکل است مرغی را بسیار قوت جهت شوکت تعلیم گیرد

بر مرغان ده و چون پرور شود و از هستی خبر عرض دهند و در شوق و قبل جهان آسمانی باز زند

در جای خاص بسته و تخم نهد چنانکه از بهر حرکت همشین کرده فلان باشد و بچه آورد

با وجود خورد محو شده و سکون بحرکت گزید

در مداوای بچه که بیاره و ناتوان شده

دارد و تعمیرا ست آنکه حنظل مرغی دیگر را بکار رود تا آن بچه را بپرورد تا به چون

پرورده و را گوشت دهد و خوانند خوراک صحاب بر هر آن زیمن که او بود بچه

زهره و آتش با کتان تا یک آتش ببرد و اگر بیست ان زرق که بشیر در دیگر کرده شده باشد

قصه که در عجایب سیمرغ آورده‌اند [illegible] آنکه در وقت سلیمان علیه‌السلام قضا و قدر [illegible]
گون و سیمرغ در ان اوان بیامد که درین روز پادشاه مشرق را دختری و پادشاه مغرب را
پسری آمده و این هر دو را با هم بحکم قضا و قدر مواصلت خواهد بود و سیمرغ رفته دختر
مشرق را برد و در آشیانه خود [illegible] و اتفاقا پسر پادشاه مغرب [illegible]
[illegible] در آنجا افتاد و چون که دختر از آمدن [illegible] آگاه شد و دختر [illegible]
تدبیری کرده در میان پوست حیوانی که مرده بود و آنجا افتاده و [illegible] سیمرغ [illegible]
پوست [illegible] برد و [illegible] سیمرغ [illegible] آورد و [illegible]
سیمرغ [illegible] آن دختر را با آن پوست [illegible] گردید [illegible]
و از آن خجالت از مردم [illegible] گرفت [illegible] و [illegible]
[illegible] و از [illegible] و [illegible]
و در عجایب [illegible] گوید که [illegible] از همه [illegible]
چون بچه برآورد [illegible] بچه را [illegible]
بر وجهی که [illegible] بچه
آید [illegible] و بعضی از کلاغ [illegible] گویند عرب کلاغ سیاه را [illegible]
[illegible] کلاغ [illegible] و [illegible] و اگر
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]

والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها والنهار اذا جلیها واللیل اذا یغشیها
والسماء وما بنیها والارض وما طحیها ونفس وما سویها فالهمها فجورها وتقویها
قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها کذبت ثمود بطغویها اذ انبعث
اشقیها فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقیها فکذبوه فعقروها فدمدم
علیهم ربهم بذنبهم فسویها ولا یخاف عقبیها بیا ترکیب یکسر [illegible]
[illegible] یکی هست و بعضی

[illegible] که [illegible] نگر [illegible]
[illegible] سکونی [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] خوردواتی [illegible]
[illegible] درون جان [illegible]
[illegible] بیخ [illegible]
[illegible]

در بیابان زند و پیه‌ها بالا رود ... و بیاض ... تفرح بر ... [illegible]

روز ... بر آورد و قطعه در آنرو ... در دریا ... چون دریا و ... [illegible]

... سالکی خواهد بود و شب ذبح کنند ... [illegible]

و باز ... خوانند مرغی ... و خوشخوار ... [illegible]

تنگ و ری و کوچک ... را کوچی خوانند ... [illegible] یعقوب ... گوید ... [illegible]

لذت ... دارد ... و ... ماه ... [illegible] گیرد ... کنند و در ... [illegible]

... را ... دو ... بچه بر آورد ... [illegible] ... وقت ... [illegible]

... [illegible] ... کنند ... [illegible]

و ... صریح ... [illegible] ... کنند ... [illegible]

... و ... [illegible] ... خوانند مرغی ... [illegible]

... و ... [illegible] ... بریان کرده ... [illegible]

گوشت ... مرغ ... [illegible]

... مرغی ... زیرک ... در بیابان ... [illegible]

و بعد از ... [illegible] ... از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... [illegible]

... [illegible] ... قوت ... [illegible]

و ... [illegible] ... گرم ... [illegible]

... مرغی ... [illegible]

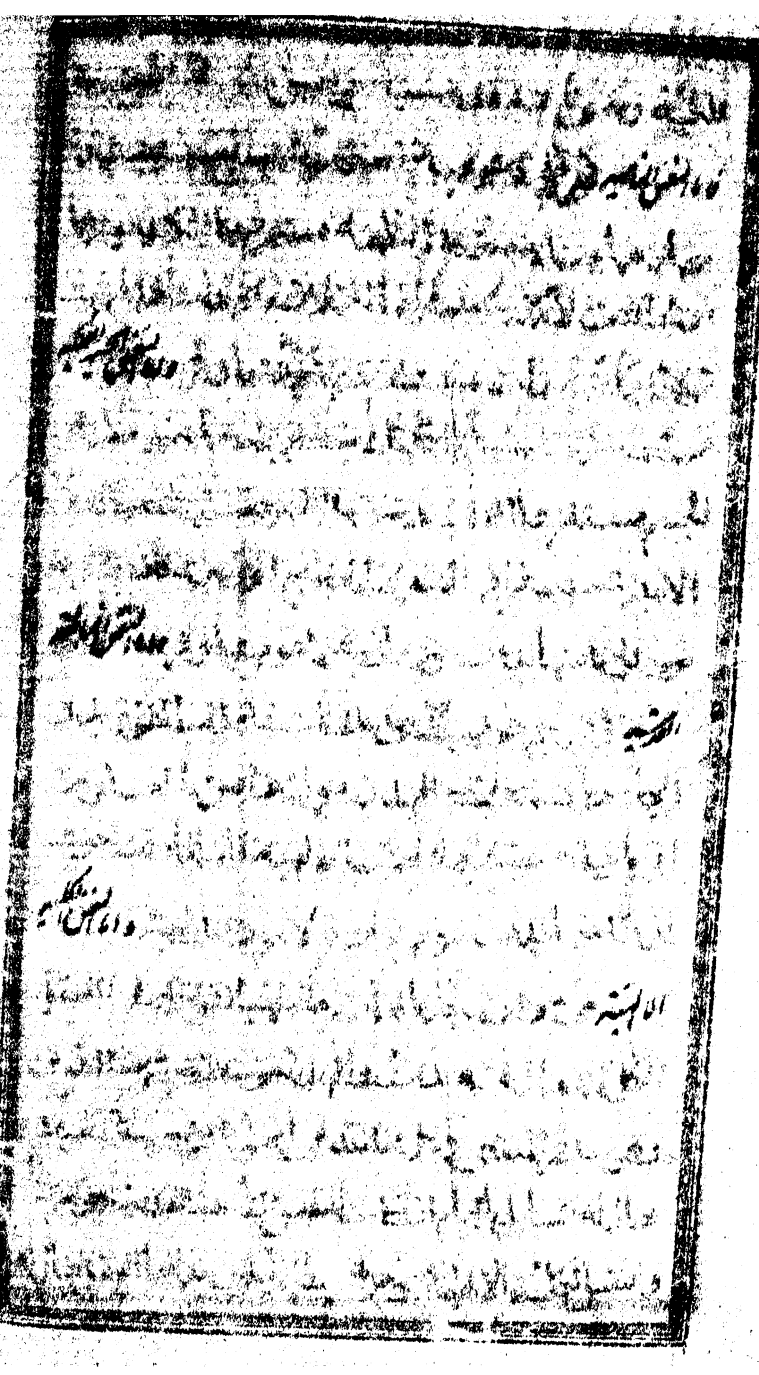

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و حکما گفته‌اند که چون منی مرد و زن با هم بیامیزد و در رحم رسد [illegible] بسته شود و [illegible]
دو هفته [illegible] گردد و بعضی گویند که بسته و بسیم [illegible] مضغه شود و بعضی گویند [illegible]
[illegible] به صورت [illegible] آید پس صورت [illegible]
ساکن [illegible] پس صورت استخوان [illegible] پیدا و [illegible] تمام [illegible]
قدرت سبحانی [illegible] تمام شود و اگر [illegible]
نطفه مرد از نطفه زن قوی‌تر بوده باشد پسر بود و اگر نطفه زن قوی‌تر بود [illegible]
دختر بود [illegible] و دختر از دختر خلقت پذیرد و چندان زمان که صورت خلقت تمام شده [illegible]
هم [illegible] قوی حال گردد و احتمال روح حیوانی [illegible]
و آنگاه چون روح حیوانی [illegible] و چندان زمان که اثر [illegible]
و چندین [illegible] طبیعی و حیوانی [illegible] احتمال تولد و قوت خروج [illegible]
متولد شود و سبب [illegible] و بعضی [illegible] متولد شوند [illegible]

بعد جهد در جهان صفت نشود و مشهود در عالم روحانی بماند و [illegible]

[illegible] بصورت جسمانی در [illegible] مشخص [illegible]

صفت بود در نوع و قوای [illegible] صفت اشیا و کثرت صنایع معانی [illegible] معانی

[illegible] بنفس [illegible] کردد [illegible]

بعد از آن [illegible] صفت نفسانی

[illegible]

[illegible] وجود

[illegible] چون [illegible] انسانی [illegible]

[illegible] معنی [illegible]

و [illegible] صفت [illegible] و آن [illegible] صفت

و [illegible] ترکیب صفت [illegible] اعضا [illegible]

و [illegible] طبایع عناصر [illegible] هوائی و مائی [illegible] روح [illegible]

بدن عنصری و مشرف گشتن آن روح [illegible] آن از روح کلی [illegible]

[illegible] جسم [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] چنین خلق [illegible]

[illegible]

معنی [illegible]

بدان که یقین باشد که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی
ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر خلق ما [illegible]
[illegible] در کتب تشریح مذکور است که [illegible] انسانی [illegible] است که از اخلاط اربعه [illegible]
متولد میشود و آن بر دو صورت است [illegible] دو مرتبه و دو [illegible]
[illegible] از جهت تشریح [illegible] ابداع [illegible]
[illegible]
از عصب [illegible] میشود [illegible] آورده [illegible] تواند شد
[illegible] مغز و [illegible]
استخوان [illegible]
[illegible] و از استخوان [illegible]
[illegible] است که [illegible]
بر [illegible] کار [illegible] و اگر استخوان [illegible]
بدین سبب [illegible] استخوان [illegible] پاره [illegible]
پوست و از استخوان [illegible] جنبش [illegible] باشد [illegible] حرکت تواند
کردن و اندرون [illegible] و اندرون استخوان [illegible]
استخوان [illegible]
و چندی را انجام کننده [illegible]
و اندرون [illegible] تواند داد [illegible] استخوان [illegible]

چنبر [illegible] و [illegible] عضله [illegible] قوی با عضلات دیگر رسید و [illegible] استخوان

[illegible] باشد و بعضی استخوان که [illegible] بر [illegible] پشت و [illegible] پهلو [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] قوی [illegible] و [illegible] [illegible] و ثقل [illegible] و [illegible] حرکت

دیگر عضله [illegible] حرکت قوی [illegible] آید و [illegible] استخوان [illegible] کرد [illegible]

حرکت [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible] استخوان در

[illegible] و دیگر [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] آن [illegible] و [illegible] حرکت [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] پشت [illegible] پهلو و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بعضی [illegible] اگر [illegible] بر روی [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] استخوان [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] و آنچه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] استخوان [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] لطف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

و دیگر [illegible] در [illegible] جاجی [illegible] و چشم [illegible] و در تحقیق [illegible]

[illegible] کرده [illegible] چشم [illegible] وجود [illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] چشم [illegible] و چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

چشم [illegible]

طبقه [illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] چشم [illegible]

و طبقه اولین چشم را صلبیه خوانند و [illegible] رقیق است دوم طبقه را مشیمیه گویند

بر شکل [illegible] است که بچه [illegible] رحم [illegible] سیم طبقه شبکیه است بر مثال [illegible]

رطوبت [illegible] مانند سفیده تخم [illegible] زجاجی نیز گویند و این [illegible]

[illegible] آمده است که [illegible] و آن طبقه [illegible] جلیدیه [illegible]

[illegible] روشنی است چنانکه [illegible] احساس [illegible]

و باشد نزار [illegible] یا [illegible] چیزی در میان دو دندان و در [illegible] سبب [illegible]

آن [illegible] واقع است و [illegible] آن [illegible] کرده [illegible] و از آن [illegible]

چهار [illegible] چهار [illegible] و چهار [illegible] اینها [illegible]

است و [illegible] از [illegible] و [illegible] خوانند [illegible]

[illegible] و [illegible] و چون [illegible] آن [illegible]

[illegible] خیال [illegible] و چون [illegible] و [illegible]

حرکت [illegible] که این حرکت [illegible] بر [illegible] از [illegible]

و [illegible] آن [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و موضع آن [illegible]

موی [illegible] که در [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] عرق [illegible]

سیاه بود چون [illegible] ماده [illegible] و [illegible] شود [illegible] سفید شود

بعضی از موی زینت آدمی شود چون موی [illegible] و [illegible]

[illegible] سبب [illegible] و [illegible]

[illegible] آن زینت [illegible] و بعضی از موی [illegible]

[illegible] امثال آن و [illegible] شود و [illegible]

دیگر [illegible] که در [illegible] نیست و [illegible] و چون [illegible]

آن در [illegible] و [illegible]

نسبت بکمال ... اندام ... تن چون محل کمال حسن روزی و چهره و وجود آن حسن صبیح و جمال [illegible]

نظر ... و مظهر ... و انسان ... شکل آن بر وجه احسن پیدا کردن ... [illegible]

[illegible] ... مقتضای ... اقتضا کرد که شکل ... و چون ... [illegible]

سرافراز بود ... و پای ... و با قدری ... [illegible]

بر روی ... روان ... و ظاهر ... موی ... و نازکی ... [illegible]

گوشت ... لطیف و حسن فزاید و از هر عضوی علیحده ... که ذات ... مثل آن [illegible]

نماید و چون با مزاج هر عضوی ... و تنی ... اجتماعی آن حسن ... کمال [illegible]

مشتمل در کلام ... [illegible]

چون بر ظاهر ... و حوض سر ... جهت ... کرده ... [illegible]

باشد ... شد لاجرم ... سرافرازی جهت و گردن ... متحرکی ... [illegible]

... بالا حرکت تواند کرد و بهر طرف ... [illegible]

باشد و ... گلو و حنجره ... و شریان ... [illegible]

... جای ... سلطان سرا ملک ... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

تواند کرد و اگرچه ... لازم آمد که ... [illegible]

... شد که ... و آن مهره ... [illegible]

... و میان آن مهره ... [illegible]

... و چون ... می آمد ... [illegible]

چنین گفته‌اند که اگر کودکی باشد و نقش آن چرم نازک شود و که فرود جهت خوردن شیر دو پستانها

پستان مادر برسد و شیر دوشد تا آنکه کودک کرده و به جهت پستانها شیر خورده

هیچ نبود و اگر اینها [illegible] نازا بود و از علت مشهور باشد و در زمان خصوص آن [illegible]

کنند و تیره شود و بعضی را بیرون آید و در پیری چون قوت کم گردد و در عضو [illegible]

نقصان نپذیرد و آن عضو را بود و [illegible] منتقل شود   و [illegible]

و در نوع [illegible] از بدن و [illegible] آفریده که [illegible] ظاهری و [illegible]

[illegible] و [illegible] استخوان [illegible]

و [illegible] استخوان [illegible] با [illegible]

و [illegible] از [illegible] بر [illegible]

[illegible] چون [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] استخوان [illegible] استخوان [illegible]

و [illegible] انگشتان [illegible] استخوان [illegible] و چهار [illegible]

از سه استخوان و استخوانها ایشان [illegible] و [illegible] باشد و

[illegible] قوی [illegible] و انگشتها [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] انگشتان قوی [illegible] و [illegible]

[illegible] تا از [illegible] انگشتان [illegible]

[illegible] و [illegible] بیانی توان کرد و [illegible]

بند در بیان تشریح کرده شد در بیان [illegible] و بیان [illegible]

[illegible] عضو عصبی آلت تولید است و آن آلتی است در زن که در مرد [illegible] است الا آنکه [illegible]

قوت حرارت بیرون آمده و [illegible] داشت بجهت قلت حرارت درون مانده و سوراخ او در [illegible]

در بیرون فرج [illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible] سوراخ از [illegible]

و فرج جائی که [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] دو [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] فرج [illegible] [illegible] بالا [illegible] [illegible] و آن [illegible] و [illegible]

تا [illegible] زن کمتر [illegible] و [illegible] [illegible] سرد کرده [illegible] بیرون آمده و [illegible] لذت [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] ظاهر [illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible] از

گوشت [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و بعضی [illegible] [illegible] [illegible]

از ذکور [illegible] [illegible] نزدیک [illegible] فرج تا [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] شود و [illegible]

در [illegible] [illegible] بود و اگر [illegible] زنی را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] شده [illegible] [illegible] رسد و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible] چون [illegible]

یا [illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زبان [illegible] و معده و دل [illegible] در [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] شده و [illegible]

بجای بیاید دو دانه بگرده و دانگره بجگرده و دیگر جهت آنکه در وی [illegible] باشد و [illegible]

رقبة الرحم بود و قضیب بجهت آنکه او بی حس و شکاف بی فرج تواند شد [illegible]

نیافرید اگر بجهت سخت و دایم مشغول بودی وجود داد و [illegible]

کشیده و اگر همیشه منعظ بودی آفات [illegible] شد حکمت صانع چنان اقتضا کرد

که آن از جرمی عصبی باشد و حس او قوت حسی باشد که از عروقی [illegible] بود و [illegible]

غرض از حس او آنکه بر قبة الرحم تواند رسید و منی را در [illegible] که

در قوت او بطلان شود باید وجود [illegible] تواند شد و [illegible] بر جوهری عصبی [illegible]

بر حس و [illegible] باشد و در وقت [illegible] بسط نهاد تا بوقت حاجت [illegible] گردد و [illegible]

[illegible] که قبة الرحم خواهد [illegible] و جاذب منی از [illegible]

طول [illegible] و مقدار [illegible] زن [illegible] پهلو [illegible] و در رحم [illegible]

[illegible] تا [illegible] رسیده آید اجماع الرحم و قوی الرحم [illegible] بوقت [illegible]

آن [illegible] شود و [illegible] وقتی زن [illegible] حرکت [illegible]

بیرون آرد و [illegible] منی [illegible] رحم [illegible]

شود و قوی [illegible] قدرت خالق چون [illegible] داده و تصویر کرده [illegible]

از [illegible] وجود [illegible]

[illegible] عصبانیت [illegible] کشیده تا بوقت [illegible]

تواند شد و [illegible] حرکت ارادی [illegible]

[illegible] انگشتان [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible] بجز [illegible] و از [illegible] باز [illegible] و در

[illegible] آن [illegible] هیچ [illegible] حاصل کرد و در [illegible] جمله [illegible] با عرش [illegible]

حضرت کند [illegible] دل [illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم

و جمیع [illegible] عالم جسمانی و روحانی [illegible] که در عالم جسمانی مرکب [illegible]

[illegible] است و از مرکبات [illegible] از [illegible] که غذای حیوان

میشود و حیوان اقوی از نبات [illegible] انسان [illegible] و [illegible] انسان [illegible]

شد [illegible] حیوان [illegible] و در عالم [illegible] روحانی

[illegible] و محبت و حضرت عزت [illegible] و [illegible]

در [illegible]

سبب [illegible] دل — در [illegible]

اما [illegible] آن مرتبه جز دل آدمی را نیست و محبت [illegible]

و [illegible] مقام [illegible]

که [illegible] عرش [illegible] در عالم کبری کرده است

جمله آدمی را بر عرش تفضیل [illegible] که عرش را شعور نیست [illegible]

[illegible] و اگر چه جمله آدمی [illegible] این صفت و چنان دل همه کس ندارد [illegible]

و انسان خاص [illegible] چنانکه در کلام مجید آمده

و قال النبی [illegible]

یعنی اگر کسی [illegible] چنین دل نبود او را با حضرت عزت [illegible]

جسمی باشد و همچنانکه هر که بهره‌مند شود از روح حیوانی [illegible]
بدان [illegible] و [illegible] که [illegible] [illegible]
باشد و مشایخ کرام [illegible] شود و [illegible] محبت و اخلاص [illegible]
جسمی که [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] باشد و بر عکس [illegible] و از [illegible] هیچ فایده نباشد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمایند

و قوله سبحانه تعالی [illegible]

الا [illegible] و از دل هر عضوی رگی [illegible]
و آن [illegible] و [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] از [illegible] منقطع شود و [illegible] از کار [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] رسید [illegible]
[illegible] که هر که در سالک رگی از ارکان [illegible]
[illegible] از کار [illegible] بصورت سالک گمراه گردد و [illegible]
و [illegible] و در [illegible] که [illegible]
[illegible] روح [illegible] باشد و [illegible]
روح بتمام [illegible] میرسد و گوشت و [illegible] دیگر [illegible]
و [illegible] شود و [illegible] بزرگتر و [illegible] چون [illegible]

بپیچید

با جگر تا او را سبب آشفتگی نباشد چه دورتر باشد و خلاف دارد که آنرا ضعف خود [illegible]

در خود او پیوسته باشد او وجود است خداوند دل رنج [illegible] [illegible]

[illegible] که اعضای دیگر شود در [illegible] نباشد [illegible] در دل [illegible]

[illegible] رنج رای [illegible] چو آید دل [illegible] [illegible] دل [illegible] عصر [illegible]

[illegible] دل [illegible] که [illegible] دل [illegible]

[illegible] شود [illegible] دل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] خارجی [illegible] [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] [illegible] دل [illegible]

[illegible] انواع [illegible] جوارح [illegible]

[illegible] دل و جگر [illegible] گرم [illegible] هر یک را [illegible]

[illegible] وجود [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] طعام [illegible] [illegible] دل [illegible]

[illegible] دل [illegible] وجود [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] وجود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دل [illegible]

[illegible] خود را [illegible] [illegible] جگر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

بخاری روح حیوانست و در میان هر دو رگ دیگر که یکی خونست از میان [illegible] رگ

روح حیوانی [illegible] چنین و از این هر دو رگ که [illegible] دل [illegible] شش [illegible]

بجانب جوارح بالای دل رود و [illegible] بجانب جوارح نشیب دل خون و روح حیوانی

و این هر دو با عضوها رسانند [illegible] دل. بجهت پادشاهی بر جمیع احوال درونی و بیرونی

بود و متعلق باشد با هر چه باید بود و صفت [illegible] روح [illegible] از دل به نوع شعبه [illegible]

[illegible] از دل گرمی بر جمیع رسانند و از دماغ سردی و تری بدل [illegible]

طبیعی [illegible] حاصل [illegible] جسم از احساس اشیا و دل خبر [illegible] مثل غضب و خوف [illegible]

[illegible] متصل [illegible] احوال خارجی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مشت [illegible] متکی [illegible] و الف [illegible]

[illegible] و [illegible] و دل [illegible] و هوای گرم [illegible]

[illegible] دارد و [illegible] پیوسته [illegible]

[illegible] کند و [illegible] که [illegible] دارد که [illegible]

[illegible] و [illegible]

و بجانب [illegible] و جوانب [illegible] تا هر وقت [illegible]

[illegible] چون [illegible] دو قسم [illegible]

و [illegible] شرایین [illegible] هوای گرم [illegible]

[illegible] و آن هوا [illegible] مانند [illegible] در [illegible]

و [illegible] گرم شده [illegible] بیرون [illegible]

بشناسد ... قوت [illegible] است در دو زایده که چون هوا بوی [illegible] رساند دریابد و بوی خوش از
ناخوش [illegible] قوت باصره مرتب است در عصبی [illegible] در چشم که صورت اشیا [illegible]
[illegible] اگر [illegible] جسمی شفاف [illegible] جسم [illegible] همچنین [illegible]
در اعضای [illegible] جسم منعکس می‌شود و از روشنی [illegible] می‌کند که هر چیز [illegible] چشم [illegible]
[illegible] اجزا [illegible] و آواز [illegible] قوت [illegible] مرتب [illegible]
[illegible] کند و [illegible] چون [illegible] جسم [illegible]
[illegible] هوای [illegible] در میان [illegible] خواهد [illegible] میان [illegible] هوای [illegible]
[illegible] آواز [illegible] و شکلی [illegible] دو [illegible] می‌شود [illegible]
[illegible] رسد [illegible] ادراک کند و [illegible]
قوت [illegible] ذایقه [illegible] مزه [illegible]
[illegible] که در زیر [illegible] و [illegible] می‌آمیزد و اجزاء [illegible] اگر زده
[illegible] چنین [illegible] و [illegible] و شور [illegible] و نرم [illegible] و امثال آن [illegible]
[illegible] و بقوت این قوی [illegible] و [illegible] و نمو
[illegible] در مرتبه طفولیت و شباب و کهولت و شیخوخت [illegible]
همچنین پنج قوت اند [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] قسم منقسم
این پنج قوت [illegible] چهار صفت دارد جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه
جاذبه آنکه آدمی [illegible] که باشد [illegible] نشسته و ایستاده و سرنگون شده قوت جاذبه
از [illegible] باز [illegible] و آنچه از غذا که مطلوب هر عضو بود اگرچه [illegible] عضوی دیگر باشد

بحد خود نگاه دارد از ترشح و سیلان آن ترشح و شور ... و چون دوم قوت [illegible]

خود ... و قوت ماسکه اگر هرچه جذب نماید از خود نگاه دارد و هرچه نگاه [illegible]

بیرون نتواند ... و در روده فرو شود و این ... [illegible]

... که هرچه جاذبه بسوی او جذب کند او نگاه دارد و هاضمه ... و ماسکه نگاه دارد [illegible]

... دیگر کرده اند که غذا ... آن ... شود و قوت دافعه [illegible]

... آن ... برمزاج آن [illegible]

... و دوم قوتی ... و آن ... غاذیه و نامیه و مولده و مصوره [illegible]

... غذا بعضو ... آن عضو ... آن [illegible]

... موثر شود و ... موجب [illegible]

[illegible]

... حالت او موافق [illegible]

اگر مبدا وجود ... موجود شود چنانکه نطفه در حیوان ... و استخوان [illegible]

... از نطفه ... آن [illegible]

... و سطبری و باریکی و درشتی و نرمی ... و از فواید این قوی اگر چون

غذا ... و قوت ... اعضا ... تواند رسید [illegible]

... رسید حکمت خالق ... این قوی را ... [illegible]

و بمعده فرستند و جاذبه ... از معده بجگر فرستد و از جگر ... جمیع اعضا

و جوارح ... و قوت ماسکه آنکه جاذبه ... جذب کرده باشد نگاه دارد و قوت جاذبه

دلالت بر حب دنیا غالب کرده و چون بسبب شخصی ازوی نقصان پذیرد یا بیفتد در بیداری

بر بینا متغیر شود چنانکه با آتش [illegible] بعید

منسوب در [illegible] سرایت [illegible] ارضا کرده [illegible] اگر [illegible]

[illegible] بسبب [illegible] اگر قوت باهره [illegible]

شده باشد — اگر در [illegible] قوتهای [illegible]

[illegible] بسبب [illegible]

چون زن [illegible] قوت [illegible] شود و [illegible]

[illegible] بسبب [illegible]

بسبب [illegible] و [illegible] شود [illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible] شود و اگر [illegible] شود و اگر [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] آن [illegible]

[illegible] آید و اگر [illegible]

[illegible] اگر [illegible] شود و [illegible]

[illegible] گردد [illegible] شود و [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible] و [illegible]

آدمی را با وجود این [illegible] شود و این از [illegible]

[illegible]

و از سخن [illegible] گفته اند [illegible] و ذکر [illegible]

هم کردن نگوید قزوینی گفته [illegible] که عقل [illegible] مبادی [illegible]

[illegible] و در [illegible] رسول علیه السلام [illegible]

وقال علیه السلام [illegible] الامر [illegible]

[illegible] النطق والنظر والصمت فمن کان نطقه بغیر ذکر فقد لغا ومن کان نظره فی غیر عبرة

فقد سها ومن کان صمته فی غیر فکر فقد لها [illegible]

[illegible]

بدانکه [illegible] که [illegible] مقامات [illegible] و [illegible]

اول [illegible] دنیا برگرفتن و [illegible] با مردم [illegible] و تنهایی

گزیدن و در طاعت [illegible] و تعظیم [illegible]

مقام محبت بوصول [illegible] و این [illegible] فانا [illegible] و ثمره [illegible]

[illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم

وقال علیه السلام ان اولیاء الله لا خوف علیهم

ولا هم یحزنون الذین نظروا الی باطن الدنیا حین نظر الناس الی ظاهرها و [illegible]

[illegible] حین نظر الناس الی عاجلها [illegible] فاماتوا [illegible] وترکوا

منها ما علموا انه سیترکهم و [illegible] گفته [illegible] قال

النبی علیه السلام

[illegible] گفته اند

ملک [illegible] الدین قزوینی گفت [illegible] وقال علیه [illegible]

نفس ناطقه را [illegible] مانند برقی که بدرخشد در اخلاق [illegible]

[illegible] شتابان [illegible]

امری که [illegible] و قال النبی صلی الله علیه

و آله و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آوردن و مهربانی نمودن بر دیگری که از حال غیر ملایم او مستشعر باشد

[illegible] نتواند و همت بر آن حالت گمارد و حذر

میسور [illegible] حال او گشتن و او را از آن سختی رهانیدن قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

و قال علیه السلام الراحمون

من یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء و قال علیه السلام

در عجایب المخلوقات آمده که رسول

صلی الله علیه و آله و سلم جهود پسری را در راه با مشکی آب گریان یافت سبب گریه پرسید

پسر گفت مشک آب گران است نمیتوانم بردن و از بیم پدر مشک نمیتوانم کرد رسول

آن مشک را بر دوش گرفت و با جهود پسر بدر خانه اش برد پسر که درون رفت

پدر را گفت مشک گران بود نمیتوانستم آورد مرسوی بجهت من بدر خانه آورده است

جهود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

و در مصباح از رسول (ص) روایت است [illegible] و در کتاب [illegible]

منقول است [illegible]

علیه السلام

و قال عیسی بن مریم علیهما السلام العبادة عشرة اجزاء تسعة اجزاء منها فی الصمت

وجزء فی الفرار من الناس و در کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده

و [illegible]

و دیگری گفته الصمت زین و السکوت سلامة فاذا نطقت [illegible]

[illegible] ما ندمت علی السکوت مرة و لقد ندمت علی الکلام مرارا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دیگری گفته

[illegible] و در کتاب غرر الحکم آمده است

در ایام پیغمبر علیه السلام [illegible] بعضی اصحاب [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیه [illegible] فرموده اطلبوا العلم ولو بالصین [illegible]

[illegible] و هر که [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible] علیه [illegible]

زیرا [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] قبول [illegible] قال النبی صلی الله علیه و

و بنا برین معنی فرموده طلب العلم فریضة علی

کل مسلم ومسلمة وقال علیه السلام [illegible] مولانا [illegible]

[illegible] طلب کردن علم است فرض [illegible]

کسی [illegible] دارد [illegible] مصطفی علم دو [illegible]

علم طب و علم فقه قال علیه السلام العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان [illegible]

علم [illegible] از [illegible] علم طب [illegible] کرد [illegible] علم بود [illegible]

[illegible] دولت [illegible] و [illegible] بعد [illegible]

عمل دارد [illegible] مشغول [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

وقال النبي صلى الله عليه وآله عدل ساعة خير

[illegible] وقال عليه السلام بالعدل قامت السموات والارض یعنی از قوت

عدل افلاک و عناصر [illegible]

در قوت [illegible] علیه السلام [illegible]

امر فرموده [illegible] ان الله يامر بالعدل والاحسان

[illegible] کلام [illegible]

عدل السلطان [illegible]

و کسری نوشیروان گفت

و حکمای عرب گفته‌اند العدل [illegible]

عدل [illegible]

نوشیروان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] نوشته بود [illegible]

[illegible] و خواجه طاهر [illegible]

بعربی ترجمه کرده‌اند

کما قال النبی صلی الله علیه و آله [illegible] و علی آله اجمعین

و قال امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] معرفت [illegible] خود را [illegible]

[illegible] الفقراء [illegible] و [illegible]

[illegible] و از شعرا [illegible]

گفت [illegible] قول [illegible] فت [illegible]

[illegible] گیوی [illegible] الم [illegible] که خود [illegible] دو [illegible]

[illegible] گیوی [illegible] [illegible] دو [illegible]

[illegible] سعدی [illegible] از [illegible] بود [illegible]

[illegible] و شیخ سعدی [illegible] گفت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] درویش [illegible] گفت [illegible] کردان [illegible]

[illegible] گفت [illegible] چون [illegible]

[illegible] شب در [illegible] روز [illegible]

[illegible] این خانه [illegible] [illegible]

گفت [illegible] نیکو [illegible] دولت بخواهد [illegible]

[illegible] دادن چون [illegible] بود اگر [illegible] شود

و [illegible] دستان [illegible] [illegible]

[illegible] وقت [illegible] بودن و در کلام قدسی اثر [illegible] الکلام [illegible] الشیم [illegible]

[illegible] در بعضی [illegible]

و لطف و [illegible] الکرام [illegible] در کلام امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] ان الکرام [illegible] من کان [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] موافق [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] آن [illegible] متابع [illegible]

[illegible] و [illegible] مجالست [illegible]

[illegible] اقوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در فواید خواجه نصیر الدین طوسی [illegible]

صحبت [illegible] و [illegible] توحید [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] قال بعض البلغاء من شرایط المروءة [illegible]

ان یضعف عن الحرام [illegible] و من الایام [illegible] الحاکم [illegible]

نفیه

نشنیده و مشهور مشو میان ماه بهادون و از هیچ حال بر کمال [illegible]

[illegible] تقی [illegible] از طلوع [illegible] بر آن [illegible] و مرا [illegible]

گفته اند چندان برو این ره که دوئی برخیزد گر هست دوئی به رهروی برخیزد

تو او نشوی ولی اگر جهد کنی جائی برسی کز تو توئی برخیزد و این مرتبت [illegible]

[illegible] علما و مشایخ کرام رضوان الله علیهم اجمعین را حاصل بوده چنانکه احیاناً از ایشان

[illegible] اظهار کرده اند و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده [illegible]

و سلمان با یزید رحمه الله علیه گفت

[illegible] و حسین منصور [illegible] گفت

حضرت [illegible] آورده که در [illegible] آمده که موسی علیه السلام [illegible]

در [illegible] حلاج [illegible] انا الله [illegible] گفت روا باشد

از درختی [illegible] و خواجه [illegible]

[illegible] حلاج گفت من [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible] باشد و [illegible] تعالی [illegible]

ان [illegible] النبی صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و [illegible] الاخر [illegible] علی [illegible]

[illegible] الکرم من [illegible] و تری [illegible]

و در عجم گفته اند مسکر تو بدانکه [illegible] آدم [illegible]

مرد

و شیخ سعدی نیز همین معنی فرموده بیت اگر [illegible] فلک [illegible]

[illegible] در هر باب [illegible] گفته‌اند [illegible]

[illegible] و در صد او [illegible] نظر [illegible] و [illegible]

[illegible] سبب [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] شکسته [illegible]

[illegible] و این [illegible]

[illegible] این [illegible] و [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] در [illegible] کمال [illegible]

و حرکات و سکنات شان علی التواتر [illegible] اوقات الایام و اللیالی [illegible]

[illegible] گفته‌اند بیت [illegible]

[illegible] امروز [illegible]

[illegible] که هر [illegible]

[illegible] در [illegible] و در [illegible] برتری [illegible]

[illegible] من جانب [illegible] و لا تحرکی الا [illegible]

[illegible] در ترقی و [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] کمالات [illegible] مردم [illegible]

[illegible] و [illegible] از عجب و غرور

بود و مستبری البته دشمن کام گردد و بلغاء عرب گفته اند

و قیل

بذل اموالست در مواضع خیر و زیاده از اندازه قوله تعالی

و قال جل جلاله ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و قال

النبی علیه السلام و منعما [illegible] فرموده

و تحقیق [illegible] رسول [illegible] و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و

لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا و هر که اسراف را جود و سخا شمرده [illegible]

[illegible] خیال محال در حق او محقق آید و در [illegible] گفته اند [illegible]

[illegible] اتلاف را که یاد کند [illegible] و در کلام عرب آمده [illegible]

[illegible] و السرف جودا [illegible] [illegible]

[illegible] الکبیر

امساک کردن است از بذل آنچه بر صاحبش زیادت بود و دیگران [illegible]

باشند و جهت آنکه چون بدهد اثرش بیش دهنده گران نماید و دادنش بر دل [illegible]

و این خصلت بچهار مرتبه نهاده اند اول آنکه بقدر مالابد خود بخورد [illegible] بدیگران ندهد

دوم آنکه [illegible] بقدر احتیاج خود [illegible] بدیگران دهد سیم آنکه اگر دیگری چیزی [illegible]

پیش کسی دهد برنجد چهارم آنکه اگر دیگری چیز بدو دهد اگرچه بخود مکافاتش [illegible]

برنجد و این مرتبه غایت بخل است قال النبی صلی الله علیه وسلم البخل شجرة من النار و اغصانها

متدلیات فی الدنیا فمن تمسک بغصن منها جره الی النار و در عجایب المخلوقات آمده که

رسول

رسول صلی الله علیه و آله طواف خانه مبارک میکرد و مردی را دید که دست در پرده کعبه زده و گرفته

میگفت الهی بحرمت این خانه که گناه مرا ببخشی و اگر نبخشی رسول صلعم گفت [illegible]

قال [illegible] ذنبک اعظم ام الجبال فقال ذنبی [illegible] رسول فقال

ذنبک اعظم ام البحار فقال ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام الارضون فقال

ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام السموات فقال ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام

العرش فقال ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام الله فقال الله اعظم و اعلی

فقال یا رسول الله [illegible] ذنبک فقال یا رسول الله انی رجل ذو ثروة من

المال و ان السائل لیأتینی فکانما یستقبلنی بشعلة من نار فقال صلی الله علیه و آله و سلم

الیک عنی و لا تحرقنی بنارک [illegible] لو قمت بین الرکن و

المقام ثم صلیت الفی الف عام و بکیت حتی تجری من دموعک الانهار [illegible]

[illegible] و انت لئیم [illegible] آن [illegible] و ان الکفر [illegible]

[illegible]

[illegible] فلیس [illegible] و ان [illegible]

[illegible]

[illegible] فی الدنیا [illegible] فی الآخرة [illegible]

[illegible] لا تقطعوا [illegible]

لا [illegible] فی [illegible] من [illegible]

[illegible]

و بعضی بود در ایام و جهانی علی شد و در حرب ... قتل بود

صفت هفدهم

... [illegible] ... تکبر ... [illegible]

برتری گزیدن است و دیگران را به چشم حقارت دیدن و از خود دانستن اگر چه در مرتبه برابر ...

و باشد ... این صفت در مردم ... و چنانکه ...

موصوف ... سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق ...

الارض ... [illegible] ...

ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و قال ... تعالی ...

... و در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی ...

... [illegible] ... و قال ...

... احد فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر و قال ... [illegible]

... [illegible] ... انا خیر منه خلقتنی من نار ...

... [illegible] ... الکبریاء ... [illegible] ...

... [illegible] ... عجبت من ... [illegible]

ذکر علاج ... [illegible]

... [illegible] ... مردم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

[illegible] در بیان [illegible]

رفته دل [illegible] شود [illegible] و صد [illegible] شود

و دیگری گفته [illegible] شود [illegible]

[illegible] نفاق [illegible]

[illegible] و [illegible] گفته اند و دیگر

[illegible] بیم [illegible] گفت [illegible]

و در حق بعضی منافقان که [illegible] در بیان [illegible] و چون [illegible]

[illegible] نفاق [illegible] و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا

الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون

[illegible] و از [illegible] کرد

[illegible] و [illegible]

[illegible] فی الدنیا والآخرة [illegible] انی اعوذ بک من النفاق وسوء الاخلاق

و قال النبی صلی الله علیه و آله [illegible] من [illegible]

علیه [illegible] من کان ذا وجهین فی الدنیا کان له یوم القیمة لسانان من نار [illegible]

[illegible]

قدر هر سخن [illegible] همه بینند و چون گفت [illegible] هر دو جهان [illegible]

و دو روی که او سخن [illegible] همچو کاغذ سیاه و گونی دو رویش [illegible] چون قلم که [illegible]

و آخر که منافق [illegible] و [illegible]

[illegible] و دو روی گفته زبان [illegible] دل [illegible]

[illegible] [illegible] اقرار [illegible]

پسندیده نباشد [illegible] و مذمت غیبت آن [illegible] شنیدن و [illegible] از پیش [illegible]

و بعضی گفته اند [illegible] چون [illegible] دانم [illegible]

[illegible] گفته ام اگر [illegible] با کوه و دریا بود دگر چند [illegible]

[illegible] از کوه و دریا [illegible] چو [illegible] هر دو [illegible] و در کلام [illegible]

یعنی مردی [illegible]

[illegible] و آن [illegible] چنانکه گفته اند

[illegible] که [illegible] و آن استعمال قوت [illegible]

[illegible] و بعضی آن [illegible]

[illegible] فردوسی گوید [illegible]

[illegible] و امیر

المؤمنین علی [illegible] گفته [illegible] الجبن [illegible] و [illegible]

[illegible] و ان المرء [illegible] العلم [illegible]

[illegible]

من غيرك الاستحقاق فانها تحطه على ما كان عليه ولكن بعد
ان كثرت ذنوبه وظهرت عيوبه وصار مواليه معاويا ومادحه
هاجيا و فيثاغورس حكيم گفت خاصة الانسان تعرف نسبتين بان
يكثر كلامه فيما لا ينتفع به وان يخبر بما لا يسئل عنه
ساكن شدنست از حركت در طلب آرزوها ضروری که عقل و شرع بر آن رخصت
دهند و آن خود از روی اختیار بود و نقصان خلقت [illegible]
و بی اعتمادی کردنست در آنچه عقل و نقل رخصت تصرف آن جایز داشته باشد و این
معنی در مال و عیال تاثیر دارد و بدرویشی سرایت کند چنانکه رسول علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible] و خیانت کار همیشه از همه کس هراسان بود چنانکه گفته اند الخائن
خائف [illegible] بدی حال دیگران خرمی کردنست [illegible] بر یک دانه
بتصور آنکه بدان بد که بدیشان رسیده از بی تدبیری ایشان بوده و هرگز بدان خواهد رسید
چه اگر بر خود تصور کردی و دانستی که از قضا و قدر است و نیکی [illegible] هرگز چنین نکردی
و برین عمل اقدام ننمودی اما اگر مرگی رسد بدان شماتت نتوان کرد که دزدیست که از همه
در آید و در معنی گفته اند لا شماتة في الموت موسی علیه السلام از خدای تعالی درخواست
[illegible] الاعداء [illegible]
پوشیدن هنر است که در وی باشد تا دیگری نیاموزد و اگر چه اثر آن هنر بیچاره تمام
بر آموزنده باقی باشد و هیچ از آن نقصان نپذیرد بلکه از آموزیدن زیادت گردد یا عیبی
که در دیگری بود او را آگاهی ندهد از آن باز گردد و اگر چه خبر دهنده و گوینده را در گفتن زبان

دور باکفش سیح سودن شود و در بعضی گفته اند [illegible] با آلی پیش شود کر لفظا ظاقی زاید

نو نهایت بوی رقول [illegible] باشد [illegible] روشنی مرد و در لفظ شوی صواب [illegible] هم بر سر قول

برین نکته مجاوز باشد [illegible] از پی آنکه [illegible] شیشی شرمت [illegible] حضر بیان وارد کو [illegible]

خود باشد [illegible] و در بیان [illegible] ظلم [illegible] الذل [illegible] شیم الاکارم

والضعیف [illegible] فعال الاثم و در کلام حکما آمده است [illegible]

[illegible] اوکه دولت [illegible]

[illegible] بعاش [illegible] بیست [illegible] ظالم [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] بوصل [illegible] بیشتر [illegible] ظلم [illegible]

[illegible] و در کلام [illegible] ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار

مالکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون و [illegible] الا لعنة الله علی

الظالمین و [illegible] الظلم ظلمات یوم القیمة

و قال علیه السلام ان الله حرم الظلم علی نفسی و علی عبادی الا

فلا تظالموا و قال علیه السلام اتقوا دعوة المظلوم فانها [illegible]

و در کلام امیر المومنین آمده لا تظلمن اذا ما کنت مقتدرا فالظلم آخره یأتیک

بالندم نامت عیناک والمظلوم منتبه [illegible] المظلوم

[illegible] یدعو علیک وعین الله لم تنم و در کلام عرب آمده الظلم [illegible]

اخبات وقاطع النبات و [illegible] الم تعلم بان الظلم عاقبة [illegible] الظلم

عند الله [illegible] و کسری انوشروان [illegible] الظلم [illegible]

بین الظالم والمظلوم وگفته اند اقل المعاصی [illegible] واخر [illegible] [illegible]

[illegible] کو بیست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وقوم گویا [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] چو [illegible] گشت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] درون او [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دروغ بود [illegible] [illegible] [illegible] میگردد

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن

ان بعض الظن اثم وقال الله تعالی ان یتبعون الا الظن وان الظن لا یغنی

من الحق شیئا وقال النبی صلی الله علیه وآله ایاکم والظن فان الظن

اکذب الحدیث [illegible] [illegible] [illegible] بین [illegible] و [illegible] دروغ [illegible] در خود

[illegible] و خصال ذمیمه خود را ندیدن [illegible] [illegible] [illegible] چنانکه شاعر گوید [illegible]

ای به عیب کسان [illegible] تو در خود نبینی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از خود [illegible] [illegible]

خود [illegible] از [illegible] [illegible] تو در خود نبینی [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در اخلاق ناصری گوید صفت [illegible] [illegible] غالب است و [illegible] از ایشان [illegible]

[illegible] صورت [illegible] جمع کرده اند چنانکه گفته اند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

امر جمیع رسانیدنست بانکه بر تو اعتماد کرده باشد و از تو توقع نیکی داشته باشد

صفت را وجوه بسیارست و استعمال آن در ما مواجه و مشوده عمر واتفاق [illegible]

[illegible] مضیعه و حقوق محمود باشد و قال النبی صلی الله علیه وآله کل [illegible]

[illegible] و در سخنان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]

[illegible] و در کلام معجز نظام

[illegible] و اصحیت و شبیه [illegible] و در تفسیر عظیم آن

و این بر دیگران تعوق جستن ... قدرت خود را آن امور بکمال شمردن و دیگران در آن

عاجز پنداشتن [illegible] خصم را ... کردن و کینه رسانیدنست بخیر موقع و اگر موقع بود

[illegible] و در مصابیح از رسول صلی الله علیه وآله [illegible]

من الشیطان وان الشیطان خلق من النار وانما تطفأ النار بالماء

فاذا غضب احدکم فلیتوضأ و قال صلوات الله وسلامه

خیارکم من یکون بطی الغضب سریع الفی و شرارکم من یکون سریع

الغضب و بطی الفی و قال [illegible] و لیتم الغضب [illegible]

[illegible] الغضب جمرة من الشیطان و قال علیه [illegible]

الغضب [illegible] من النار فمن وجد ذلک منکم فان کان قائما

فلیجلس و ان کان جالسا فلیضطجع [illegible]

[illegible] کفتن بعضی از آن ... بدی بایشان رسد و این صفت [illegible]

[illegible] و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه

و در مصابیح از رسول صلی الله علیه و آله مرویست قال اتدرون ما الغیبة قالوا
فقالوا الله و رسوله اعلم قال ذکرک اخاک بما یکره قیل
فرایت ان کان فی اخی ما اقول قال ان کان فیه ما تقول فقد
اغتبته وان لم یکن فیه فقد اتهمته و قال علیه السلام من ذب
عن لحم اخیه بظهر الغیبة کان حقا علی الله ان یحرم لحمه علی النار و قال
الحسن البصری الغیبة فاکهة النساء و در کتاب منثور الحکم آمده لا تبتدی من العیوب
ما ستره علام الغیوب و قال علیه السلام من یستر الذنوب علی نفسه ستره
الله فی الدنیا والآخرة دروغ سرم عیبهاست علما گفته اند صمت و
آنکه بیان دروغ چه تمیز و شرف انسان بر حیوان اول بواسطه نطق است و غرض
از نطق اعلام غیر بود و بر آنچه میگوید و دروغ منافی این معنی است پس دروغ سایل خاصیت
نوع انسان بود قوله تعالی

و در مصابیح از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
ایاکم والکذب فان الکذب یهدی الی الفجور یهدی الی
النار و قال علیه السلام ویل لمن یحدث فیکذب لیضحک به القوم
ویل له و قال علیه السلام اجتنبوا الکذب و ان رایتم فیه النجاة
فان فیه الهلکة و قال علیه السلام ایاکم والکذب فانه باب
من ابواب النار و قال علیه السلام من کذب علی متعمدا فتبوء من
مقعده النار و سئل رسول الله صلی الله علیه و آله من یزنی قال نعم

یسرف قال نعم قیل المؤمن یکذب قال لا و امیر المؤمنین علی فرمود
الکذب حیض الرجال و قال علیه السلام لا حیاء بحریص و لا مروت لکذوب و
در کلام حکما آمده است الکذاب و المیت سواء لان فضیلة الحی نطق فاذا لم
یوثق کلامه فقد بطل حیاته عبد الله مبارک گفت اول عقوبة الکاذب رد علیه
صدقه و گفته اند من عرف بالکذب لم یسمع صدقه و قیل الکذب مجماع
کل شر و اصل کل ذم و در کتاب منثور الحکم آمده الکذاب اشر من اللصوص
لان اللص یسرق مالک و الکذاب یسرق عقلک و ایضا فیه لا یلزم
الکذاب شیئا الا غلب علیه خلیفه عباسی در نصیحت پسر گفت یا بنی ان اردت
المهابة فلا تکذب فان الکاذب لا یهاب و لو لف به الف سبب
دروغ در هیچ سخنی و در هر کاری ناپسندیده است الا در صفات شعر گفته اند احسن الشعر
اکذبه سعدی شیرازی گوید دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز بستان بهتان
ظاهر کردن چیزی است بر کسی که آن چیز در آن کس نبود و از صور آن او را خللی رسد و این صفت را
افترا نیز گویند قوله تعالی فاجتنبوا الاقوال الزور تفسیر سخن چینی است یعنی
ازین سخن بدان بد منت بی آنکه از گوینده پرسند تا در گفتن منت پذیرند و این رذیله را
سعایه نیز خوانند در کلام مجید می آید هماز مشاء بنمیم و قوله تعالی ویل لکل همزة
لمزة و در مصابیح از رسول صلی الله علیه و آله مرویست النمیمة سیف قاتل و در کتاب
منثور الحکم آمده است لا یدخل الجنة نمیمة و نمام و در کلام حکما آمده النمیمة
دناءة و السعایة رداءة هما راس الغدر و اساس الشر و اجتنب

اهلها و در کتاب ادب الدین والدنیا آمده است اوحی الله تعالی الی موسی ان فی
بلدک ساعیا ولست امطرک وهو فی ارضک فقال یا رب دلنی علیه حتی
اخرجه فقال یا موسی اکره النمیمة وانا اثم [illegible] بی شرمی کردنست [illegible]
از خدا و خلق و مهتر و کهتر خود نیندیشیدن و بیم نداشتن [illegible] چون شرح بعضی
از خصایل و فضایل و رذایل داده شد اکنون خصایلی که هر دو روی دارند ایراد کنیم
الحرص والطمع از و آرزو جستن و طلبیدن چیزهاست زیادت از واجب و ما یحتاج
و در آن ولوع نمودن و چندانکه بیش یابد بیش جوید و آنرا نهایت نیست و بر دو صورت
یکی آنکه در طاعت و عبادت و طلب معرفت حریص باشد و در آن ناشکیبا باشد و آن از جمله
فضایل است دوم آنکه در امور دنیاوی این صفت داشته باشد و آن از رذایل است و در
احادیث قدسی از رسول صلی الله علیه و آله مرویست لو کان لابن آدم وادیان من
من الذهب لیتمنی الیها ثلثة ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و
قال علیه السلام اللهم انی اعوذ بک من جمیع ما یهدی الی
الطمع غیر مطمع و در ترغیب بر حرص ولید بن عبد الملک گفته لا تؤخر لذت
الیوم الی غیر فانه غیر مأمون و حریص پیوسته ناپاینده و نکوهیده باشد چنانکه گفته
لا یؤخر لذت الیوم الی غیر فانه غیر مأمون و بر ترک حرص از کعب الاحبار
مرویست که در توریة آمده یا ابن آدم کما لا اطالبک بعمل غد لا تطالبنی برزق
غد و قال امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] ما ورثت
حزنا طویلا و قال علیه السلام اخاف علیکم اثنین اتباع الهوی

وطول الامل فان اتباع الهوی یصد عن الحق وطول الامل ینسی الا

وقال الحسن البصری افضل الجهاد جهاد الهوی قوله تعالی ارایت

من اتخذ الهه هواه و در کلام حکما آمده الحرص مفسد الدین والمروة

و فصحای عرب گفته اند شعر بالحرص قوتی و مزی فوائده وکلما زدت

حرصا زاد تقویة و در کلام سنکفی خلیفه آمده من شغل نفسه بکثرة

المال فقد یعجل لنفسه الوبال قبل المال فردوسی گفته بیت پرستنده از و

جویا کین بگیتی ز کس نشنود آفرین و در منع حرص جلال الدین عتیقی تبریزی

گفت بیت مالی که جمع میکنی از نیک و بد بکری مپیکار تو هر زن خود میکنی مکن

صاحبدلی گفت چندانکه تعلق خاطر آدمی زاد بروزیست اگر روزی ده بودی بمرتبه ملائکه

در گذشتی بندگی در ترک حرص گوید رباعی گر پیروی حرص بد آموز کنم هر لحظه هزار غم

پس اندوز کنم چون صرف جانم که بحرصی پس از این روزی بشب آرم و شبی روز کنم

حکیمی پسر خود را وصیت کرد [illegible] فانه یبعثک الی النار

و یحرک الی المهالک و بزرگان گفته اند رب طمع یهدی الی فجع

در اخلاق ناصری گوید حرص در قوم عجم بسا غالب است الخ مکر بر دو صورت

یکی آنکه در راه دین بوده اموری که مردم را براه آورد و آن از حساب فضایل است و حق سبحانه

و تعالی با فرشتگان و انبیا علیهم السلام و غیرهم در معنی مکرها بسیار کرده است

و شرحش در کتاب مکر الله مسطور است و بدین سبب خود را جل جلاله خیر الماکرین

خوانده است و بتخصیص رسول صلی الله علیه و آله مکر در جهاد مستحسن داشته و فرموده الحرب خدعة

دوم آنکه در امور دنیاوی بود و آن نامحمود است بواسطه آنکه مکر خویش بدیگری عاید گردد

بلکه آن بالبته بفاعل راجع شود چنانکه حق تعالی میفرماید ولا یحیق المکر السیء الا باهله

و در کشاف از رسول مرویست من عز لاخیه بیتا وقع فیه مکنا شاعر گوید

بیت بد مکنی و نیک طمع میداری تا هم بر باشد سزای بدکرداری نشنیده ستی

تو این مثل پنداری گر خشت باسیا بری خاک آری و مکر و زمان بیشتر از مردان بود

و حق تعالی مکر زنان را عظیم خوانده و انه کید کیدهن عظیم و شرح مکر زنان کتابها ساخته اند

و مجلدات پرداخته و از هزار یک از مکرات ایشان نشناخته اند قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible] و در اخلاق ناصری گوید حیله در قوم عجم غالب است

[illegible] بر اقوال و افعال مضحکه اقدام نمودن است و آن بر دو معنی بود

یکی آنکه چون آن مزاح لطیف و شیرین بود جایز است زیرا که از حضرت رسالت و صحابه و دیگر

کاملان این معنی بکرات بظهور پیوسته و شرحش در کتب تواریخ مسطور است و بنابراین

گفته اند الهزل فی الکلام کالملح فی الطعام و اما در وقع مزاح کننده در نظر مردم

نقصان پذیرد چنانکه سلمان فارسی امیر المؤمنین علی را در آن وقت که حضرت علی پنهان خسته خرما

بر روی او میزد گفت [illegible]

آمده المزاح یاکل الهیبة کما تاکل النار الحطب و در عجم گفته اند بیت اگر خواهی که بر مقدار

باشی مکن با کودک و با بنده بازی دویم آنکه بمرتبه رساند که از آن زیان دینی و دنیوی از جاه

و مال و غیر آن بدیگری عاید گردد و این منهی است و از جمله رذایل است و از رسول صلی الله علیه و آله

مرویست المزاح استدراج من الشیطان و الخداع من الهوی [illegible]

و ... نفس ... قوت است که در وجود انبیا ... قوت است که از نفوس ...
سبحانی که نفس ... صحیح گردانیده است و اشرف آن قوت ملکیت است و در قرآن آن ... نفس مطمئنه
و اوسط را که قوت سبعی است نفس لوامه گویند و اول را که بهیمی است نفس اماره خوانند
حاصل آنکه نفس ملکی صاحب ... است و نفس سبعی اگرچه او ... باشد ... مقابل
اوست و ... دو ... نماید و نفس بهیمی ... اوست و حکمت در وجود نفس بهیمی است
که آنرا از حیوانات و ضلالت ... وجود نفس ملکی حاکم و فرمان روا بودن ...
تا ... حق و ... باطل باشد ... آن نفس را مطمئنه گفته اند ... عقل ...
و نفس ... است ... گردد ... [illegible] ...
مخالف ... الساعت ... [illegible] ...
بود ... [illegible] ... قدوه ... حق تعالی گردانیده است
تا ایشان را از بیابان ضلالت و جهالت بجاده شریعت و صراط مستقیم دین الهی ... و نفوس
شریف ایشان را بانواع فضایل آراسته و از انواع رذایل مجرد فرموده تا آن نفوس ...
وجود فضایل و عدم رذایل ... عصمت و ... گشته ... آن ...
معجزات ... نفوس ... خلایق ... متابعت ... نفوس ...
گردد ... چنانکه نفس نبی ... عموم خلایق ... و ...
فضایل و عدم رذایل ... نفس رسل ... بود ...
از نفس رسل ... بود ... اولو العزم ... کمالات ...
نفس ... بالا ... و قوت آن ... باشد که با شارت ...

کرامت که پیدا آید [illegible] در شدت گاه [illegible] قدمیان [illegible] صیاد [illegible] ایشان

حیرت [illegible] اولیا [illegible] عادت [illegible] شد

انبیا و چون [illegible] معجزات [illegible] مستعد [illegible] باشند [illegible] عادت [illegible]

[illegible] معرف [illegible] معجزات

و شیخ سعدی [illegible] یکی پرسید از آن گم گشته فرزند

که ای روشن روان پیر خردمند ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی

بگفت احوال ما برق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نهان است گهی بر طارم اعلی نشینیم

گهی بر پشت پای خود نبینیم اگر درویش بر حالی بماندی سر و دست از دو عالم برفشاندی

[illegible] فروتر از نفوس انبیاست و اولیا اگرچه قوت معجزه

نیست اما چون متابعت سیر انبیا نمایند [illegible] کرامت [illegible] آثار [illegible]

چنان شد [illegible] مرضی [illegible] و بعضی زمین [illegible] ایشان [illegible]

تعالی ساخته کرده [illegible] مراتب [illegible] والله اعلم است

و این معانی [illegible] خواجه عبدالله انصاری [illegible]

که بهر چه بینی کمی باشی و اگر که آب روی تهی باشی دل بدست آر تا کسی باشی شیخ ابو محمد مرتعش

گفت سالک اگر چه بر هوا رود [illegible] کرامات [illegible]

نباشد و حکم آن [illegible] فروتر از نفوس اولیا است [illegible]

[illegible] امام [illegible] نیست که قلوب ایشان از غایت صفا درون [illegible] استدلال [illegible] کنند

بر سبیل [illegible] باشند و چون تقریر ایشان [illegible] یقین باشد وقوع آن خیر موافق

[illegible] إن في ذلك لآيات للمؤمنين قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]
قطعه [illegible] قال النبي صلى [illegible] [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] [illegible] و ذات [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] بعض [illegible] [illegible] نفس [illegible] حاصل شود [illegible] گشت
[illegible] است [illegible] آید [illegible] جواب [illegible] [illegible] یونان [illegible]
ایشان همراه آن کتب ساخته [illegible] [illegible] آن [illegible] است و [illegible]
[illegible] میان [illegible] آدم [illegible] [illegible] قابل [illegible] [illegible] اتفاقی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و عرش و [illegible] آن [illegible] کرده
[illegible] رسول [illegible] وقت هجرت [illegible] [illegible] [illegible] سالک [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حاصل [illegible] آن بود که علامت [illegible] رسید
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نفوس [illegible] است
و [illegible] [illegible] یافت [illegible] وقت [illegible] [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
و قطع [illegible] [illegible] عظیم دارد و [illegible] [illegible] است چه بوده
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مرد و زن و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] و سبب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] علم [illegible] [illegible] شرع [illegible] تمام است [illegible] [illegible] [illegible]

رفتارها از درون آمده در برون دیدیم از مثال هر گنج در دست یافتن و بسیار دیدیم
از هر کوی به یک مثقال [illegible] هم نمی یابی اگر حقیقت حال نمود و فکر کردی [illegible]
از تو نهفته معرفت و معرفت حقیقی تر تو تحقیق کرده و شیخ [illegible] گفت [illegible] نیافت
صد سال [illegible] قدم [illegible] صباح و گفت [illegible] [illegible] اغلب [illegible]
[illegible] علیک [illegible] و چاه [illegible] [illegible] منتهی [illegible]
بجهد [illegible] که [illegible] [illegible] شنیدم [illegible]
از [illegible] بیرون [illegible] [illegible] و [illegible] دل در تو [illegible]
و آنرا دو جهت است یکی در عالم معنوی روحانی و بدان اقتباس علوم و دانایی کند
و آنرا قوت نظری و عقلی گویند و دوم در عالم سفلی جسمانی و بدان [illegible]
[illegible] اثری [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] احوال [illegible] حاصل میکند و [illegible] غالب [illegible] ملکی [illegible]
و نفس [illegible] [illegible] حسمانی و نفس [illegible]
[illegible] غالب گردد و هر گاه نفس [illegible]
قوت نفس [illegible] [illegible]
حال کرده و دنیا پرستی [illegible] [illegible] قوی [illegible]
جانب مربی باشد و [illegible] لاجرم آدمی هر زمان بر صورتی و حالی
باشد و بنا بر این [illegible] و دنیا [illegible] در هر حالی که بود [illegible]
حقی [illegible] علیه [illegible] چون نظر در باطن خود و درون دیگران کرد [illegible]

و چون ظاهر او ... دیگران نگریست شود ... و چون در باطن شود

ظاهر دیگران نظاره کند محمود گشت بینی و آدم بین الماء و الطین و چون عدم ملحوظ شود

و باطن دیگران بگرید گفت ای درویش مرده صفت باقی شد بود اگر ظاهر را ...

حسبنا ثبت ... که دنیا ... و هر او زنده در دنیا ... است و ... معرفت ...

بود و پایان ندارد و آنچه ... بود و پایان ندارد و رفتن ... باشد ...

... بلکه از بهر ... این با ... رسید و ... رسول علیه

علیه و آله و سلم ... فرمود

در صفت ... که ... فرق میشود

شیخ ابوسعید ابوالخیر را پرسیدند که پیغمبر صلعم گفته است که دنیا زندان مومن است و بهشت کافر

و تو درین کار ... و من ... گفت ... شیخ فرمود ... یاران ...

نعمتی که ... در بهشت ... این ... باقی ... زندان دارد

... که ... بهشت دارد ... هیچ ...

... در خوبی و ...

دنیا ... و ... هر ... در ...

... و ... هیچ ... توان کرد

... هیچ ... و ... همه کس ...

بر ... خود ... هیچ ... معرفت ... رسیده

تواند رسید چنانکه در کلام مجید از آن خبر میدهد

[illegible] علیه السلام [illegible] [illegible] عشق [illegible] بعضی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن ساقی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و نوح علیه السلام رستگاری [illegible] [illegible] یافتند

و ابراهیم [illegible] خلعت خلت [illegible] علیه السلام [illegible] آتش [illegible] و موسی علیه السلام

[illegible] و کلم الله موسی تکلیما [illegible] [illegible] و داود علیه السلام

یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و [illegible] سلیمان [illegible] [illegible]

لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی [illegible] [illegible] و عیسی علیه السلام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] [illegible]

[illegible] از این مرتبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و تعالی [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] قال الله [illegible] [illegible]

قال علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] العارفون [illegible]

همچنین بود در اینجا بیان [illegible] بخلاف [illegible] عظیم [illegible] وجود [illegible]

که ظرف وجود آنها [illegible] بنسبت [illegible] جمیع [illegible] و [illegible] واین مرتبه را [illegible]

[illegible] مثل [illegible] دنیا [illegible] اگر [illegible]

باید [illegible] [illegible]

[illegible] منزه باری تعالی است لاجرم [illegible] واجب الوجود [illegible] فهم [illegible]

واضح [illegible] و بیان [illegible] مثال آن [illegible]

[illegible]

حقیقت [illegible] [illegible]

[illegible] گفته اند که [illegible]

[illegible] کرده اند [illegible] شدند و بعضی علما [illegible]

معصیت [illegible] توفیق [illegible] عالم الهی [illegible]

هدایت یافتند

چون معلوم شد که ماسوی الله آنچه [illegible] هر نوعی [illegible]

که هیچ [illegible] و خالق همه [illegible] و آن [illegible] تعالی [illegible] واجب الوجود

[illegible] وجود [illegible] قدیم [illegible] زوال و فنا [illegible]

[illegible] زوال و فنا [illegible]

که [illegible] بدین عظیمی را البته صانعی باید هر کس بقدر فهم و عقل خود [illegible]

حق [illegible] اگرچه [illegible] واقع [illegible]

نوعی ... که باشد ... و این شخص ... گشته ... کرده ... و دیگر ...

... باشد و در ... که کلام ...

... و ... که

... علی ... و ... هم

و رسول صلی الله علیه و آله و سلم از این خبر داده و گفته

و آنچنانکه در دار دنیا مختلف‌اند بعضی بر حکم الهی ... بر ... افتاده و ...

... مختلف‌اند و ... بعضی ... چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده

ستفترق امتی علی ... و سبعین فرقة ... علیه ... و ...

... هفتاد و دو ...

... چنانکه گفته‌اند ... حیوان ...

... در این باب ... هفتاد و دو ...

... هفتاد و دو ...

چه هفتاد و چهار ... کرده ... راهبر ...

راهبر ... کرده ... باش ... که ...

مردم ... شقاوت ... دو صورت کلی و حقیقی و آن ... چنانکه ...

علیه ... و ... چنانکه ...

...

شقاوت عارضیت و آن چنانکه در اول سعید بوده و بسبب اعمال سیئه شقی شده و آن ...

یکی آنکه بعد از اعمال شب بیداری با وضو رو بقبله [illegible] تا طلوع [illegible] شود [illegible]

[illegible] در حق آمده [illegible] از دنیا بیرون برود [illegible] بر شود [illegible]

آنکه [illegible] در اعمال [illegible] بیا [illegible]

[illegible] عمل صالح [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

حضرت حق جل جلاله [illegible]

[illegible]

[illegible] آنست [illegible]

[illegible]

و از خصوصیات یکی آنست [illegible] دیگران [illegible]

[illegible] علام [illegible]

و از جمله رسول صلی الله علیه و سلم فرموده [illegible]

[illegible] در وقت [illegible]

[illegible] معنی [illegible]

[illegible] عمل صالح [illegible]

[illegible]

[illegible]

عمل صالح کردن [illegible]

بخدمت ایشان مشغول شود و از هوای نفس باز رود و آنچه مطلوب بود در نفس خود نشود و بیابد

مثلی ... و اگر ... بدین سبب ... بود ... بزرگی از این

دل بخدمت ... ایشان ... اگر پاک شوی ... تو در ... مستحق ... شوی ... شسته ... تو ... تحقیق ... خاک شوی ... و چون

... سبب ... صالح ... آن عمل ... مشغول ... شود ... ملک ...

... آبی ... و ... کلمه طیبه ... و چنانکه در قرآن ... طیبه ...

و در این عمل ... از ... عمل ... در ...

... ظاهر ... عمل ... باشد ... از ... و ... و ...

... دو ... ... و ... او ... این ... علم ...

... و ... غالب ... و ... بزرگی ... ...

... مرتبه ... ...

این مرتبه ... و ... و ... و ... و ...

... و دیگر از ... علم است و علم ... باشد ... علم ... و ...

... از ... بود

و علم دیگران ... نسبت بعلم ... قطره ... دریا و علم ... از علم خدا ... است ... و

و چنانکه ... از ... صالح ... باشد ... عمل ... و ... باشد ... و ... و ...

شود ... خود ... کردد ... باشد ... و ...

... مرتبه ... صورت ... شود ... و ...

قوت صفت هستی و صفت ذوقی از تیغ کرده که صفت ما به چه اندر و حق

محو گشتی که گفت بیست و دوم که التوحید اسقاط الاضافات . لاجرم ظاهر وجود ش

حق می خلایق باشد و ابتلا هم اغلب اولیا و عفا هم آنجا که رسول علیه السلام از حق تعالی

حکایت کرد بی سمع و بی بصر و بی نطق و بنیاد عمل صالح بر آن کسی . . باید

یعنی نفس را از زر و مال دادن و بر یافت آرزوها خو کرد و حرص کرد . . . ا

گریان و . . . دوزخ آب و بهر او میسند . . . حق تعالی می فرماید

زیرا که کمال خوف و رجا تمام میرسد و بی مجاهده و ریاضت هیچ مرتبه و منزلت

حاصل نشود . . . صفت هشتم . . . در کلام مجید آمده

و شیخ جنید بغدادی رحمه الله گفت الجوع طعام الله فی الارض . . .

سالک . . . خوردن حق تعالی . . . می فرماید

هر که کم خورد و کم خسبد . . . از

صفت هفتم . . . در عمل صالح

زبان را نام خود . . . که رسول . . . قرآن . . . ولا تقف

. . . ان من قال به صدق و من حکم به عدل و من عمل به رشد . . . هدی الی

صراط مستقیم و در سلوک پیوسته مرگ را یاد کند . . . کنند . . .

. . . نماید و رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید

و باید که از . . . باشد . . .

در حجب شده و دچار عطل نموده [illegible]

و چندانکه سالک در این صفت اقدام نماید علم و شوق او و شهود حق ثابت باید و ذات غیر [illegible]
و ده فوجاء و باران در دعوی ملک انجم که مبهر شود و وصف که حقیقت حق ثابت [illegible]
کرد و مانا که کشف اند تو و رشته شوی تجلی [illegible] حق ثابت کرد [illegible]
انطلس بهجا مراد از ریاضت و ترک آن [illegible] و حق [illegible]
مجیدا تره

و قول تعالی

در مقامی دیگر ذکر [illegible]

و رسول صلی الله علیه و سلم فرموده [illegible] افضل الذکر لا اله الا الله [illegible]
شاکر [illegible] و رامرد [illegible] ذکر [illegible] عشاق [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] ذکر [illegible] حق [illegible]
[illegible] زبان خاموش [illegible] که سالک [illegible]
ذوق [illegible] ذکر باید چنان که در وقت [illegible]
[illegible] خلوت [illegible] خلوت [illegible]
در خلوت [illegible] روی نماید و کشف حقیقی پدید آید [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و سلم [illegible]
دمیدن [illegible] ذکر [illegible]

دایمی در [illegible] حق تعالی از عالم [illegible] و ملکوت و لاهوت [illegible]
[illegible] رسول معروف و معرفت [illegible] در حجب [illegible]

و در مبتدی حال که سالک را [illegible] و آید باز ماند و دیگر عروج نتواند کرد که مرتبه نفس [illegible]

نیز برد [illegible] سلوک باید کرد اگرچه [illegible] نفس و [illegible] سلوک [illegible]

خواهد [illegible] [illegible] بهترین صفت [illegible] عشق [illegible] عروج [illegible]

[illegible] مردم [illegible] بودن و نقش [illegible] و معنی

[illegible] بر عنایی [illegible] عظمت دیدن و محو [illegible]

مردم [illegible] صفت [illegible] پرستش [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عشق و با [illegible] از احوال [illegible] محبت و [illegible]

[illegible] و کلام انبیا و اولیا و مشایخ [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] حضرت عزت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] افضل [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] و تا سالک [illegible] [illegible]

[illegible] طلب [illegible] و وصول [illegible]

[illegible] [illegible]

عشق [illegible] صفت [illegible] خود [illegible] صفت [illegible]

[illegible] آن صفت [illegible] تعالی [illegible] [illegible]

و آن حسن است و آن نسبت خود تعلق دارد و محبوب خود چشته بدان کمال از آن حق ... بود و تعلق دارد رفت و حصول و وصول بدان کمال از آن مستغنی بود ... جمال الهی یافت چه که میان حسن و کمال فرق بود اگر چه عشق و ... بود ... مستغنا بود عشق ... او قرار ... نهاد ... بود ... از عصر ... عالم ... گشت ... حرکت ... پیدا ... آن جز و ... بود و دل ... وچون روح انسانی ... بجو ... حاصل گشت و بنا بر ... گفته اند

لولاکم ما عرفت الهوی * لولا الهوی ما عرفتکم — و در عجم گفته اند شعر

گر عشق نبودی و غم عشق نبودی * چندین سخن نغز که گفتی که شنیدی * ور باد نبودی که سر زلف ربودی * رخساره معشوق بعاشق که نمودی * و عشق دو گونه است حقیقی و عشق مجازی اهل دنیا را بود ... و ... حاصل ... لذت ... چنانکه گفته اند العشق محبة مفرطة از محبت و معرفت ... و ... عشق ... گفته اند ... عشق ... از آنچه در راه ...

مستمند مرا ... باشد و ... و ... می پوشند و ... قوم ...
... آورده ... چهار ... تا ... شان ...
... شان ... گشته ... شان ... گیرند ... شان ...
... مرا ... شان ... اند ... گردیده و ...
که ... صورت ... پوشش ... دیگر پوشند ... که ... شان ... جهت ...
و ... آدم ... چون ... شده ... شان ... بیا ... و ...
... شند و ... و ... خود ... پیشه ... اگر ... کیش ... و
میدانند و ... آن ... [illegible] ... نیز
... و ... اند ... دارند و ... دین ... شان ... و دیگر
... شان ... مذهب ... و ... یشان اگر چه ... ایشان ...
آدمی ... نیست ... چون ... شان ... و ... دین ... و
و ... آن ... زبان ... [illegible] ... و ...
... است که ... بر ... که ... و ... آدمی ... شان ... آن ...
... و ... باشد ... خواهند و ... عجیب ... است که آن قوم ... و ...
... شان ... و ... نشستند و ... سیدا ... و این ... روا
می ... که کسی را که ... است ... و ... است ... و ... رود ... شوار ...
که ... شود ... و ... است ... آن ... و ... که چون ...
... جرم ... و ... عجیب ... و ... گشت و ...

[illegible]

[illegible] کسی را نه بینی تو از یاد و آل [illegible] چنین است [illegible]

در عجایب المخلوقات آمده که بجزایر بحر چین گروهی سرخ چهره اند و قدشان [illegible]

[illegible] از تیزی گفتار فهم نتوان کرد و ایشان [illegible]

[illegible] فروشند و آهن در عوض [illegible] و در جزایر بحر زنگ نیز همچنین گروهی [illegible]

[illegible] و ایشان را هر حال با عزانیق محاربه باشد و عزانیق بسیار [illegible]

[illegible] در عجایب المخلوقات آمده که گروه گلیم پوش از تخم [illegible]

و مقام شان بجوار یاجوج و ماجوج است و گوشهاشان چنان بزرگ است که [illegible]

[illegible] و ایشان را [illegible] گلیم پوش میخوانند این روایت ضعیف است [illegible]

معتبر [illegible] پسر یافث بن نوح است و جد [illegible] بوده است و مقام شان [illegible]

بوده و در [illegible] ایشان [illegible] از دیگر آدمیان بزرگتر است [illegible]

که این نام بر ایشان اطلاق [illegible] و صاحب عجایب المخلوقات [illegible] گلیم پوش [illegible]

[illegible] در قلم آورده بود و اکنون اکثر [illegible] در تحت فرمان [illegible]

[illegible] دین اسلام مشرف گشته اند [illegible] پادشاهان [illegible]

و حاکمان [illegible] امیران کشورگشا [illegible] و بعضی از آن قوم [illegible]

و عبادت یزدانی و طلب [illegible] درجه عالی حاصل کرده اند و سرآمد زمان [illegible]

[illegible] شده و گلیم پوش گروهی اند بر آن صورت که صاحب عجایب المخلوقات گفته [illegible]

قابیل بن آدم علیه السلام اند و از دین بهره ندارند [illegible]

در جزایر بحر چین و زنگ گروهی سیاه چهره قوی هیکل پر قوت مردم خوارند و ایشان را [illegible]

جزایری

و ایشان در بلاد آن [illegible] که در آخر زمان [illegible] ظهور [illegible] بر آیند

و خروج ایشان نشانه بزرگ بود از آثار و وقوع قیامت و ایشان [illegible] تفسیر [illegible]

و صورت ایشان [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] ایشان خوب است [illegible] نوشتیم

و آن چهار [illegible] و [illegible] در [illegible]

آن [illegible] ملک [illegible] و [illegible] شرح احوال [illegible]

[illegible] و [illegible] و هر که [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible] نوشتن [illegible]

[illegible] در احوال [illegible] و ذکر [illegible] در قرآن و حدیث [illegible]

منها نموده تعالی

و در مساجد [illegible] علیه [illegible]

مسجد الحرام و مسجد الاقصی و [illegible] الحرام الکعبة المعظمه [illegible] خانه کعبه در مسجد الحرام [illegible]

و آن مسجد [illegible] و آن در شهر مکه [illegible] ولایت حجاز در اقلیم دوم [illegible] طولش [illegible]

و عرض [illegible] و [illegible] که در [illegible]

و در [illegible] که طرف شرقی آن کوه ابوقبیس [illegible] کوه ابوقبیس [illegible]

و طرف

از هاجر اسمعیل بیامد و ساره را بران شک افتاد و او را الزام نمود تا هاجر و اسمعیل را در پیش
ساره دور کنند و او بقربان حق تعالی ایشان را بدان زمین عاطل برد و بگذاشت هاجر
بطلب آب بران کوهها میدوید و اکنون میان دو دیوار بر حجاج لازم شده است و اسمعیل
میگریست و پاشنه پا بر زمین میمالید از زیر پاشنه آب زمزم پیدا شد هاجر پاره خاک بر سر
آن آب بند کرد تا تلف و ضایع نشود نقل است که اگر هاجر آن آب را بند نکرد رودی بودی
از همه رودها و همچنین بزرگتر و گفته اند که اگر اهل آنجا کافر نشدندی آن آب بر روی زمین
بودی اما بسبب کفر ایشان بنشیب رفت تا مانند چاهی شد چون آب پیدا شد قوم بنی جرهم
آنجا رفتند و اسمعیل در میان ایشان پرورش یافت چون اسمعیل بحد مردی رسید بفرمان
حق تعالی ابراهیم و اسمعیل آنجا خانه کعبه ساختند از سنگ کوه قیقان و آن خانه بی سقف بود
و حق تعالی حجر الاسود از بهشت بدیشان فرستاد و تا در رکن خانه نشاندند و آن سنگی بود
بمقدار نیم گز در نیم گز سقی تقریبا در اول سفید بود از بس که کفار دست ناپاک بدان مالیدند
سیاه شد کما قال النبی صلعم

و قال علیه السلام فی الحجر و الله سعة اصبعه یوم القیمة
له عینان یبصر بهما و لسان ینطق به و یشهد علی من اشتمله و قال علیه السلام ان الحجر الاسود
یحشر یوم القیمة و له عینان ینظر بهما و لسان یتکلم به و یشهد علی من قبله و انه حجر یطفو
علی الماء و لا یسخن بالنار اذا ارتدت علیه چون ایشان خانه کعبه ساختند و بر یاری آن مرشد
مردم بدانجا مقام کردند و آئینه خبر ساختن رغبت نمودند و بتدریج شعری شد هوایش
بغایت گرم است و آبش در اول غیر زمزم نبود حکایت آن چاه و انباشتن و آنکه کس نمیدانست

که کجاست عبد المطلب جد رسول صلعم بجنب [illegible] و [illegible] کرده و در اینجا مشهور است [illegible]

[illegible] یافت و قریش با او نزاع کردند [illegible] بر [illegible] است و در آنجا [illegible]

و چهل ارش عمق دارد و دو [illegible] یازده [illegible] است و بر سر [illegible] ساخته‌اند و [illegible]

[illegible] که [illegible] اند و بر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است و [illegible] عباس [illegible] از شیعه و [illegible]

[illegible] کرد و [illegible] [illegible] [illegible]

او [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

و مردم [illegible] مذهب حنفی اند و [illegible]

[illegible] اول از راه مدینه تا [illegible] منزل [illegible]

[illegible] دوم از راه [illegible]

[illegible] [illegible]

از راه مصر و شام [illegible] [illegible]

[illegible] از راه یمن [illegible] [illegible]

[illegible] پنجم از راه [illegible]

[illegible] ششم از راه طائف [illegible] [illegible]

[illegible] هفتم از راه عراق و مشرق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

هفت میل است که دوازده فرسنگ میلی بود و جهت شان و ران دو دو میل جمیع [illegible]

حرم درخت و گیاه خودرو را از خارج حرم با ذات نبات قطع و زراعت امثال آن

جو و آب روا باشد و در حوالی مقام کعبه مسجدی است و جمیل گز دورتر جمیع جوانب [illegible]

دیمی بود بهاده و شصت حرام و میان آن سیصد و شصت بت از طوا [illegible] حجاج بود و خانه کعبه بر

آن چه است و آنکه در [illegible] بالا و بر [illegible] عمارتی بسیار [illegible] مناسبت [illegible]

[illegible] شده و عهد حرم را چهار در است [illegible] بسوی کعبه [illegible] و باب [illegible] شمول [illegible]

بر طرف شرقیست [illegible] و در عهد رسول صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] خانه کعبه را [illegible] که [illegible] کاتب [illegible] کعبه را [illegible]

هشام [illegible] آن کشتی را غرق کردند آن چوبها را [illegible] و [illegible]

بر در [illegible] سقف [illegible] و چهار [illegible] نقش و صنع [illegible]

و رسول را [illegible] حجر الاسود را بیرون خانه کعبه در رکن

عراقی [illegible] از [illegible] است [illegible] و آن رکن [illegible]

و مقام [illegible] رکن [illegible]

عرفست [illegible] و آنکه [illegible] رکن یمانی گویند و [illegible] خانه کعبه

[illegible] حجر [illegible] که در [illegible]

[illegible] کعبه [illegible] کرده [illegible]

کعبه را [illegible] حجر الاسود را [illegible] خانه [illegible]

چون رسول [illegible] حجر الاسود [illegible] خانه کعبه [illegible] حجاج

[illegible]

بن یوسف نقض و منهدم ساخت و بحال کرد و حجر الاسود را بیرون آورد و [illegible]

[illegible] که [illegible] شد و خانه را [illegible] بود و [illegible]

و بر سنگ [illegible] و عرض [illegible] [illegible] و [illegible]

مسجد اندرون [illegible] چهار رکعت [illegible]

با [illegible] اند و [illegible] و [illegible] [illegible]

و اول کسیکه آنجا [illegible] [illegible]

ساخت [illegible] مصطفی بود [illegible] [illegible] الذی [illegible]

[illegible] مسجد [illegible] [illegible]

و در ایام خلافت عمر و عثمان [illegible] مسجد [illegible]

تا بزرگ شد و ولید بن عبد الملک بن مروان در آن مسجد [illegible]

نقش کرد و سقف مسجد را [illegible] [illegible]

با بزرگتر کرد [illegible]

[illegible] و طول [illegible] [illegible] مسجد [illegible]

پانصد و [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible]

[illegible] خانه [illegible]

منسوب بود و [illegible] رسول [illegible] [illegible]

هارون الرشید [illegible] حجاج [illegible] خانه کعبه [illegible]

هم در [illegible] مسجد [illegible] از این بیرون [illegible] و دیگر صفا بطرف شرقی مسجد الحرام [illegible]

[illegible] است [illegible] مروه بطرف غربی مسجد الحرام است [illegible] صفا و مروه [illegible]

[illegible] است [illegible] زنان [illegible] است [illegible]

مروه [illegible] صفا و [illegible] مروه بر [illegible]

بدین نام مشهور شده و بعضی گویند این نام خود آن کوه است و نام آن مروه [illegible]

اساف و نائله [illegible] و [illegible] صفا و مروه [illegible]

[illegible] در [illegible] روایت [illegible] علیه [illegible]

وقوع [illegible] خواهد [illegible] صفا [illegible] بیرون خواهد آمد [illegible] مشعر الحرام [illegible] در میان [illegible]

[illegible] است [illegible] مسجد الحرام [illegible]

و مسجد [illegible] هم بطرف غربی مسجد الحرام است [illegible] هم بطرف غربی مسجد الحرام [illegible]

[illegible] است [illegible] مسجد [illegible] هم خارج حرم است [illegible] اول [illegible]

[illegible] و [illegible] عرفات [illegible] بطن عرنه است و در اینجا [illegible]

[illegible] ظهر و عصر [illegible] مسجد [illegible] است و [illegible]

[illegible] مشعر [illegible] و [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] و آن [illegible]

[illegible] است [illegible] مشعر [illegible] میان [illegible]

[illegible] است [illegible] رسول [illegible]

[illegible] در راه [illegible] است [illegible] برنخاسته

بیست در هر ششصد و هفتاد و پنج فرسنگ که از جمله بیست [illegible] به پانصد و بیست [illegible]

و دو فرسنگ که جمله بیست و شش در هر ششصد و نه فرسنگ دیار مانجی و [illegible]

و دو در جه یکهزار و دویست و پنجاه فرسنگ طرف مغرب [illegible] طرف جنوب [illegible] در مدینه [illegible]

[illegible] ایلاقیان کرمان و از مدینه تا مکه هشتاد و دو فرسنگ [illegible] از مدینه به [illegible]

پنجاه فرسنگ [illegible] بیست و [illegible] فرسنگ [illegible] دارد [illegible] فرسنگ [illegible]

بیست و دوازده در [illegible] فرسنگ [illegible] ششصد و [illegible]

در [illegible] ملک [illegible] و دویست [illegible]

[illegible] فرسنگ [illegible] فرسنگ دیار [illegible]

فرسنگ دیار [illegible] فرسنگ [illegible] بیست و دوازده در [illegible]

بیست و چهار روز [illegible] ششصد و پنجاه فرسنگ از [illegible] فرسنگ [illegible]

فرسنگ [illegible] براه بغداد دشت قبچاق

و دیگر فرسنگ [illegible]

و دیار فرنگ [illegible] [illegible]

و [illegible] فرسنگ [illegible]

اول [illegible] به مدینه رفت [illegible] ششصد و [illegible]

و پنج فرسنگ [illegible] صد و [illegible] فرسنگ [illegible] صد و [illegible] فرسنگ [illegible]

[illegible] فرسنگ [illegible] پنجاه و [illegible]

جوار [illegible] شده [illegible] معلوم گردد [illegible] اعلم [illegible]

[illegible] روضهٔ رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مدینه [illegible] و آن [illegible]

و از شهر یثرب [illegible] رسول علیه السلام آن را مدینه خواند از اقلیم دوم [illegible]

[illegible] و عرض از خط استوا [illegible] بعضی گفته اند آن زمین را [illegible]

الا اقالیم [illegible] و آن [illegible] حجاز [illegible]

[illegible] و [illegible] و راه [illegible] و طرف [illegible]

شمالی کوه [illegible] و [illegible] و [illegible] طرف [illegible]

علیه السلام [illegible] [illegible]

و عرض [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] دیگر ولایات و [illegible] مردم [illegible]

[illegible] احادیث [illegible] قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] قال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مدینه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

پیش از وصول رسول علیه السلام بدانجا مکانش یثرب می‌خواندند بادیه بود و دیگر نام طیبه

هم ... اکثر اوقات از قوم یهود بنی قریظه و بنی نضیر در آنجا مقام داشتند و ... [illegible]

نشسته بود و اعراب بعد عرب ... کسری ... قریظه ... [illegible] ... که چون برو

عرق ... از مردم حاصل ... [illegible] ... که حوالی حضرت مصطفی صلی الله علیه

و آله و سلم در آن شهر ... [illegible] ... که ... و ... مولود و مقام کردند

داخل مسجد ... [illegible] ... حضرت ابوبکر صدیق

... [illegible] ... حضرت ... و آن

موضع ... [illegible] ... رسول علیه السلام آنجا ... مسجد ... عام

... [illegible] ... [illegible] ...

... و سقف از چوب ... [illegible] ... الملک ... [illegible]

... [illegible] ... محمود بن ... [illegible] ... و ... [illegible]

داخل ... طول آن مسجد ... و عرض ... دو دور

... و اطراف آن ... [illegible] ... و بنا ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible] ... تمام ...

... مردم ... فضیلت آن مسجد ... از رسول علیه السلام ... و

... [illegible] ... در کتاب ...

... [illegible] ... فی ... الملک ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ...

برفتند با امیر المؤمنین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و نزد روضه رسول بیرون از شهر و بیرون آمد
با وصیت آن قدم رسانیدند و در آنجا فرود آمدند تا مسجد قبا را بنا کرد پیدا شد و در آنجا
و در آن باب گفته شده و در حرم رسول گرفتند و انصار که بیعت کرده آن جماعت از اوس و خزرج
گرد ایشان بر آمدند و بیعت کرد و چهار روز آنجا بود از آنجا به مسجد جمعه
آمد و آنجا نماز جمعه گزارد و از آنجا بشهر رفت و رسول الله صلی الله علیه و سلم که داخل شهر
شد خطبه فرمود در عرفات بیت الله و در آن شهر مسجد مدینه که خود بنا
شریف شده است و در آنجا حجره رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر
علی و امیر المؤمنین حسن بن علی و عباس بن عبد المطلب و امام زین العابدین و امام جعفر صادق
و در شهر مدینه اولیا و صحابه بسیار و در سال ... رسول مدینه و مکه
اهل بیت ... و او در آنجا ... مدفون است و از آن جمله امام محمد باقر
... بقیع ... و از آنجا ... از آنجا ... و در آنجا چاه اریس است
انگشتری رسول از دست عثمان در آن چاه افتاد و پیدا نشد و گفته‌اند آن چاه ... بر دو میلی
مسجد قبا است و ... آب خوش ... بوده و آن چاه ... بوده و در آن
... مسجد است ... منها ... و ...
و آن ... بزرگ بوده و ... از آنجا ... و در ... بسیار
... بوده ... وادی العقیق ... و آن ... بزرگ ...
و ... از ... وادی العقیق ... و ... و از آنجا ... بوده ...
و ... آن ... و ... الذین ... بوده ... ایشان ... گوه ... جبل ...

چنانکه قصه صالح پیغمبر [illegible] و در اینجا چاهی بود [illegible] اشتران ناقه

صالح علیه السلام با کوران انجا قصه صالح پیغمبر [illegible]

و مسجد [illegible] برامیر المومنین علی وقف بوده و بعد از وی [illegible] اولاد وی [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible] فرموده بود و در زمان [illegible]

[illegible] بود و بعد از [illegible] رسول [illegible] و امیر المومنین [illegible] خواستند که [illegible]

[illegible] صالح [illegible] علیه السلام

[illegible]

[illegible] قبیله [illegible] رسول [illegible] [illegible] گفت

[illegible] و چشمه [illegible]

[illegible] و نخل و چشمه [illegible]

[illegible]

[illegible] انجا مدفون شد [illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] آن مسجد [illegible] و آن شهر [illegible] بیت المقدس

[illegible] از ولایات شام است و در زمین فلسطین و اقلیم سیم است [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

یعقوب را فرموده که دختر خال خود لاثان بن ناصری بن ارو را در نکاح آورد و ابراهیم
مهم عازم خانه حال شد و در راه شبی بمرحله اورشلیم بخواب دید که بر فراق او دری از آسمان
گشوده شد و نردبانی بر آن نهاده و فرشتگان از و فرود می آمدند و بالا میرفتند و حق
تعالی بدو وحی کرد و فرمود انی انا الله لا اله الا انا الهک و الله اباک ابراهیم و اسحق
و اسحق و قد ورثت هذه الارض المقدسة و ذریتک من بعدک و بارکت فیک و فیهم
و جعلت فیکم الکتاب و الحکمة و النبوة ثم انا معک حتی اورکه الی هذه المکان فاجعله بیتا
فیه و ذریتک فقال انه بیت المقدس و بدان سبب آن زمین را قدس خوانند و یعقوب جلاء وطن
در کنعان مقام کرد و کنعان را بر فرشتگی آن جا بعد از آن بنی اسرائیل آنجا شهر اورشلیم
و تختگاه آنجا بردند چون روزگار بر آن داود علیه السلام رسید حق تعالی او را خلافت داد
چنانکه در کلام مجید می آید

[illegible]

در بیت المقدس مقام کرد و مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از و پسرش سلیمان علیه السلام باتمام
رسانید طول آن مسجد و عرض بود و از تاریخ
اتمام عمارتش تا اکنون دو هزار و پانصد و هشتاد و سه سال و گفته اند سلیمان علیه السلام
بتماشای عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکیه کرد عزرائیل بفرمان خدای تعالی در وحش قبض کرد و او
همچنان ایستاده بود تا بعد از یکسال که دیوان عمارت مسجد تمام کرده بودند و مورچه چوب عصا
خورده عصا بشکست و او بیفتاد و خبر موتش ظاهر شد در زمانی که بخت النصر ملکین یحیی پیغمبر
علیه السلام بیت المقدس را خراب میکرد آن مسجد را نیز خراب کرد و عزیر پیغمبر را علی آنجا گذر
افتاد و آنرا خراب یافت بر دلش سخت گران آمد و گفت آیا خدای تعالی این مسجد و شهر را بازی

[illegible] و در کتاب [illegible] اقلیم آورده که [illegible] [illegible]

گویند [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] و در آنجا بوده [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] ربع مسکون که ایران [illegible] ایرانست [illegible]

گویند حکیم [illegible]

[illegible] بخش [illegible]

میان [illegible]

[illegible] کشور ایران [illegible] کشور روم [illegible]

کشور ترک و چین [illegible] و بعد از آنکه فریدون [illegible]

[illegible] بر پسران قسمت کرد قسمت مشرق را بتور داد و قسمت غربی را بسلم [illegible]

[illegible] ایرج را داد [illegible]

[illegible] شعرای عرب [illegible] قسمت [illegible]

[illegible] سلم و تور [illegible] ایرج [illegible] کشتند و آن کینه [illegible]

این [illegible] ایران [illegible] منسوبست [illegible]

که به هوشنگ مشهور است و او نیز ایران نام داشته [illegible] صحیح [illegible]
عرب گویند که نوح علیه السلام ربع مسکون [illegible]
آخرین [illegible] بخش [illegible]
[illegible] یونان گویند [illegible] ربع مسکون [illegible]
شرقی [illegible] خوانند [illegible] غربی [illegible]
[illegible]
[illegible]
بخش [illegible]
زمین [illegible]
و آن [illegible]
ربع مسکون [illegible] بخش [illegible]
بخش [illegible]
و [illegible] بخش [illegible] خوانند [illegible] بخش را [illegible]
مشرق را [illegible] گویند [illegible] بخش [illegible] شرقی و شمالی [illegible]
[illegible] و بخش [illegible] شمالی [illegible] مغرب را [illegible] گویند [illegible]
بخش [illegible] مغرب [illegible]
ما بین را [illegible] میانه [illegible] غرض آنکه [illegible] ایران [illegible]
ربع مسکون [illegible] اطراف آن

زمین بموجب شرح ما قبل [illegible] واقع در میان ربع مسکون است یعنی بمغرب بنا کرده و طول آن

آن از منتصف غربی [illegible] اقصی نهایت شرقی است و در عرض بیشتر بلاد آن از اقلیم سیم و چهارم

اندکی از اقلیم [illegible] دوم [illegible] افتاده [illegible] و شرقی بموجب [illegible] و از [illegible]

واقع است [illegible] طول [illegible] ایران [illegible] آنرا [illegible] مسافت ما بین الطولین [illegible]

ایران [illegible] اصطرلاب [illegible] باشد که [illegible] بطلمیوس [illegible]

[illegible] رصد [illegible] بطلمیوس [illegible] سیصد [illegible] و [illegible]

و بحسب [illegible] طرق [illegible] چون [illegible] سلطانیه سیصد [illegible] و [illegible]

تا [illegible] و [illegible] بصدد [illegible] از [illegible] و آنرا

عرض [illegible] بموجب [illegible] باشد و آنرا [illegible] عرض [illegible]

[illegible] که عرض ایران [illegible] اصطرلاب [illegible] بموجب بطلمیوس

سیصد و [illegible] و [illegible] سیصد [illegible]

[illegible] بود [illegible] و [illegible] بحسب [illegible] از [illegible] و از سلطانیه [illegible]

تا سلطانیه

[illegible]

[illegible] بموجب [illegible]

و این [illegible] طول

طول و عرض [illegible] اصطرلاب

عرض ایران [illegible] و [illegible] ایران [illegible] و طول [illegible]

واقع [illegible] و [illegible] که [illegible] شرح ربع مسکون [illegible]

و [illegible] و [illegible] آنچه [illegible] علیه [illegible] و [illegible]

دو صورت طول و عرض اقالیم و بلاد ایران آنچه در [illegible] متفق علیه است برین

موجب است که در جدول نهاده میشود و اگرچه طول ربع مسکون [illegible] هشتاد درجه

در عرض نود درجه است و طول اقالیم سبعه اولش صد و شصت درجه و آخرش

صد و شصت درجه است و عرضش تقریبا [illegible] سی و هشت درجه اما چون ازین

شرح طول و عرض از وصف ایران زمین است و آن در وسط اقالیم سبعه

افتاده آنچه از [illegible]

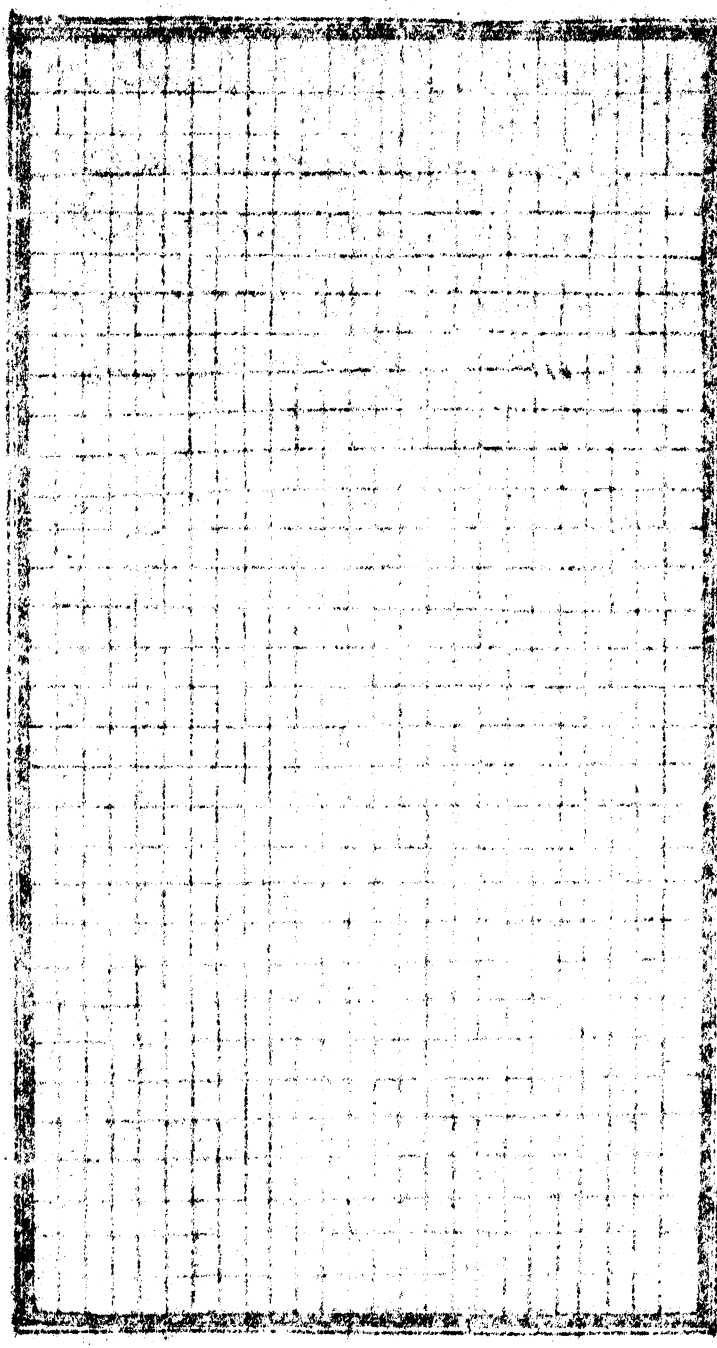

... ایران زمین را حد شرقی ولایات سند و چین و صغانیان و ماوراءالنهر

و خوارزم تا حدود سقسین و بلغار است و حد غربی ولایات روم و ... و حد شمالی

ولایت آس و روس و ... و چرکس و برطاس و بحر خزر ... و دشت قبچاق و ...

و ... و فرنگ است و ... میان این ولایت و ایران زمین ... اسکندر ...

که از ... جیحون ... و حد جنوبی از بیابان نجد است که براه مکه است و ...

بیابان ... طرف ... و ... شام و ... دریای ... تا ... بحر ...

... ولایت ... ولایت ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... ایران ...

جنوب و مغرب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... کردستان و ... و ... مازندران و طبرستان ...

... [illegible] ... شمالی ... [illegible]

... [illegible] ...

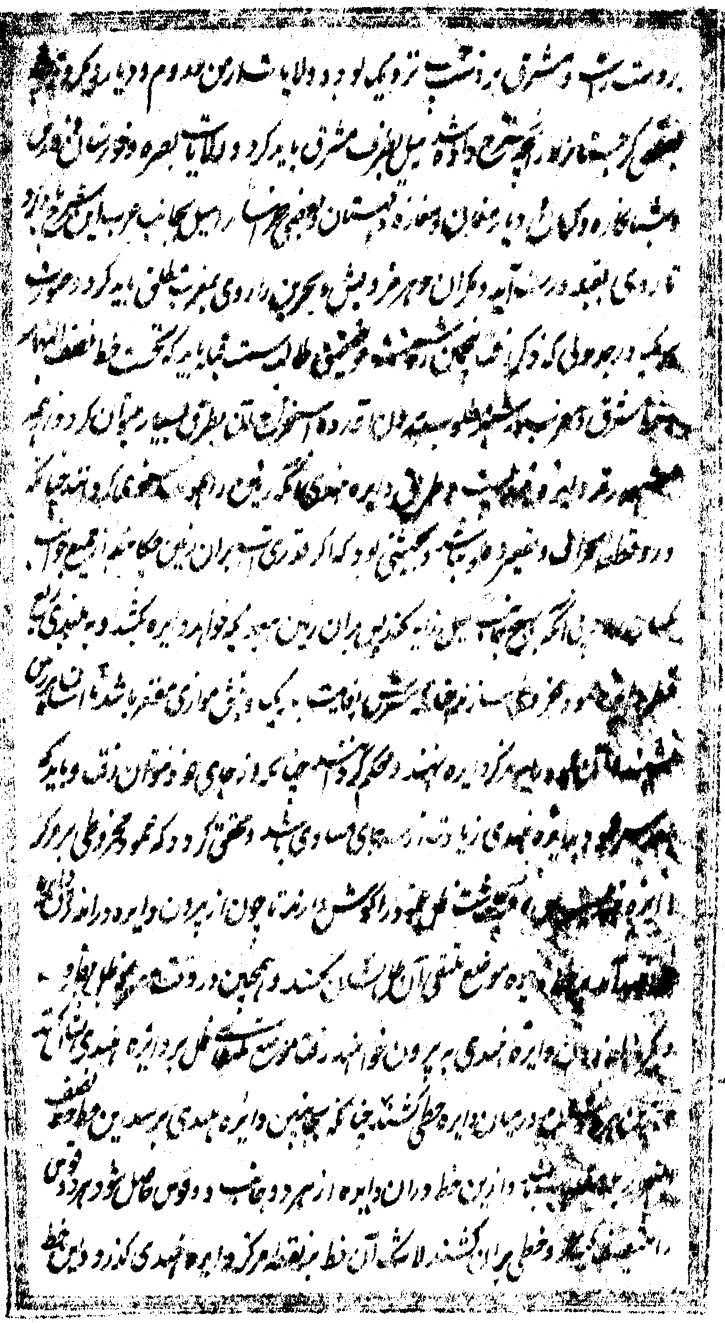

مشرق و مغرب [illegible] مطلوب [illegible] و خط [illegible] که چهار [illegible] هندی [illegible]

که [illegible] مشرق و مغرب بود [illegible] نقطه مشرق [illegible] اعتدال بود و [illegible] مغرب [illegible]

بود و دو نقطه که بر خط نصف النهار باشد [illegible] نقطه جنوب و شمالیش نقطه شمال بود و [illegible]

هندی [illegible] خطوط [illegible] قسم [illegible] شود [illegible]

[illegible] هندی [illegible]

[illegible] قبله [illegible]

طول و عرض مکه [illegible]

[illegible] گفته شد طول [illegible]

[illegible] است و عرض [illegible]

پس اگر طول [illegible]

طول [illegible]

[illegible] طول و اگر عرض [illegible] مطلوب [illegible] عرض

مکه بود [illegible] قبله [illegible] بر خط نصف النهار [illegible] جنوب [illegible] چون [illegible] روی [illegible]

[illegible] اگر عرض [illegible] مطلوب [illegible] عرض مکه بود [illegible] بر خط نصف

النهار بود [illegible] شمال [illegible] در توجه [illegible] روی [illegible] شمال [illegible] عرض [illegible]

و عرض مکه مساوی بود و طول [illegible] مشرق [illegible] و اگر [illegible]

از [illegible] بیشتر بود در توجه [illegible] روی [illegible] مغرب بود و اگر کمتر بود [illegible] روی [illegible] مشرق [illegible]

[illegible] حاجت [illegible] جدول [illegible] معرفت [illegible] باشد [illegible]

جهت سمت قبله خط نصف النهار در شرق و غرب ورود بود و اگر طول و عرض بلد مطلوب مخالف

طول و عرض مکه بود و دیگر طول و عرض آن زیادتر از طول و عرض مکه بود سمت قبله میان

مغرب و جنوب افتد و اگر طول و عرض آن کمتر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله میان شمال

و مشرق باشد و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه بود و عرض کمتر از عرض مکه باشد سمت

قبله میان شمال و مغرب افتد و اگر طول بلد مطلوب کمتر از طول مکه بود و عرض بیشتر سمت قبله

میان جنوب و مشرق باشد و در بعضی از [illegible] غرض سمت از جهت مغرب سمت قبله و جهت [illegible]

آن سمت [illegible] عبد الرحمن [illegible] سلطان [illegible] جدولی ترتیب کرده

که سمت قبله [illegible] از آنجا معلوم میتوان کرد [illegible] جدول [illegible]

سمت قبله [illegible] چنان بود که فاصل میان طول مکه و طول شهر مطلوب

بگیرند و همچنین فاصل میان عرض مکه و عرض شهر مطلوب بگیرند [illegible]

طول جدول و فاصل [illegible] در عرض جدول و در [illegible] مقابل هر دو

در موضع تقاطع هر دو [illegible] انحراف سمت قبله [illegible]

و [illegible] اگر طول و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر باشد [illegible]

انحراف از [illegible] دایره هندی بخط نصف النهار [illegible] دایره هندی

[illegible] در جانب مغرب [illegible] میان آن نقطه و مرکز [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اگر طول و عرض بلد مطلوب کمتر از طول

و عرض مکه باشد [illegible] انحراف [illegible] دایره هندی [illegible]

مشرق [illegible] سمت قبله [illegible] و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه بیشتر بود و عرض

[illegible] بیشتر از نقطه جنوب بجانب مشرق [illegible] شمرد این قدر [illegible] معرفت سمت قبله [illegible]

و جهت معرفت طول این عمل تمثیل [illegible] معرفت سمت قبله قزوین [illegible] میرود تا بران قیاس [illegible]

بلاد عمل [illegible] قزوین را طول [illegible] و عرض [illegible] و [illegible] شرفها الله تعالی [illegible]

[illegible] و عرض [illegible] تفاوت ما بین الطولین [illegible] و ما بین العرضین [illegible]

تفصیل ما بین الطولین از طول جدول در آوردیم و تفصیل ما بین العرضین از عرض جدول

[illegible] هر دو [illegible] حساب کرده شد [illegible] و [illegible] و [illegible]

دقیقه [illegible] انحراف سمت قبله قزوین است از نقطه جنوب و طول و عرض قزوین

زیادت از طول و عرض [illegible] است در دایره هندی از نقطه جنوب در جانب مغرب بقدر

انحراف شمردیم و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدیم سمت قبله قزوین [illegible]

در دایره هندی مسطور است

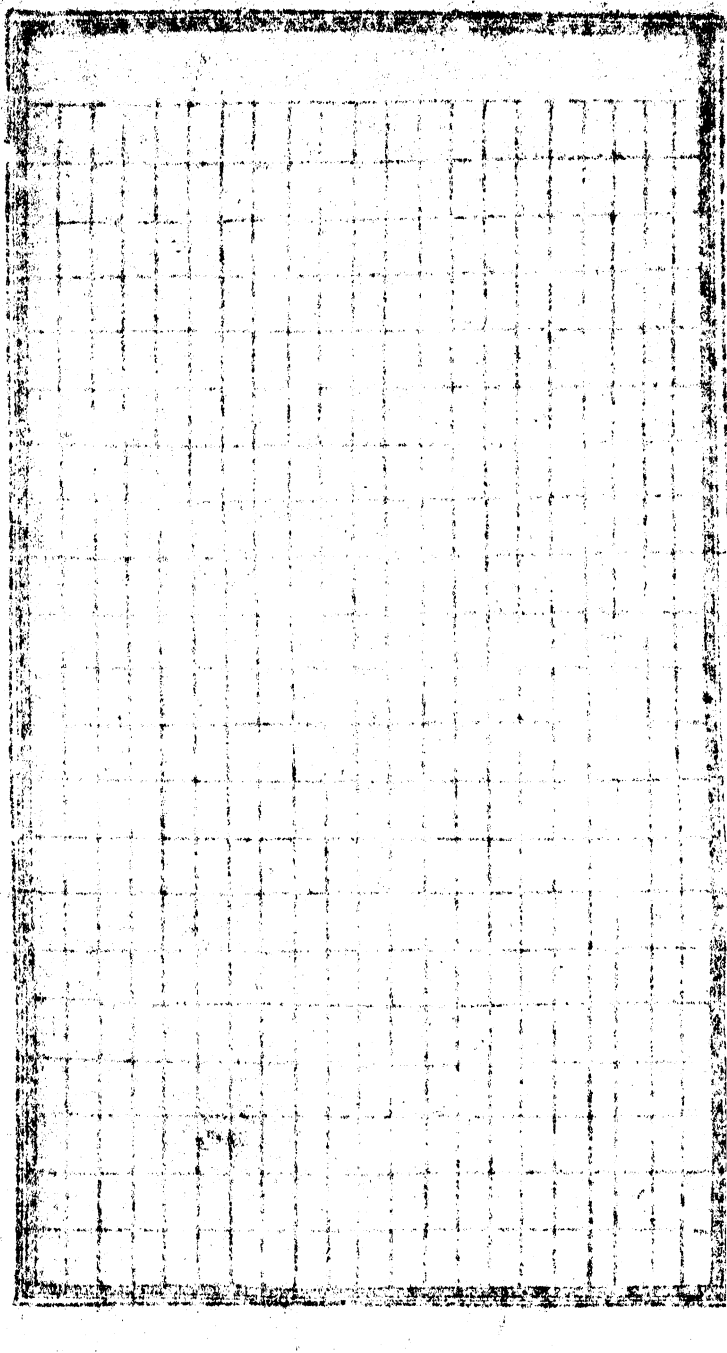

[illegible]

[illegible] شهنشاه [illegible] و حقوق دیوانی آن

[illegible] از [illegible] سلطنت [illegible] معمول [illegible]

[illegible] بنوشت [illegible]

یکهزار و [illegible] تومان بوده است و بعد از آن [illegible] خرابی [illegible]

مبلغ دو هزار و صد تومان [illegible] میرسد [illegible] ولایت [illegible]

و [illegible] لشکر [illegible] از زرع [illegible] بوده [illegible] در مسالک ممالک [illegible] سال

پادشاهی خسرو پرویز که آخرین [illegible] بود [illegible]

[illegible] بجمیع احتساب مملکت [illegible] چهارصد [illegible] هزار [illegible]

مبلغ بوده است که اکنون [illegible]

باشد و [illegible] پادشاهی [illegible] که در عهد پادشاه [illegible]

مبلغ بوده [illegible]

بوده [illegible] خرابی و آبادی جهان از این قیاس توان کرد [illegible] خرابی [illegible] دولت

معمور [illegible]

[illegible] بوده [illegible] جهان [illegible] بوده [illegible] علی الخصوص [illegible]

[illegible] از [illegible] هر روز [illegible] سال [illegible]

[illegible] ممالک ایران

و سایر بلاد [illegible] از [illegible] بحفظ و امان خود نگاه دارد [illegible]

و خصوصیات آن بعهد خلفا تمام و مساعی بدوام گرامیست و بعضی [illegible]

[illegible] در مسالک الممالک آورده و ذکر عراق عرب با دخل ایران زمین خوانده اند و حدود آن [illegible]

و [illegible] است [illegible] آن [illegible] در صورة الاقالیم گوید که چون عراق [illegible]

زمین افتاده آنرا مقدم داشتن بهتر است و تحقیق چون امیرالمؤمنین علی [illegible] از [illegible]

انجا [illegible] و [illegible] چهل [illegible] خلافت آل عباس بوده آنرا [illegible] حد و [illegible]

تا بیابان نجد و در یاقوت فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر [illegible]

طولش از [illegible] تا عبادان صد و بیست و پنج فرسنگ و عرض آن از [illegible] تا [illegible]

بیابان [illegible] فرسنگ در عهد خلافت امیرالمؤمنین عمر رض که عراق عرب [illegible] سواد [illegible]

[illegible] مساحت عمران آن [illegible] کرد و [illegible] شهر [illegible] جریب [illegible]

[illegible] ده هزار [illegible] جریب [illegible]

[illegible]

و ده هزار فرسنگ [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] الکلام [illegible] اتفاق افتد [illegible] آن [illegible]

[illegible] و خراب [illegible] توانند بود و آن مساحت که در عهد عمر [illegible]

بر زمین مزروع و مغروس بوده [illegible] که آب بدان شرف بوده [illegible]

[illegible] و عمر [illegible] بر هر جریب زمین گندم [illegible] چهار درم و [illegible] دو درم و [illegible]

درم [illegible] معین کرد [illegible]

[illegible] پانصد هزار آدمی برآمدند [illegible] معین کرد [illegible] درم

[illegible] را بیست و پنج [illegible] او را [illegible] دوازده [illegible] کرده [illegible]

و مبلغ آن مربع و مجذور صد و بیست و هشت [illegible] بهزار [illegible]

دو هزار [illegible] صد [illegible] و سه تومان [illegible] می‌باشد و در [illegible]

[illegible] که سیصد تومان [illegible] تفاوت [illegible]

[illegible] بیست [illegible]

[illegible] سیصد [illegible]

[illegible]

چنانکه [illegible]

دو بیست تومان [illegible] بوقت [illegible]

که در [illegible] هزار [illegible]

در آن وقت [illegible]

دست [illegible] گشته

اکنون چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمودیم و اگر چه [illegible] حروف اول الف باید نوشت [illegible] از حروف [illegible]

از حروف [illegible] اما چون کوفه دار الملک [illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]

از بهر آنکه هلاکت شده و تا خلافت بنی عباس بوده ابتدا این [illegible] کرده تا بر سر
تربیت معروف رسیم و در تربیت ابو حنیفه [illegible] و مقرر است که اول دار الملک [illegible]
بابل و نیم و بعد از آن [illegible] حروف آورده ایم از اقلیم سیم است و شهر اسلامی
از جزایر خالدات [illegible] و عرض از خط استوا [illegible] و او در زمین اتفاق عمر بن [illegible]
و عرض این شهر [illegible] است لاجرم از اهل آنجا که [illegible]
رفته [illegible] به اهل بیت رسول [illegible]
[illegible] کوفه [illegible] ساخته بود [illegible]
مسجد جامع [illegible] در عهد خلافت [illegible] و [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] اصحاب [illegible]
آنرا کوفه [illegible] هزار [illegible]
و [illegible] از [illegible] که از [illegible]
دارد [illegible] و [illegible] کبوتر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دارد و تنوری که آب طوفان در عهد نوح [illegible] از آنجا برآمد و [illegible]
در آن [illegible] است و [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible]
[illegible] مردم روی [illegible]
کوفی [illegible] و امیرالمؤمنین علی در آنجا چاهی حفر فرمود و در همه شهر کوفه آب چاه [illegible]
و آب آنجا شیرین نیست همه کوفه بغیر از آن چاه آب شیرین نمی باشد و در دیگر چاهها آب تلخ [illegible]

و از مسجد و مناره‌های محکم در عهد سلطان ملکشاه سلجوقی آثار است که در راه کوفه مشهد

مناره‌ای کج شده چنانکه گویی از زمین برجسته بود و بزمین افتاده و از عمال آن مشهد

گفتند که امیرالمؤمنین علی ... از این منبر ... گذشته ... آمد او ... کرد

میان ... و بطرف غربی کوفه ... و تشنگی در بیابان کربلا امیرالمؤمنین حسین

شهید شد ... مشهد ... عمارت ... گردید ... که بعهد ... ساختند

... و ... آورد ... عمارت آن مشهد ... عضدالدوله

... و دیلمی ... آن ... و قدیم قبر ... و ... نداری

... کرد و ... و ... اوصاف ... آن

و ... از ... بطرف ... مشهد

... مشهد ... و ...

زیارت ... آن مشهد ...

و ... مسجد ... و بطرف ... مشهد

... اقلیم ... ام البلاد ...

... و ... افتاده ... و ...

... در ... بطرف ... نام ... بود

و ... و ... نام از توابع ... و کسری ...

... آن ... بود ... کرده بود و ... علم

آن شد و ... عرب ... الاسلام ... المنصور ... ابو جعفر ...

علاوه بر دی هوست اتفاق افتد و در آن وقت مرز پا نیکی بود و اگر آنجا به میوه های آن
هرچه که میوه ها باشد بسیار نیکوست چون خربزه مخصوص خوی و انار و الوچی و امرود و زردآلو و مشمش
انجیرهای خوب است اما آنچه سردسیری باشد سخت نیکو می آید و چند غله و دیگر حبوبات بغایت
نیکو بار می آید که در عادت ... نیکو ... زمین ... و نیکوی و نماند ... دیگر
نهان بزرگ ... دو ... سیاه باشد و در وقت خروج زبان میکرد و گوید مردی
... و می باشد ... که ... نکو دارد و ... بسیار ...
و گوشت ... ... اهالی آن غایت نیکو و ... نیکو ...
در ... بیابان ... باشند و آب ... بسیار ... میکنند و از رفت
... شهر ... و از شهر ... آن و آن ...
و ... آید ... او ... رنگ ... چون ... راه
باید ... نظر آید ... خوش ...
... و از رود و ... دو ... کار ... مردم
... و خوردن ... و کم ... باشد ... آن
شد و پیوسته ... روز ... و از ... ... دادن ... او
... کرده ... آن ... نظر ... خوب ...
... بود ... آن ... ... که در ... او
... در بازار ... ... و زن ...
بغدادی بود و زبان ... عربی ... بود و چون ... شهر مصر ... مسلمانان ...

همچنین چو صبح امید چو خورشید شود اندر بغداد [illegible] و [illegible] کر در [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] از روزگار [illegible] خوش [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] که [illegible] گفته [illegible]

[illegible]

و حق گفته ام [illegible] بغداد خوش است [illegible] گو [illegible] [illegible]

با هم تحصیل [illegible] [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اقلیم [illegible]

بجانب مشرق [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible]

دور [illegible] [illegible] شاپور [illegible] [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] کرده [illegible] [illegible]

[illegible] تحصیل [illegible] [illegible] بغداد [illegible] [illegible]

[illegible] شهر بغداد است [illegible] از اقلیم [illegible] و [illegible] عراق است و [illegible]

بجانب مشرق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] [illegible] [illegible]

شهر [illegible] [illegible] قلعه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و از توابع شهر [illegible]

[illegible] آن شهر [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] بزرگی [illegible] [illegible] گرد [illegible] [illegible] بصره [illegible] [illegible] از اقلیم

سیم است و والی و بغایت معمور است [illegible] از اقلیم سیم [illegible] بشری [illegible] طولش از جزایر

خالدات [illegible] و عرض از خط استوا [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] [illegible] در سنه [illegible]

و [illegible] آن عتبه بن غزوان بود و مسجد جامع آنرا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] و ولایت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسجد جامع [illegible] [illegible] [illegible]

مسجد بصره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مزار طلحه و زبیر است و آنجا مشهور است و [illegible] [illegible] [illegible] کرام [illegible]

انس بن مالک و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حسن بصری [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شط العرب

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بصره [illegible] [illegible]

و [illegible] نخلستان [illegible] [illegible] شط العرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و نخلستان بصره [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible]

دور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جهودیست و منزلهای انجا [illegible] و بعضی جزیره و [illegible] جمیع [illegible] و زبان ایشان
عربی با عجمی و پارسی نیز گویند و لایات بسیار از توابع آنجاست و معظم این [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عجمیت و [illegible] [illegible] کرده [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] طول آن از [illegible]
[illegible] و عرض از [illegible] و در فضیلت [illegible] [illegible] بسیار [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حقوق و [illegible] بصره و ولایت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رایج بود [illegible] [illegible] دیوان
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
محصول [illegible] [illegible] حقوق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چند موضع [illegible] [illegible] محصول [illegible]
[illegible] [illegible] عراق [illegible] آب روان [illegible] [illegible] [illegible]
خوش [illegible] و حقوق [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و عرض [illegible] [illegible]
دجله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] قلعه [illegible]
و [illegible] [illegible] دجله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گویند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بعضی [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رفت [illegible] میکرد [illegible] [illegible]
اقلیم چهارم [illegible] و [illegible] هوا [illegible] محصول [illegible] [illegible] شهری [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] بستان [illegible] سعد [illegible] و [illegible] و [illegible] و چهار [illegible] سعد و [illegible]

سیم است و شهری [illegible] طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرض [illegible]

[illegible] سیصد [illegible] و [illegible] شهری [illegible] نام [illegible]

و [illegible] و [illegible] غربی [illegible]

[illegible] سیصد [illegible] و [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] نیز [illegible] اما [illegible]

اهل بغداد و زبانشان عربی است و [illegible] و [illegible]

ساخته اند و [illegible] از آنکه [illegible] محمد بن [illegible]

و [illegible] از آنچه [illegible] آن [illegible]

از اقلیم [illegible] عراق [illegible] طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرض از [illegible]

[illegible] فیروز [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] از اقلیم [illegible] عراق [illegible]

[illegible] کوفه [illegible] آن و [illegible]

و [illegible] بوده و در [illegible] بهرام گور [illegible]

بوده [illegible] شاعری در حق آن گفته

[illegible]

[illegible] و الا [illegible] بوده

و حقوق دیوانیش هفت تومان و سه هزار دینار است [illegible] قصبه [illegible] و آنرا

معتدل و میوه‌ها [illegible] است آب حلوان برآنجا گذرد و دویست موضع از توابع اوست حقوق

دیوانیش یک تومان و دو هزار و دویست دینار است [illegible] از توابع [illegible] است و از [illegible]

[illegible] سبب [illegible] میخوانند و آن قصبه [illegible] است و دیههای معتبر دارد [illegible]

[illegible] و جاهای [illegible] و [illegible] شهر زور دیگر [illegible] بغداد است حقوق

دیوانی آنجا سه تومان و چهار هزار دینار است [illegible] از اقلیم چهارم [illegible] شهری

[illegible] و هوای او خوش [illegible] و دیگر [illegible] جوی است و در حوالی آن [illegible]

دیوانیش هفت تومان [illegible] دینار است [illegible] و [illegible]

و [illegible] دارد [illegible] از اقلیم سیم است و از [illegible]

[illegible] انوشیروان [illegible] در [illegible] اسکندر [illegible] است [illegible]

است [illegible] و محصولاتش [illegible] و حقوق دیوانیش یکهزار و پانصد دینار است

از اقلیم چهارم است بر جانب شرقی دجله افتاده و بانی [illegible] معتصم [illegible] است طولش از جزایر

[illegible] عرضش از خط استوا [illegible]

[illegible] ساخته بود و چون [illegible] خوشترین بلاد عراق عرب بود آنرا سر من

رای خواندند بعد از [illegible] المعتصم [illegible] محمد بن هارون الرشید بتجدید عمارت آن شهر کرد

و آنرا [illegible] الملک [illegible] مرتبه رسانید که هفت فرسنگ طول عمارت [illegible] است و در عرض

یک فرسنگ [illegible] و فرمود که [illegible] خاک آورند [illegible] و آنرا [illegible]

[illegible] گوشه [illegible] [illegible] که [illegible] گرد [illegible]

شهر زادی الله وردی خان [illegible] روشنی [illegible] دو [illegible] شست [illegible] بهار [illegible] قسم از شمال بجانب [illegible] کوه

لطیف [illegible] پنج [illegible] چهل و چهار [illegible] و [illegible] دوازده دارد [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] بودکی [illegible] دوازده [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] الله [illegible] مرده [illegible] و [illegible] و هر چه [illegible] که [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] و چند سال [illegible] دو [illegible] و [illegible] و [illegible] قبله [illegible]

[illegible] و [illegible] و آب [illegible] و [illegible] و [illegible] گرمی بود و دو کوه [illegible]

و [illegible] رود [illegible] بود و هر [illegible] که از جای دیگر [illegible] گنبد [illegible]

[illegible] اولاد [illegible] در [illegible] که [illegible] دروازه

منقش نیکو [illegible] و [illegible] از زمان [illegible] و [illegible] از پنج میوه [illegible]

میوه های آن [illegible] بخوبی [illegible] و امرود و [illegible] و انگور

[illegible] و [illegible] نیکو [illegible] میوه [illegible]

و [illegible] ارزان [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] خوار [illegible] نیکو دارد و هر چهار [illegible] که [illegible] آب روان [illegible]

[illegible] و در آن ولایت [illegible] است [illegible] ساخته و [illegible]

فراوان و نیکو دارد و [illegible] و [illegible] و [illegible] آب [illegible]

[illegible] مدرسه که خواجه [illegible] و [illegible] بود [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] آن مدرسه [illegible] مسجد.

و اهل آن موضع [illegible] سبب [illegible] خواهند و در آن [illegible] ساختها [illegible] نشد و از

[illegible] اولیا [illegible] شده اند چون ابو اسحق [illegible] کازرونی [illegible] و [illegible]

[illegible] شیخ جلال الدین ابو اسحق [illegible] و [illegible]

[illegible] ولایت با آنچه داخل آن [illegible] است [illegible] تومان [illegible]

[illegible] قصبه [illegible] هوایش خوش [illegible] زراعت [illegible] حاصل [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible] و اکنون [illegible] و [illegible]

[illegible] هوایش [illegible] و [illegible] خوش [illegible]

[illegible] محصول [illegible] میوه [illegible] آن [illegible] و [illegible]

[illegible] اول [illegible] تومان [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] ملک [illegible]

[illegible] و در [illegible] تومان [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] خوش [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] تمام [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] بنیاد کرده [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] و [illegible] وفات [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] هوای [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] سرد [illegible] خوش [illegible] و [illegible]

مصنف در میان مشهورشان بود و از ان فنون اغانی مشهور است تاریخ تمامیت آن [illegible]

دستان را به کمال رسانید [illegible] ... [illegible]

عثمان [illegible] در ریش ولید بن عقبه الاموی و سعید بن العاص الاموی را با [illegible]

[illegible] ابراهیم موصلی [illegible] و در عهد الهادی موسی بن المهدی [illegible]

[illegible] موصلی [illegible] [illegible] و مهارت [illegible]

الرشید [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] ابراهیم موصلی [illegible]

[illegible] اسحاق بن ابراهیم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مجلد [illegible]

[illegible] بروایت عمر عبد العزیز [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقال عمر بن عبد العزیز اللهم لا تمتنی حتی تشغلنی فی احدیهما [illegible]

و جهت خود در [illegible] [illegible] [illegible] آباد

و شکر آباد و سیاه دهن و رستاق و شهرستانک و شرف آباد و فرکد و پامرین از مشاهیر آن

دیه ولایت از آن جمله ... و هیم حقوق دیوانیست ... از اقلیم چهارم است طولش از

جزایر خالدات ... و عرض از خط استوا ... گنجه و این سیاه دهن ...

ساخته ... قلعه ... است ... و این دارالملک ... را ... و در ... سکندر ...

باتمام رسانید و بر آن قلعه قلعه دیگر بهاء الدین حیدر ... اتابک ... شیر ...

ساخته ... موسوم کرده و در باروی آن ... از آن ... اهوی ...

و زر ... که ... شهر ... است و از ... ولایت ...

... آن ... است ... اما ... نیکو بود ... آید از ...

امرود ... و الوی ... نوعی ... نیکو است و مردم آنجا ... شافعی ...

... غالب بود ... مزار شیخ ابو بکر ... و ...

... حقوق دیوانی آن شهر با ولایتش ...

... ولایات ... عراق

و جبال ... کوهستانی سخت است و در هر ولایتی ... حاکمی ... و آن حاکم خود ...

و مردم ... باشند ... چون ... ولایت ... سخت ...

کوه ... ولایات آن ...

... و در ... آن ... است ...

... از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ... عرض از خط استوا

... معلوم نیست ... آن ... است و در ... قریب ...

دیگر از بیشه ... و ... بود و ... بیشتر ... مردم آنجا مذهب ... و ... اند

... خواهند ... نسبت کنند اما اهل ... و ... تمامت ... اسماعیلی ...

... دین ... معتدل ... دیوانیش هشت هزار دینار است ... از اقلیم چهارم

طولش از جزایر خالدات ... و عرض از خط استوا ... از شهر ...

خوانند ... دو هزار ... است در قربت ... بهوایش ...

که ... و ... نیز ... و ... از ...

انجیر انگور ... و ... ... بدان ... و آنجا ... میوه نیست ...

... و مردم آنجا ... بر ... شهر ... در ... اقلیم ...

... است و ... پهلوی ... است ... و ...

... و ... و ... ... و ...

... است دوازده هزار دینار ... است و ... هشت هزار

دینار ... دارد ... و ... از اقلیم چهارم است ...

طولش از جزایر خالدات ... و عرض از خط استوا ... و ... اهل ایران ...

بحیره بود و در شب ولادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب آن بحیره به زمین فرو شد و آن

... بر آن ... شهر ... و بانی آن ... بطالع عقرب ...

... آن را ... بود ... سعید خواجه ظهیرالدین علی بن ... شرف الدین ...

... کرد و ... آن ... و ... آن ... هزار ...

... است ... صاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد ... و ... آب آن ...

بر گشتند و در شهر [illegible] و در آن [illegible] تاریخ [illegible] بود [illegible]

[illegible] است [illegible] و نیز [illegible] و [illegible] است

آب و [illegible] و [illegible] بود [illegible] خوب [illegible]

از [illegible] انجیر [illegible] و انگور [illegible] و [illegible] شهر [illegible]

خوب [illegible] و [illegible] ولایت [illegible] است [illegible]

و حقوق دیوانی [illegible] و [illegible] است [illegible]

و صد [illegible] و پنج [illegible] و [illegible] شهر [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] قری [illegible]

[illegible] شهر [illegible] آن [illegible] و اعظم قری [illegible] است [illegible]

و [illegible] معظم قری [illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و حقوق [illegible] قری [illegible] حقوق دیوانی [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] است [illegible] از [illegible] شهر [illegible]

[illegible] و [illegible] شیخ [illegible] است و [illegible]

[illegible] الکاظم [illegible] و حقوق [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] و نواحی [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] از اقلیم چهارم است طوس از شهرهای خراسان [illegible]

[illegible] ولایت سردسیر [illegible] و [illegible] است [illegible]

بیش کوه بدخشان [illegible] از کوهستان [illegible] معمول بود پیدا گردد و [illegible]

کوه [illegible] توابع [illegible] آنجاست و مردم [illegible] آن حدود [illegible] سعیدی [illegible]

کوه [illegible] و آنجا خانقاه شیخ و مردم [illegible] بر [illegible]

در ولایت [illegible] معمول [illegible] خواهند [illegible]

و [illegible] بزرگ و [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] کردن [illegible]

[illegible] و چون [illegible]

[illegible] معمول [illegible] و [illegible]

[illegible] دیوان [illegible]

[illegible] آن بوده [illegible]

معمول [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] مردم آنجا [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] دیوانی [illegible] ولایت

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] اول [illegible] و [illegible]

[illegible] و قصبه [illegible] شده [illegible] آن [illegible]

و [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] و مردم [illegible] اهل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] حقوق دیوانی [illegible] [illegible] دینار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] از اقلیم [illegible] [illegible] از جزایر خالدات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از اقلیم چهارم است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن ولایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] انگور و میوه [illegible] خوب [illegible]

مردم آنجا شیعه اثنا عشری اند [illegible] [illegible]

خوانند و [illegible] [illegible] حقوق دیوانی آن ولایت [illegible] تومان [illegible]

از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرض [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] هارون الرشید ساخته [illegible] [illegible]

[illegible] و در پای آن کوه چشمه [illegible] [illegible] [illegible] خوانند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خوانند و در این [illegible]

[illegible] [illegible] حقوق دیوانی آن [illegible] تومان [illegible] [illegible] از اقلیم چهارم

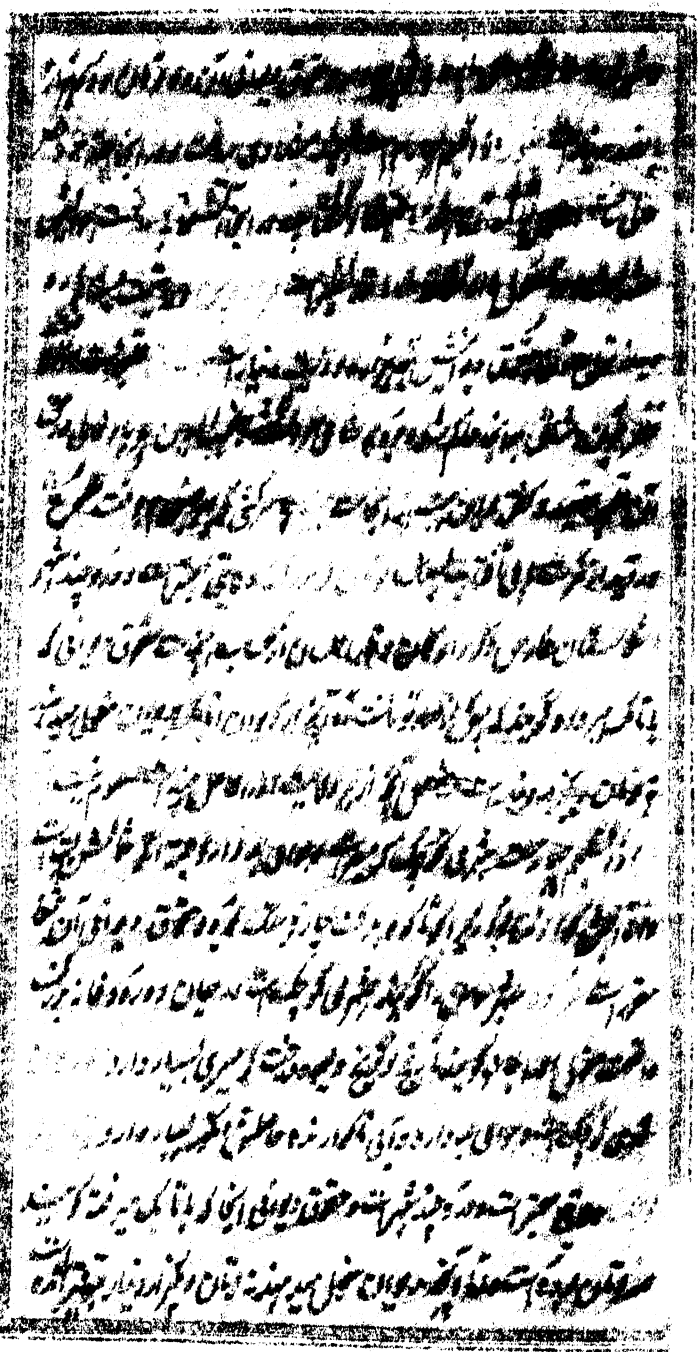

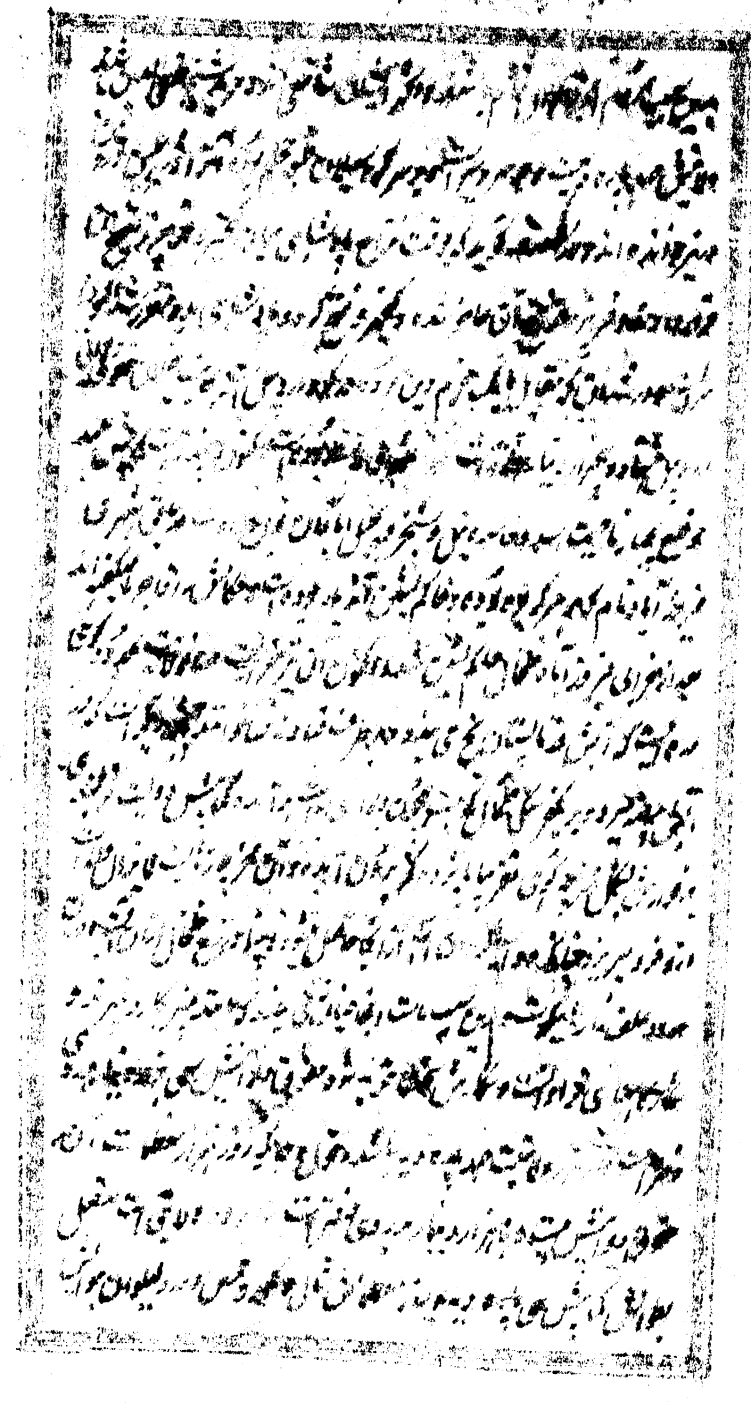

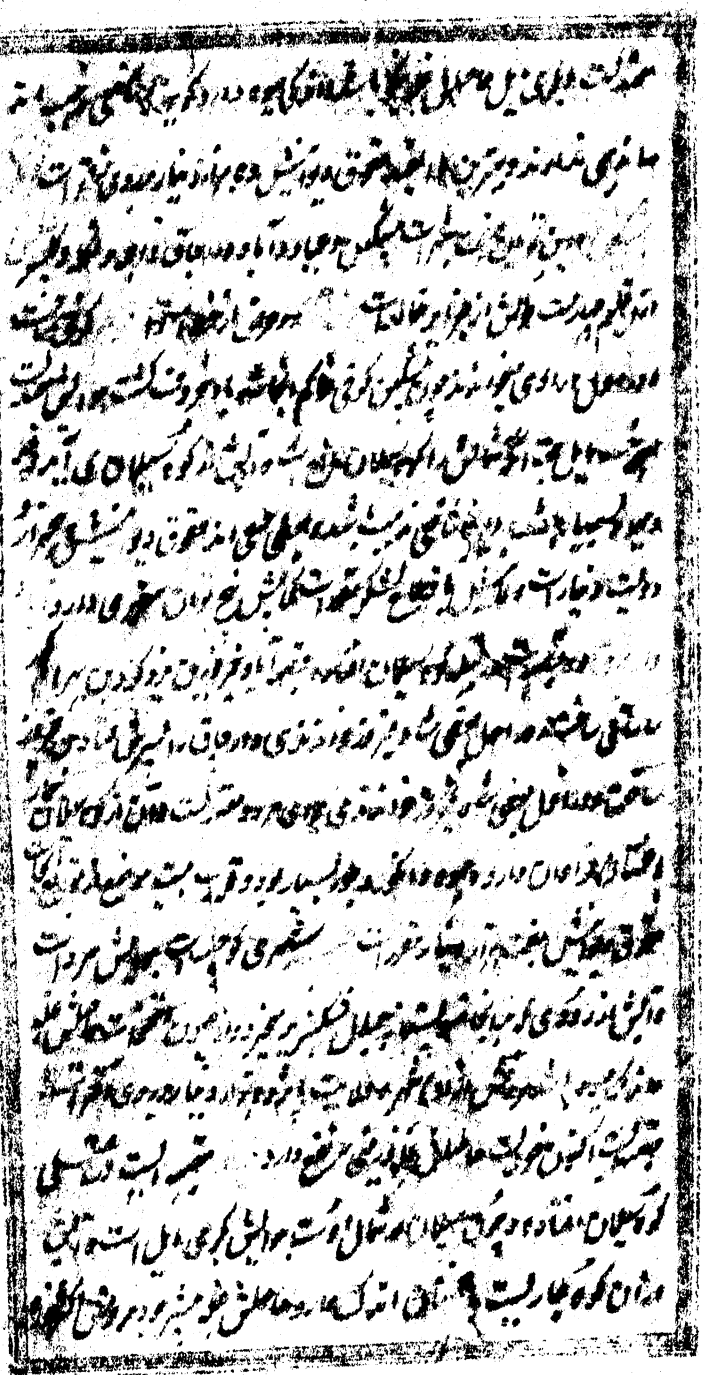

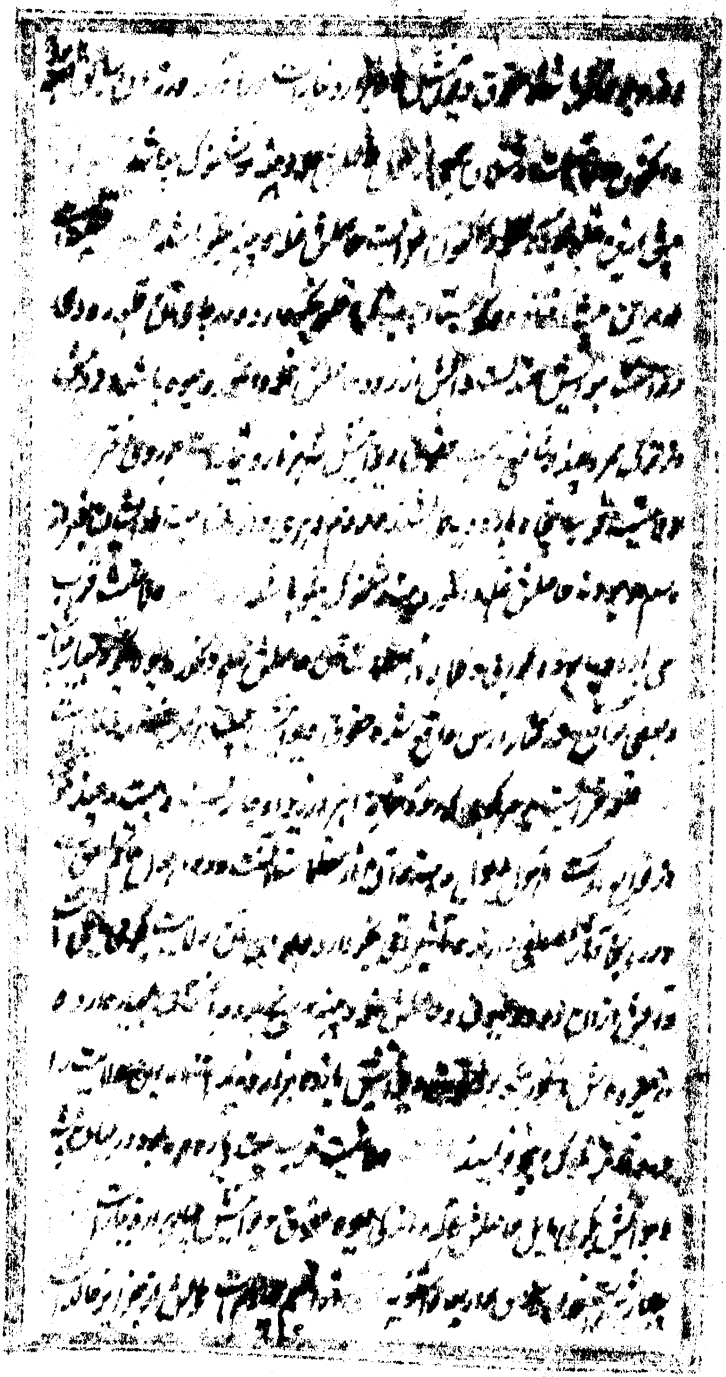

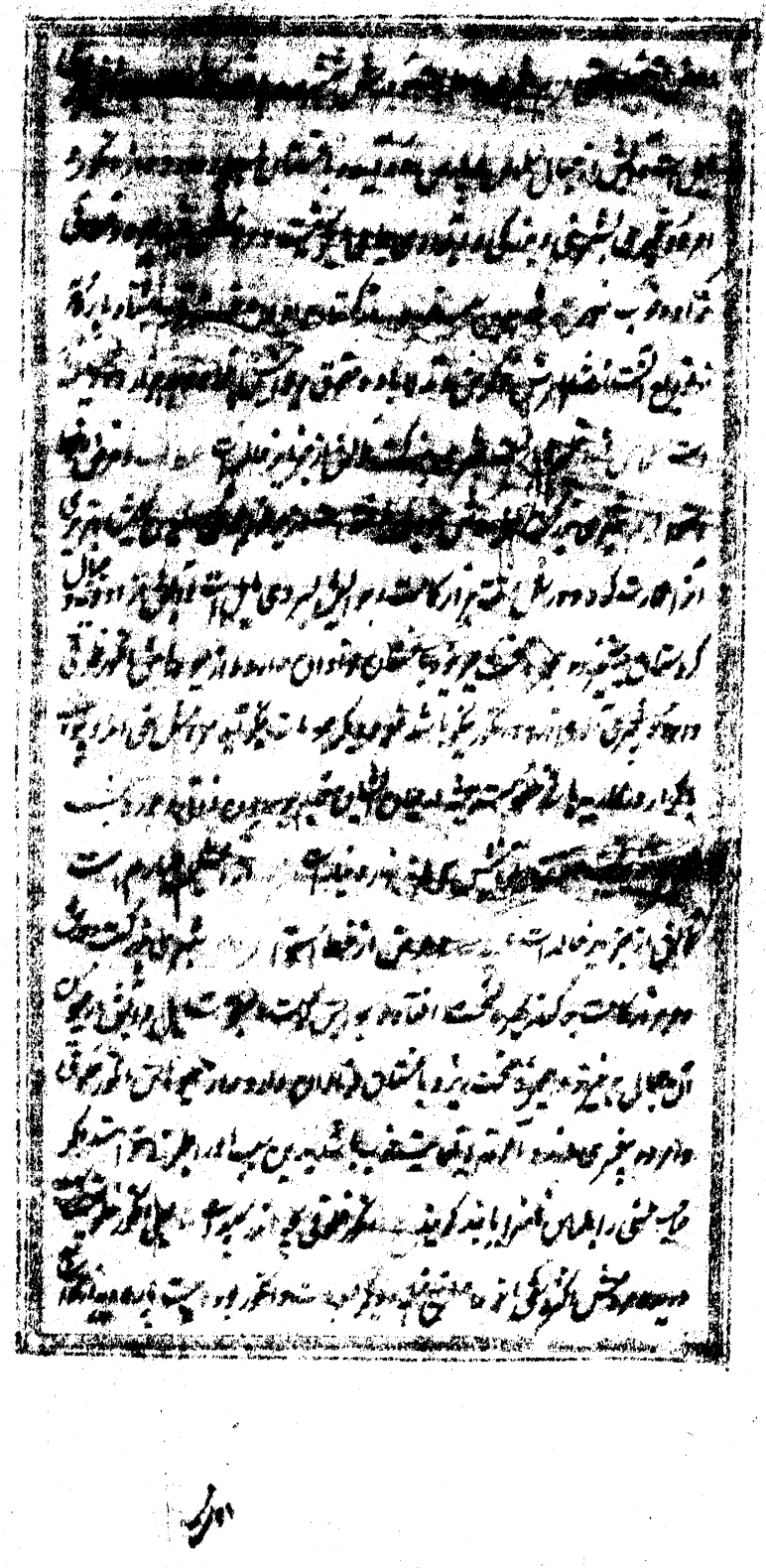

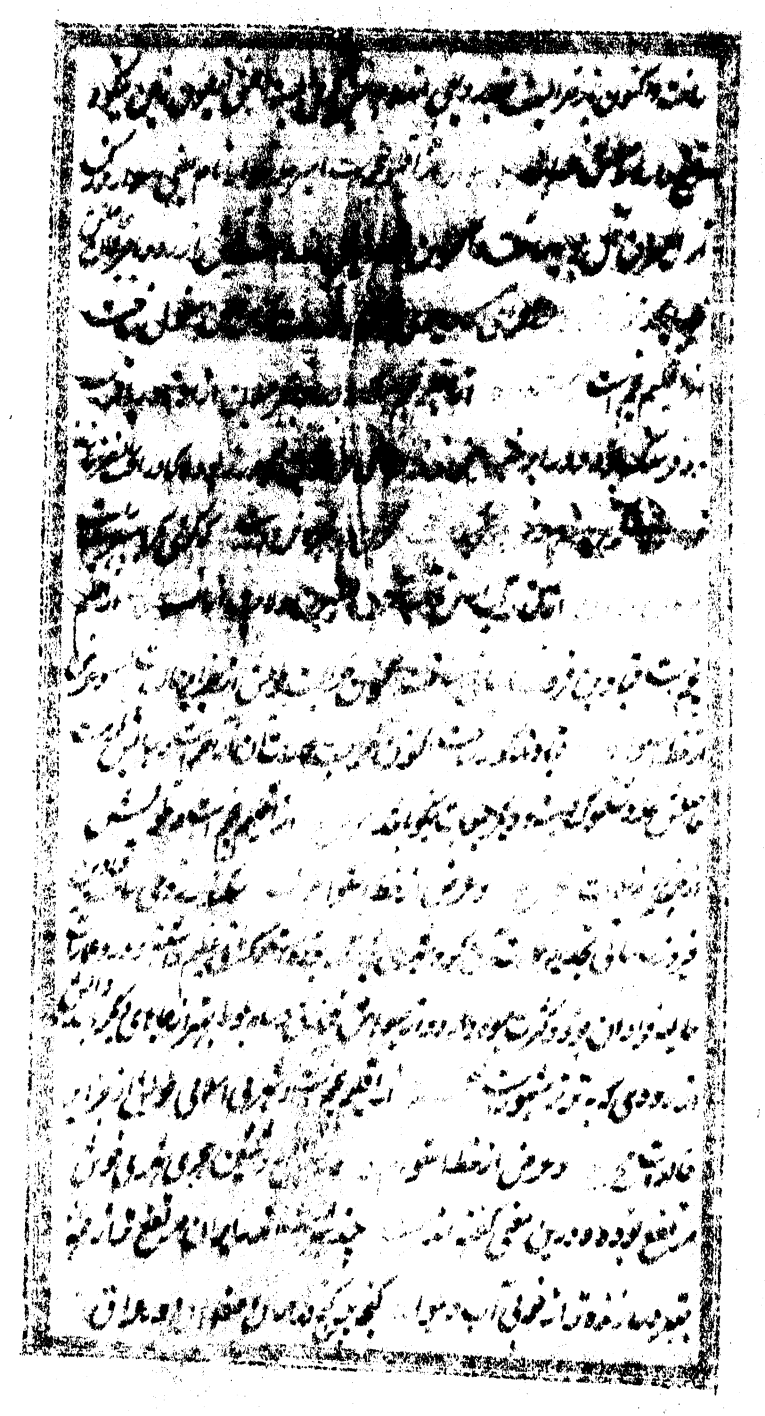

[illegible] که [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از اقلیم [illegible]

اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرضش از خط استوا [illegible]

[illegible] سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی [illegible]

[illegible] مشهور است [illegible]

[illegible] از اقلیم چهارم است

[illegible] است طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرضش از خط استوا [illegible]

[illegible] اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات [illegible]

[illegible] و عرضش از خط استوا [illegible] سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی

[illegible]

[illegible]

[illegible] از اقلیم چهارم است

طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرضش از خط استوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

از بیکانی کند معدن نمی بیرون و در وی آمده و برابر آن [illegible]

و در وی آمده ساختن بساختند و از انجو و ارتفاع است حقوق دیوانش [illegible]

دینار است [illegible] شهری وسط است ابنیه ازو و هوا [illegible]

مواضعی میوه است حقوق دیوانش دو هزار و شصت دینار است [illegible]

نیک بوده و اکنون قصبه است حقوق دیوانش [illegible] دینار است

و بیک است حقوق دیوانش [illegible] دینار است از اقلیم چهارم است [illegible]

خالدات [illegible] [illegible] شد [illegible]

سخت و [illegible] هوای اقلیم [illegible] بوده و [illegible]

و میوه و انگور فراوان و خوب حقوق دیوانش [illegible] دینار است

[illegible] انجا است و [illegible] حقوق دیوانش [illegible]

شهری معظم بوده [illegible]

[illegible] هوای خوش و [illegible] دارد [illegible]

[illegible] شهر [illegible]

[illegible] آن شهر را خراب کرده [illegible]

از اقلیم چهارم است شهری بزرگ بوده و اکنون شهری کوچک است و [illegible]

باغستان دارد و حقوق دیوانش [illegible] دینار است [illegible]

از اقلیم چهارم است و هوای خوش دارد و حقوق دیوانش [illegible] هزار دینار

شهری وسط است حقوق دیوانش [illegible] هزار دینار است

وسط است حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار است [illegible] شهری وسط [illegible]

دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است [illegible] شهری کوچک است بر کنار

دریا حقوق دیوانیش پانزده هزار و پانصد دینار است [illegible] شهری کوچک [illegible] است

[illegible] از اقلیم [illegible] است طولش از جزایر [illegible] و عرض از خط استوا

شهری بزرگ است [illegible] صفوان بن معطل صحابی رسول صلی الله علیه

[illegible] آن [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] که آن [illegible] [illegible] از اقلیم [illegible] از خط استوا

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حقوق دیوانیش [illegible]

[illegible] هزار و [illegible] دینار [illegible] از اقلیم [illegible] طولش از جزایر [illegible]

و عرض از خط استوا [illegible] شهری بزرگ است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نام [illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار و [illegible] دینار است

[illegible] حقوق دیوانیش پانزده هزار و [illegible] دینار است

[illegible] [illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار [illegible]

شهری وسط است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است

[illegible]

[illegible] هزار دینار است [illegible]

[illegible] حقوق [illegible]

[illegible]

دیوانیش [illegible] و چهار هزار دینار است [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار [illegible]

[illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible]

[illegible] شهری کوچک است [illegible] شهری بزرگ [illegible]

بزرگ [illegible] حقوق [illegible] بسیار است [illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] هزار دینار است

[illegible] حقوق [illegible] هزار دینار است [illegible]

[illegible] شهری بزرگ [illegible] حقوق دیوانیش [illegible]

[illegible] حقوق دیوانیش [illegible] دینار است [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] حقوق [illegible]

[illegible] دینار است [illegible] شهری بزرگ [illegible]

[illegible] حقوق [illegible] هزار و سیصد دینار است [illegible]

[illegible]

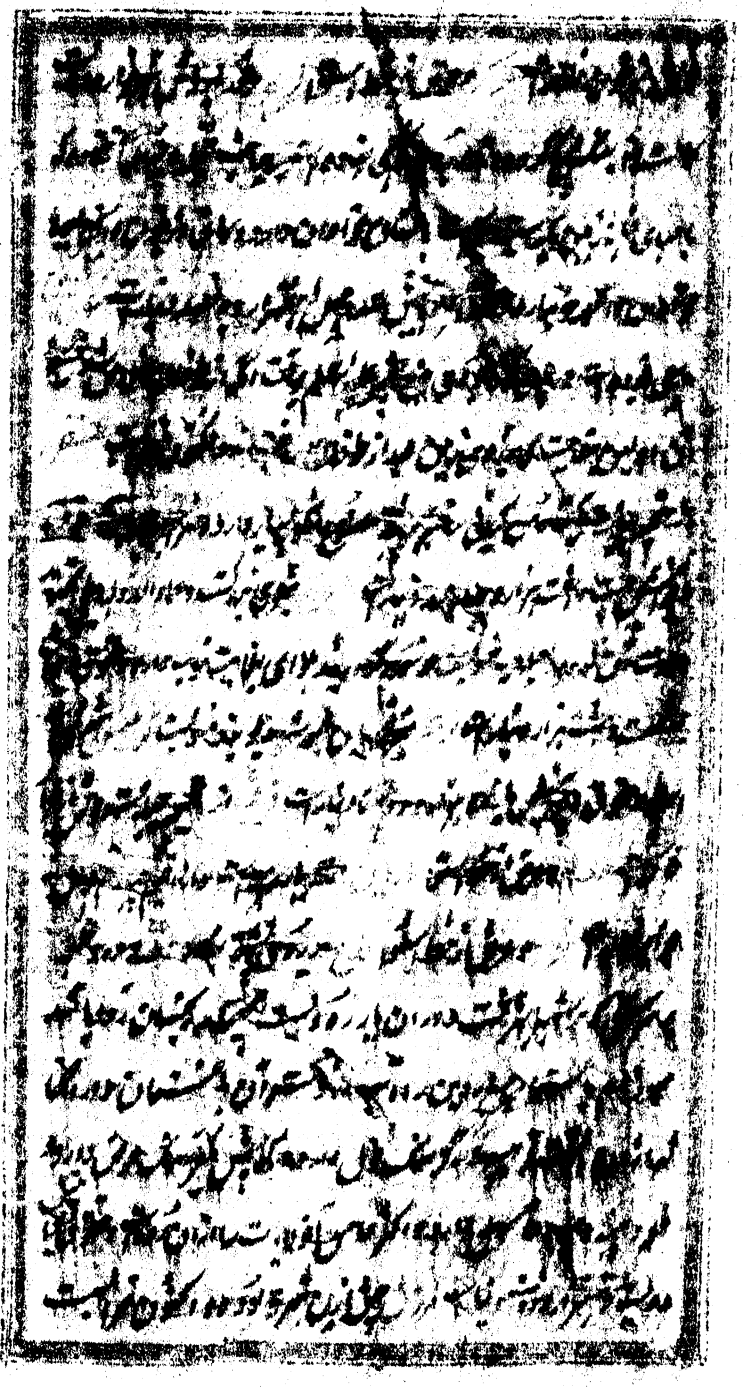

[illegible] شهری وسط بوده و اکنون خراب است و هوای معتدل خوب بوده [illegible]

شهری بزرگ است [illegible] دارد و [illegible]

[illegible] شهری وسط [illegible]

[illegible] شهریست از اقلیم چهارم [illegible] آبش [illegible]

[illegible] شهری کوچک است و هوای معتدل و آبش از [illegible]

[illegible] باشد

قصبه‌ایست از اقلیم چهارم [illegible]

[illegible] باشد

از اقلیم چهارم [illegible] آبش از [illegible]

قصبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در کتب [illegible] اقلیم چهارمست و آبش از

[illegible] ابراهیم بن [illegible]

[illegible] ساخت و [illegible]

[illegible] ساخت و [illegible]

[illegible]

[illegible] شهری وسط بوده است اکنون [illegible]
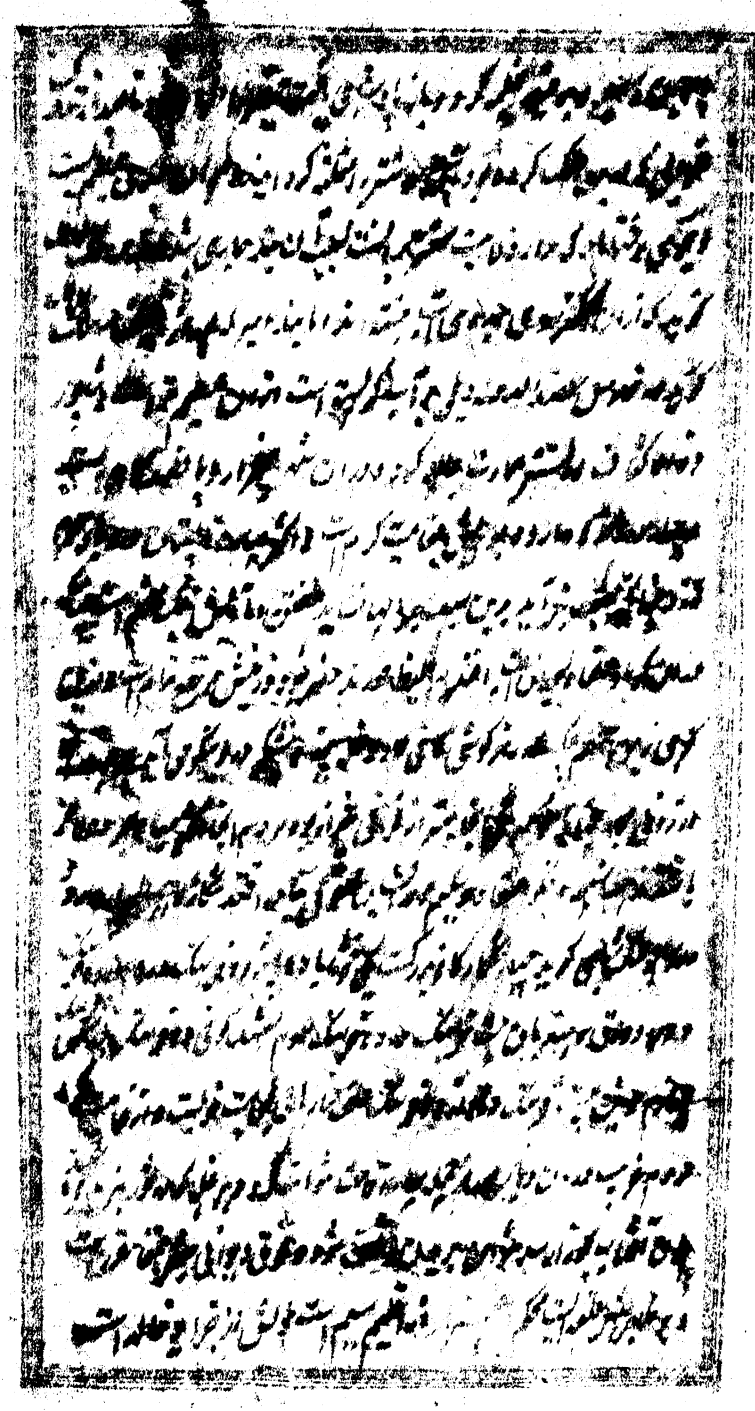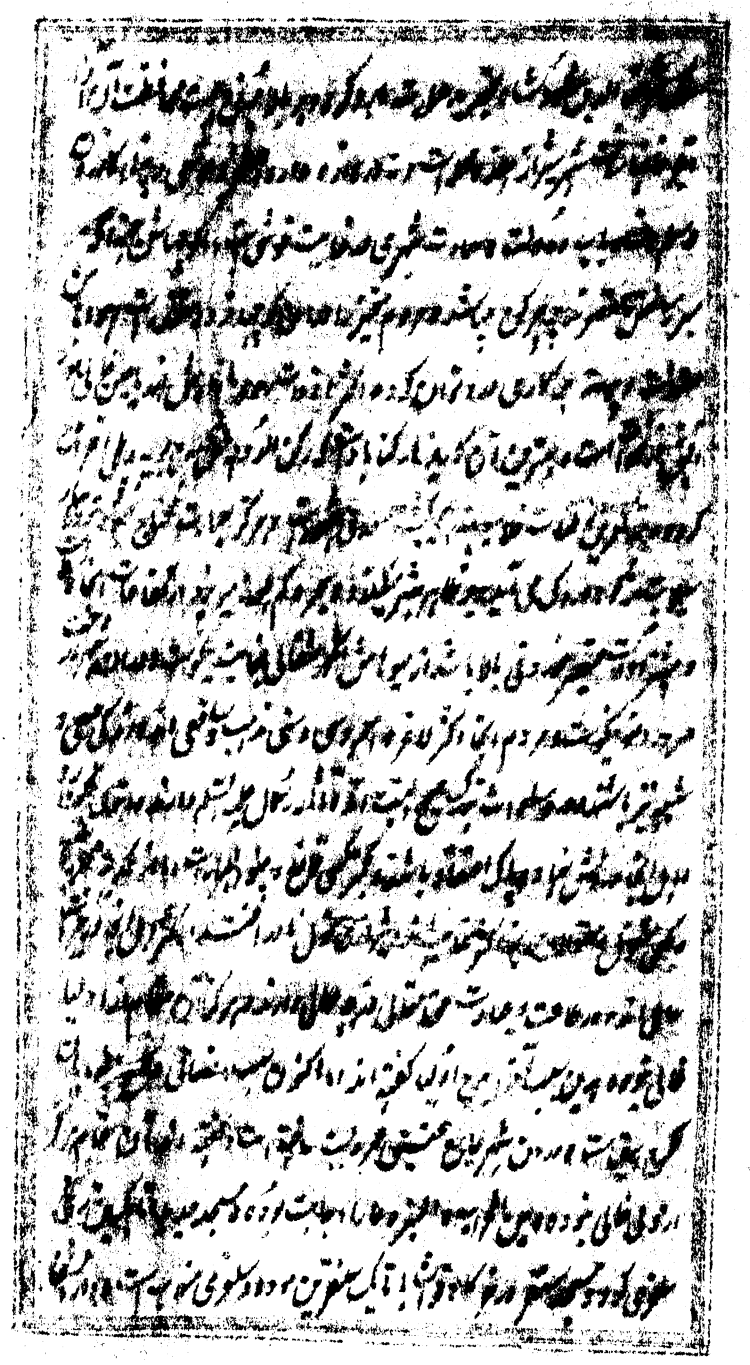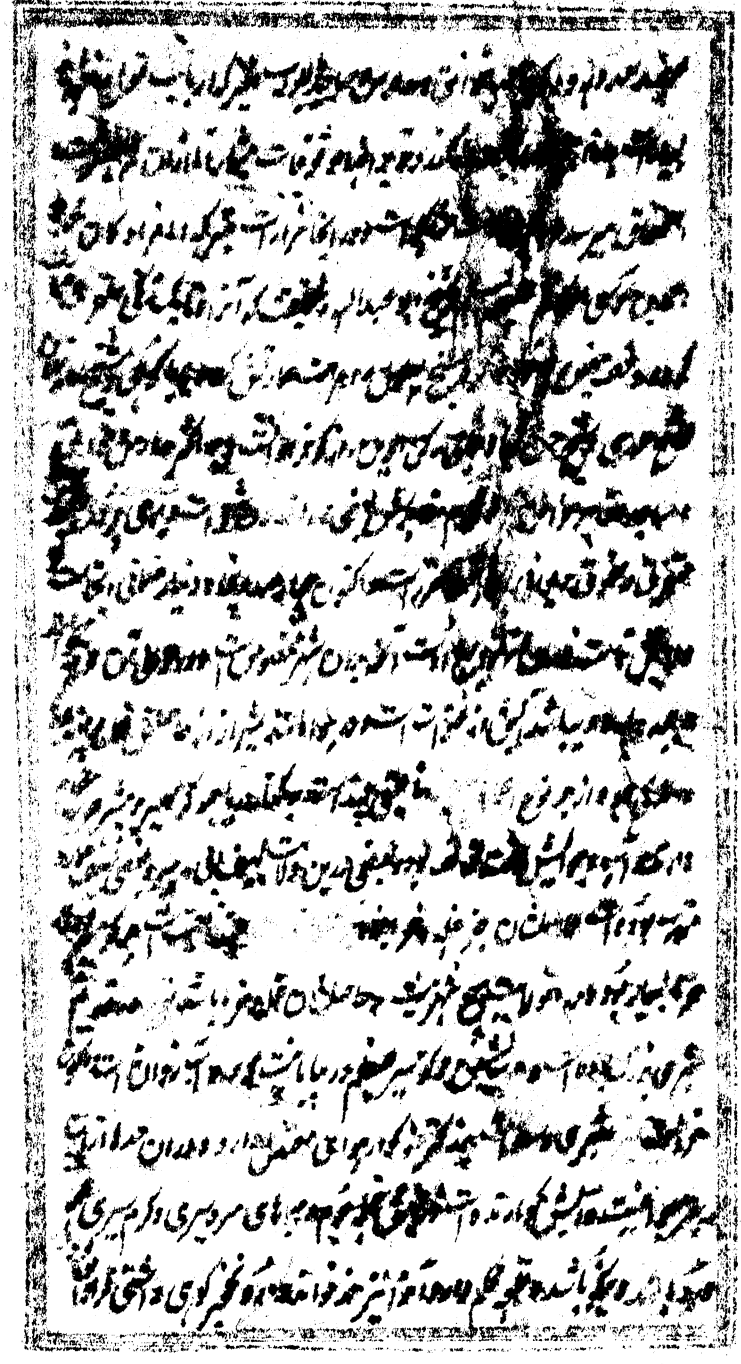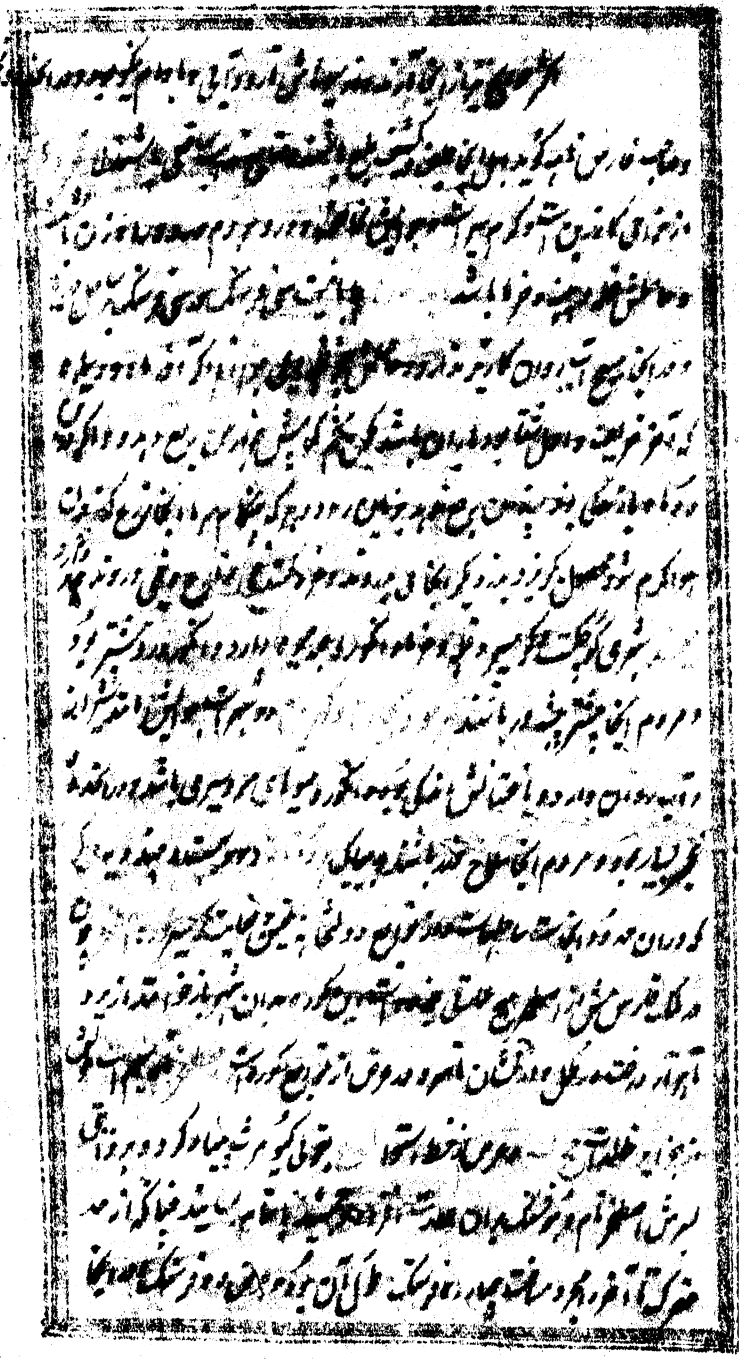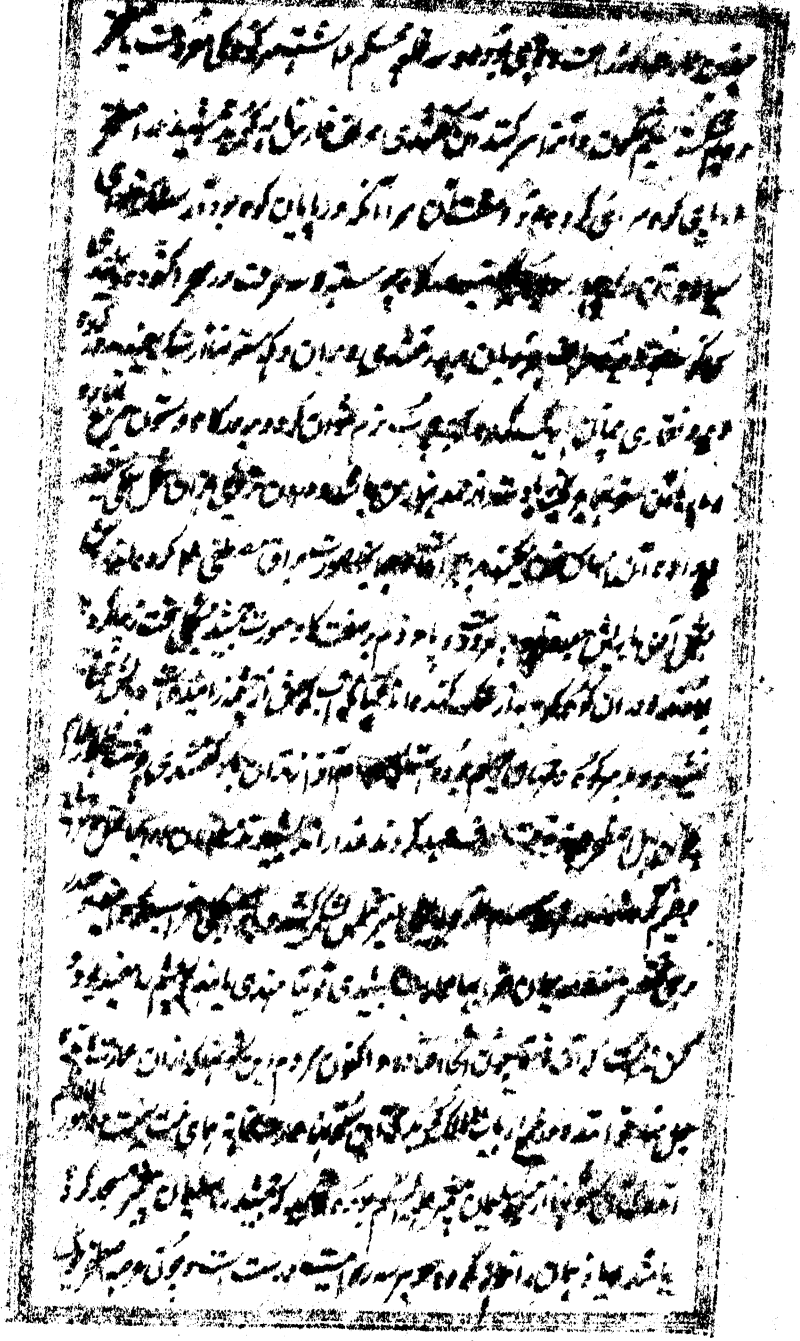
[illegible]